

چرا ایران باید

* اجازه بدهید سرگذشت
پرحادثه انقلاب و ج.ا. را مردم
یکبار هم از زبان ما بشنوند!

به اسرائیل حساب پس بدهد؟

* قوه قضائیه ج.ا. در اختیار
عاملین و طراحان قتل عام
زندانیان سیاسی در سال
۶۷ است! (ص ۱۷-۲۵)

* با تبلیغات پیرامون تولید سلاح
و یا نیروگاه اتمی در ایران، که
هدف آن حمله نظامی به ایران
است، باید با تمام قوا مبارزه کرد!

جان بدربرندگان توده ای
قتل عام می نویسند:

روزهای قرعه برای اعدام

(ص ۱۳)

نگاهی به

رویدادها ایران

(ص ۲)

جنبش چپ

در داخل کشور

(ص ۶)

"نفی"

در "نفی"

(ص ۲۷)

انتخابات ایران و نظر

احزاب کمونیست

امریکا و فرانسه

(ص ۱۲)

تراژدی افریقا

(ص ۳۴)

طرد شدگان انتخابات، در مجلس، قوه قضائیه و تلویزیون، علیه مردم سنگر گرفته اند!

یورش گام به گام طردشدگان باید درهم شکسته شود!

از همان فردای پیروزی مردم در انتخابات ریاست جمهوری جای هیچگونه تردیدی وجود نداشت که شکست خوردگان و طرد شدگان این انتخابات، پس از یک دوره کوتاه تجدید قوا، برای بیرون کشیدن خود از زیر آوار رای مردم، با تمام نیرو و امکانات، علیه جنبش مردم وارد میدان خواهند شد و انواع توطئه های جدید را به اجرا خواهند گذاشت. محاصره مردم، از طریق احتکار مایحتاج عمومی، دامن زدن به گرانی، فشار تبلیغاتی برای تحمیل کابینه مصلحتی به محمد خاتمی و سپس فلج کردن دولت، اکنون شناخته شده و افشاء شده ترین توطئه شکست خوردگان انتخابات، (بازار-روحانیون بازاری) است، که مردم برای دفاع از انتخاب خویش با آن دست به گریبانند! ارتجاع مذهبی، سران بازار و روحانیون وابسته به بازار، که طی سال های جنگ با عراق و سال های اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" سنگر به سنگر حکومت را در جمهوری اسلامی فتح کردند، اکنون، بی اعتناء به رای یکپارچه مردم برای برکناری و طرد آنها، دستگاه قضائیه و مجلس اسلامی را به سنگر دفاع از حاکمیت خویش بر ایران تبدیل ساخته اند.

راه توده از همان فردای پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری نوشت، که هیچ فرصت و لحظه ای را برای یورش به سنگرهای شکست خوردگان نباید از دست داد و هر نوع مصلحت اندیشی و مصالحه ای، متکی به همه تجربه تلخ و خونبار ۱۸ سال گذشته، به معنای فرصت دادن به شکست خوردگان برای حمله است. به همین دلیل باید تمام امکانات را بسیج کرد، تا شکست خوردگان و طرد شدگان از راس و بدنه هر سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه کنار گذاشته شوند: اختیارات و حوزه عمل "رهبری"، حتی براساس قانون اساسی موجود، محدود به رای و تأیید مردم است و آنانی که با فرمان وی سکان های حکومتی را در اختیار دارند، بر اساس نتایج انتخابات ریاست جمهوری، دیگر مشروعیت ندارند. رئیس قوه قضائیه، اعضای شورای نگهبان، امام جمعه های وابسته به بازار و مؤتلفه اسلامی، سرپرست رادیو تلویزیون، سرپرست بنیاد مستضعفان و ده ها نهاد دیگر مشمول رای منفی مردم شده اند. آن رویارویی که امروز شکست خوردگان، از موضع قدرت و به بهانه تخلفات شهرداری تهران، در مجلس و قوه قضائیه آغاز کرده اند، تا دولت را فلج ساخته و اذهان عمومی را منحرف سازند، باید هنگام انتخاب هیأت رئیسه جدید مجلس و در جریان رای اعتماد به کابینه غیر مصلحتی پیش می آمد، تا مردم تکلیفشان را بهتر از امروز با شکست خوردگان بدانند! تنها در صورت چنین رویارویی های علنی و قانونی و با افشای نام، موقعیت حکومتی و عملکرد گذشته و حال چهره های شاخص مخالف تحولات است، که انزوا و افشای شکست خوردگان و حامیان آنها در جامعه تشدید می شود و شکست خوردگان، در رویای سال ۶۰، فرصت تشنج آفرینی در جامعه را پیدا نمی کنند. هر گام به عقب و یا هر گام متزلزل در جهت بازگشت آزادی ها به جامعه، حکومت قانون و تجدید نظر اساسی در برنامه "خصوصی سازی" و "تعدیل اقتصادی"، گام های بلند و استوار شکست خوردگان را بدنبال خواهد داشت. جبهه های پهلونی را برای مبارزه با شکست خوردگان، با ورود به صحنه احزاب شناخته شده ایران و نشریات حزبی و مستقل باید گشود و آتش یکپارچه علیه دولت را پراکنده ساخت و در چند جبهه به آن حمله ور شد. مردم از این طریق نه تنها متشکل می شوند، بلکه بر رشد آگاهی عمومی نیز افزوده می شود. کارکنی چون آسای بازار و روحانیون بازاری در مجلس و قوه قضائیه و دیگر نهادهایی که در اختیار دارند، برای جلوگیری از گشوده شدن فضای سیاسی و حزبی در جامعه، خود بهترین گواه اهمیت و کاربرد تاریخی این آزادی ها، برای محاصره طردشدگان و هدایت جنبش به جلو، به سمت تحولات اساسی است! (صفحات ۲-۵ را بخوانید)

نگاهی به رویدادهای ایران

یورش گام به گام ارتجاع را باید درهم شکست!

شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری، پس از یک دوره کوتاه سرگیجه، بار دیگر دست به آرایش نیرو زده و سلسله توطئه‌های جدیدی را علیه مردم و انتخاب آنها در ایران به اجرا گذاشته‌اند. در برخی محافل تهران گفته می‌شود، که ارتجاع مذهبی-بازاری، در محافل خود، برای پایان دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، طرح منسجمی را برای لحظه مناسب جهت اعلام عدم کفایت وی در مجلس اسلامی، در نظر گرفته‌است. برای رسیدن به این لحظه مورد نظر، آنها "حمله" را بهترین "دفاع" از خویش تشخیص داده‌اند و از جبهه‌های گوناگون حلات را آغاز کرده‌اند. هسته مرکزی این توطئه و حمله، ناامید ساختن مردم از امکان تحولات، تمکین مردم به قدرتی که ارتجاع و بازار در مملکت دارد، مسلط ساختن روحیه بی‌تفاوتی در جامعه، جلوگیری از هرگونه فعالیت سیاسی و حزبی در ایران، نگهداشتن اهرم‌های اساسی اقتصاد کشور در اختیار خود، در قبضه قدرت نگهداشتن رادیو و تلویزیون و متشکل ساختن نیروهای وابسته و تحت امر خود در دانشگاه‌ها، نهادها و واحدهای امنیتی-نظامی سپاه پاسداران و بسیج وابسته به آن و... است.

برای درک موقعیت جنبش و ترفندهای جدید شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری و توازن کنونی نیروها، باید کمی به عقب بازگشت و با مرور رویدادها، به شرایط کنونی رسید.

حفظ سنگرهای باقی مانده!

نخستین تلاش حزب بازار "موتلفه اسلامی" و روحانیون وابسته به آن در حکومت، پس از اعلام نتایج تک‌اندانه انتخابات ریاست جمهوری، حفظ سنگرهای باقی مانده بود. آنها برای حفظ این سنگرها، رئیس جمهور منتخب مردم را به فراخوانی عمل کردن فرا خواندند و خود را نیز تابع رای و نظر مردم اعلام داشتند؛ در همان آغاز کار و در حالیکه فراکسیون وابسته به جناح‌های حامی محمد خاتمی در مجلس اسلامی، با استفاده از موقعیت بسیار مهم تجدید سالانه انتخابات هیات رئیسه مجلس "خود را آماده بدست گرفتن هیات رئیسه مجلس می‌کردند، این تصمیم، که در عمل ضربه جدی دیگری بر قدرت ارتجاع و بازار می‌توانست باشد، و در حقیقت نیز ادامه منطقی نتایج انتخابات می‌توانست باشد، در یک مذاکره پنهان از مردم معوق ماند. در مذاکرات محرمانه‌ای، که در دیدار علنی نمایندگان مجلس با علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، انجام شد، بنا بر توصیه او (۱) ریاست مجلس در اختیار نامزد شکست خورده و طرد شده انتخابات ریاست جمهوری "ناطق نوری" قرار گرفت و ترکیب هیات رئیسه نیز بیش از گذشته در اختیار طیف نمایندگان بازار و تجار بزرگ و روحانیون وابسته به آن باقی ماند!

این عقب نشینی و یا ملاحظات پشت پرده، که مردم از جزئیات آن محروم ماندند، سنگر محکمی شد، برای شکست خوردگان انتخابات جهت هدایت توطئه‌ها و برداشتن گام‌های بعدی!

تلاش بلاانقطاع بعدی، حفظ قوه قضائیه در دست شکست خوردگان انتخابات بود. دخالت مستقیم و آشکار رئیس قوه قضائیه "آیت الله یزدی"، بعنوان عضو جامعه روحانیت مبارز برای به پیروزی رساندن ناطق نوری موقعیت او را با دشواری بسیار روبرو ساخته بود. افشای سفر و مذاکرات او در شهر قم، برای جلب نظر و اعلام پشتیبانی مدرسین حوزه علمیه قم از ناطق نوری، در حقیقت باید سر آغاز دگرگونی اساسی در کادر رهبری و مدیریت قوه قضائیه و استقلال آن می‌شد. حمایت وی از مذاکرات محمد جواد لاریجانی در لندن و

محاکمه معترضان به این مذاکرات، بیش از هر زمان وابستگی دستگاه قضائیه جمهوری اسلامی به بازار و سرمایه داری تجاری را افشا کرد. این در حالی است، که دبیر اجرایی حزب موتلفه اسلامی و بازنده انتخابات مجلس پنجم و همچنین نامزد شکست خورده دیگر انتخابات ریاست جمهوری، یعنی "رضا زواره‌ای"، مقام عالی‌رتبه قوه قضائیه و عضو شورای مرکزی موتلفه اسلامی است. حفظ آیت الله یزدی و ادامه تسلط موتلفه اسلامی بر قوه قضائیه، مانند، ابقای هیات رئیسه مجلس با دشواری جدی روبرو نبود، چرا که ادامه این تسلط به توصیه مقام رهبری نیازمند نبود، بلکه نیازمند سکوت و بی‌اعتنائی به خواست مردم برای طرد شکست خوردگان انتخابات بود، که چنین نیز شد! شکست خوردگان و طردشدگان انتخابات، که می‌دانستند چاره‌ای جز تسلیم وزارت ارشاد اسلامی به دولت محمد خاتمی ندارند، در عین حال که دو سنگر مقننه و قضائیه را توانستند حفظ کنند، با تمام قوا در جهت حفظ رادیو و تلویزیون در دست خود نیز کوشیدند و آنرا بعنوان مهمترین سنگر تبلیغاتی خود، تقویت نیز کردند؛ بدین ترتیب که تصفیه شدگان امنیتی و موتلفه‌ای وزارت ارشاد اسلامی و همچنین وزرای موتلفه اسلامی که از کابینه کنار گذاشته شدند، به این سنگر انتقال یافتند، تا در صورت پیروزی توطئه‌ها باز دیگر بر سر پست‌های خود باز گردند.

بنابراین، دو سنگر بسیار مهم باقی مانده در دست شکست خوردگان و طرد شدگان انتخابات مجلس پنجم، یعنی قوه قضائیه و مقننه و همچنین رادیو و تلویزیون، به کانون‌های پرقدرت توطئه علیه رای مردم تبدیل شده و از داخل همین دو سنگر و با حمایت‌های شورای نگهبان، که خود متحمل بزرگ‌ترین شکست در انتخابات شده بود و همچنین دهها نهاد و کانون دیگر که در حوزه قدرت ارتجاع و بازار است، کارشکنی و جنجال‌های تبلیغاتی شکل گرفت.

ببینیم کارنامه این کارشکنی و جنجال‌ها، علیرغم عقب نشینی‌هایی، که در ماه‌های گذشته در برخی عرصه‌های دیگر به ارتجاع تحمیل شده کدام است و نبرد بین جنبش مردم و شکست خوردگان از رای مردم در چه مرحله‌ایست:

کابینه مصلحتی!

نخستین شایعات پیرامون ترور محمد خاتمی و سپس جنجال‌های پیشگیریانه پیرامون رد صلاحیت وزرای پیشنهادی محمد خاتمی در مجلس اسلامی، تهدید به افشای عکس‌های خصوصی و خانوادگی افرادی که او برای وزارت پیشنهاد شدند و تهدید به بر ملا ساختن پرونده‌هایی که برای مذهب‌پوین طیف چپ و نزدیکان آیت الله خمینی تهیه شده، بخشی از این یورش نخستین بود. تردید نیست، که وزارت اطلاعات و امنیت، نهادهای امنیتی سپاه و بنیاد امنیتی و اطلاعاتی وابسته به "محمد محمدی ریشهری" که شبیه تشکیلات ارتشید فردوست، در کنار دفتر مقام رهبری سازمان یافته است، در این یورش اولیه، بصورت هماهنگ عمل کردند و امکانات دو روزنامه "کیهان" و "رسالت" را به خدمت گرفتند.

بصورت همزمان، جنجال مبارزه با نوکیسه‌ها و ثروت‌های باد آورده در جامعه براه افتاد. از این جنجال، که بلافاصله پس از پایان انتخابات برپا شد، دو هدف در نظر بود، که هنوز هم هست:

اول- ترساندن بخش خصوصی از سرمایه گذاری و تشدید نقدینگی و افزایش تورم ناشی از آن، که پیامد مستقیمش افزایش قیمت‌ها، احتکار و گرانی بود.

دوم- گمراه ساختن اذهان توده‌های زحمتکش و غارت شده مردم ایران -بویژه بدنه نیروهای نظامی و بنیادها- از آماج‌های اساسی، یعنی تغییر ساختار اقتصادی کشور، طرد بازاری‌ها و طرفداران بخش خصوصی از قدرت!

این اهداف دو گانه، در واقع هدف مهم‌تری را دنبال می‌کرد و می‌کند: فلج کردن دولت خاتمی و ناامید ساختن مردم از تحولات و رواج روحیه یاس و ناامیدی در میان مردم و بی‌تفاوتی نسبت به رویدادهای مهم سیاسی کشور! و سرانجام، آغاز علنی و آشکار سرکوب خشن جنبش!

بدین ترتیب و بر اساس رویدادهای ماه‌های اخیر، می‌توان چنین نتیجه گرفت، که شکست خوردگان انتخابات که مجلس و قوه قضائیه را توانسته‌اند حفظ کنند و کابینه‌ای مصلحتی را به محمد خاتمی تحمیل کنند، بتدریج نه تنها بر خود مسلط می‌شوند، بلکه یورش را نیز آغاز کرده‌اند. بدین ترتیب، کسانی که خود بزرگترین غارتگران مملکت می‌باشند، یک انقلاب عظیم را با انواع جنایات و توطئه‌ها از مسیر واقعی آن منحرف ساخته و میلیون‌ها ایرانی را به خاک سیاه نشانده‌اند، ناگهان و در ادامه مبارزه با نوکیسه‌ها و نورسیدگان به ثروت‌های باد آورده، یورش را به شهرداری سازمان دادند و با کمک دو روزنامه رسالت و کیهان، بزرگ‌ترین جنجال تبلیغاتی را در

نیست، مگر با قبول واقعیت موجود در ایران، دوری گزیدن از تخیلات و حرکت گام به گام با جنبش!

در دانشگاه ها

همزمان با جنبش شهرداری و مبارزه با نوکیسه ها و ثروت های بادآورده (که تقلیدی است از ترفندهای دوران شاه) در دانشگاه های بزرگ ایران نیز انجمن های دانشجویی نوپیدا و وابسته به موفتله اسلامی، دست به کار شده و بی وقفه بیانیه و اعلامیه صادر کرده و در اختیار دو روزنامه رسالت و کیهان می گذارند! جهت گیری های این بیانیه ها نیز خود نشان دهنده پیگیری اهداف اصلی موفتله اسلامی و روحانیون وابسته به بازار برای جلوگیری از ایجاد تحولات در ایران و گشایش فضای باز سیاسی در کشور است. در این اعلامیه ها، "لیبرال ستیزی" (از دید ارتجاع و بازار) محور است و طیف چپ مذهبی دانشگاه ها، که از خاتمی حمایت کرده، متهم به همکاری با لیبرال ها شده است. آنها اشاره به پاره ای تماس های این طیف با نهضت آزادی ایران می کنند. در حقیقت موفتله اسلامی و شکست خوردگان انتخابات، از این طریق سعی می کنند نه تنها مانع گفتگوها و عادی شدن حضور نهضت آزادی در جامعه شوند، بلکه زمزمه های مربوط به فعالیت آزاد نهضت آزادی در ایران را که در وزارت کشور، وزارت ارشاد اسلامی و احتمالا در دولت مطرح است، در همین مرحله خاموش کنند.

در میان روحانیون

جبهه دیگری که آنها روی آن آتش گشوده اند، طیف روحانیونی است که از محمد خاتمی حمایت کرده اند و پشتوانه های مذهبی-روحانی دولت وی محسوب می شوند. چنانچه که در اصفهان و با حمله گروه های وابسته به روحانیت مبارز و موفتله اسلامی به محل نماز جمعه این شهر صورت گرفت، بخشی از نبرد در این جبهه است. البته هم در این عرصه بسیار مهم و هم در جبهه یورش به شهرداری دو هدف بسیار مهم دیگر نیز مورد نظر است.

دو انتخابات

دولت طرح انتخابات شورای شهر و شهرستان را در دست تهیه دارد و قرار است. این طرح ابتدا در تهران به اجرا گذاشته شود و شهرداری تهران با تجربه ای که از انتخابات ریاست جمهوری و مجلس پنجم دارد، می تواند نقش مهمی را در این زمینه ایفا کند. بنابراین به دنبال دراطراف شهرداری از این نظر نیز باید توجه کرد. دومین انتخابات پیش رو، که ارتجاع مذهبی تمام بیم و هراسش متوجه باخت در آنست، انتخابات مجلس خبرگان رهبری است. تغییر ترکیب نمایندگان مجلس خبرگان، می تواند نه تنها اشکال دیگری از رهبری مذهبی را در ایران مطرح سازد و حتی با تصویب شکلی سازمانی، به تک رهبری در جمهوری اسلامی خاتمه بدهد، بلکه می تواند مستقیما در تغییر ترکیب شورای نگهبان قانون اساسی تأثیر بگذارد. بنابراین، اهمیت این انتخابات، اگر برای طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری و حتی رهبر کنونی جمهوری اسلامی، بیشتر از انتخابات ریاست جمهوری نباشد، کمتر از آن نیست. در شرایط کنونی و با هوشیاری که مردم از خود نشان دادند و آمادگی که برای شرکت در هر انتخاباتی دارند، هر کاندیداتی که مورد حمایت خاتمی و طیف حامی او باشد، می تواند با رای بالا به مجلس خبرگان راه یابد. در این زمینه تردید نیست که مقلدین مراجع تقلیدی نظیر آیت الله منتظری، آیت الله طاهری، آیت الله فاضل لنکرانی، آیت الله اردبیلی و دیگران، در حوزه های مذهبی نیز می توانند نقش ایفا کنند. این امر بویژه با بحث های تندی که در حوزه علمیه قم، پیرامون شکست کاندیدای تحمیل شده به جامعه مدرسین جریان دارد، می تواند شیرازه بسیاری از امور را از دست روحانیون حکومتی خارج ساخته و از این نظر نیز ضربه مهمی به سران بازار و موفتله اسلامی وارد آید. سران موفتله و بخشی از روحانیون حکومتی برای پیگیری از افتادن در تله انتخابات، از هم اکنون این زمزمه را نیز شروع کرده اند، که برگزیده شدن رهبری امری انتخابی نیست، بلکه امری آسمانی است و در حیطه قدرت خداوند است! با این زمزمه، چنین زمینه ای را هم فراهم می آورند که اگر در آستانه انتخابات، اوضاع را به سود خود ندیدند، خبرگان را منحل و رهبر را برگزیده خداوند به مردم معرفی کنند! در برابر این ترفند است، که ناگهان روزنامه "ایران"، وابسته به خبرگزاری جمهوری اسلامی، طی سرمقاله ای به قلم سردبیر این روزنامه، مسئله انتخاب رهبری با رای و انتخاب مستقیم مردم را مطرح کرده است! و این یعنی: اگر مجلس خبرگان و انتخابات خبرگان لغو شود، مردم مستقیم برای انتخاب رهبر به پای صندوق های رای بروند!

جامعه برپا کردند، تا هم تب انتخابات، غرور پیروزی و بحث های سیاسی را در جامعه فرو بپاشند، هم جبهه انحرافی دیگری را در برابر مردم بگشایند و هم در عین حال دولت را در محاصره ابتکارات خود نگهدارند. دستگیری شهرداران نواحی، که تخلفاتشان، حتی بنا بر اعترافاتش که آنها را ناچار ساخته اند در دادگاه برزبان آورند، در مقایسه با غارتی که بازار و نهادهایی مانند بنیاد مستضعفان در جامعه کرده اند، گاهی است در برابر کوه، ادامه این یورش گام به گام است.

تمامی این توطئه ها، البته متکی به تجربه بزرگی است، که سران بازار، روحانیون طرفدار سرمایه داری تجاری و غارتگران و مذهبیون ارتجاعی وابسته به این طیف در جمهوری اسلامی، طی تمام سال های پس از پیروزی انقلاب کسب کرده اند. یکی از نخستین تجربیات موفق این طیف در جمهوری اسلامی، دستگیری، شکنجه و گرفتن اعتراف و سپس سرهمبندی کردن محاکمه و یا اعترافات تلویزیونی است. حاصل این تجربه چنان بارها و بارها در جمهوری اسلامی به صحنه آمده است، که دیگر مردم با آن بخوبی آشنا می باشند. بنابراین، از همان نخستین بازداشت ها و دستگیری های شهرداران نواحی، که معلوم نیست نیروهای دستگیر کننده وابسته به کدام نهاد امنیتی و یا انتظامی بوده اند و پرونده ای که معلوم نیست در کدام بازداشتگاه و زندان تهیه شده، مشخص بود، چه صحنه هایی برای انتقام از شهردار تهران، بدلیل حمایت از خاتمی، در دادگاه به نمایش درخواهد آمد. این توطئه همچنان ادامه دارد و این احتمال که سرانجام شهردار تهران نیز، در صورت غفلت از تجدید آرایش قوای شکست خوردگان انتخابات، سر از شکنجه گاه ها درآورد همچنان مطرح است.

حزب کارگزاران سازندگی

در محافل سیاسی تهران، این خبری پنهان نیست، که "حزب کارگزاران سازندگی" از ابتدای مهر ماه گذشته، قرار بوده رسماً فعالیت خود را در ایران آغاز کند و شهردار تهران، نیز یکی از ستون های اصلی این حزب است. همچنین گفته می شود، که برخی از دستگیر شدگان شهرداری تهران، که سابقه ۸ ساله در سپاه پاسداران دارند و از فرماندهان جبهه های جنگ نیز بوده اند، قرار بوده به وزارت کشور منتقل شده و از این طریق به استانداری در چند استان مهم گمارده شوند. همچنین از طرح تعاونی های مردمی صحبت است که گویا شهرداری، بمنظور مبارزه با احتکار و گرانفروشی قرار بوده آنرا سازمان بدهد. درباره انگیزه های یورش به شهرداری تهران، که تاخیر در اعلام موجودیت حزب کارگزاران و در واقع شکستن سد ممنوعیت فعالیت همه احزاب جز "موفتله اسلامی" (که این خود مهم تر از فعالیت حزب کارگزاران است!) نخستین حاصل نزدیک این یورش است. تحلیل های خبری دیگری نیز وجود دارد که ما در ادامه این نگاه گذرا به حوادث ماه های پس از انتخابات ریاست جمهوری آنها را بر خواهیم شمرد.

راه توده، در نخستین شماره پس از انتخابات (شماره ۶۱) خود، با صراحت، درباره ضرورت یورش بی وقفه به سنگرهای ارتجاع و پرهیز از هر نوع معامله و مذاکره و مصالحه نوشت:

«بازندگان انتخابات باید کنار بروند! آن اکثریت شورای نگهبان که از هیچ کوشش و توطئه و تخریبی برای تحمیل ریاست جمهوری به مردم کوتاهی نکرد و سخنگویان و گردانندگان آن، از جمله آیت الله جنتی، آیت الله کاشانی، آیت الله خزعلی برای مردم تکلیف روشن کردند؛ رئیس قوه قضائیه، که بعنوان دلال و واسطه سیاسی بین موفتله اسلامی و مدرسین حوزه علمیه قم عمل کرد؛ هیات رئیسه مجلس اسلامی؛ امثال آیت الله کنی، حبیب الله عسگرولادی، مرتضی نبوی و دیگر طرد شدگان انتخابات اخیر، آن فرماندهان سپاه که نقش صحابه موفتله اسلامی و بازار را ایفا کردند... همه باید صحنه حکومتی را ترک کنند. آنها انتخابات را باخته اند و باقی ماندن آنان در مقامات حکومتی، دهن کجی به رای مردم است...»

این خواست، بنظر ما، همچنان در دستور روز جنبش است، زیرا هر گامی که با تاخیر برداشته شود، فرصت می دهد تا خائنین به آرمان های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ گام های بلندتری برای مقابله با خواست و اراده مردم بردارند. براساس همین شناخت و باور است، که در تمام ماه های پس از انتخابات ریاست جمهوری، راه توده پیوسته بر این امر مهم تأکید کرده و در کنار نیروهای داخل کشور، از نیروهای ملی و میهن دوست اپوزیسیون خارج از کشور نیز خواسته و باز هم می خواهد، که برای پیوستن به جنبش مردم و مبارزه عملی و واقعی با طرد شدگان انتخابات اخیر ریاست جمهوری، بیش از این تعلل به خود راه ندهند و با همه توانی که دارند، در این جبهه به یاری جنبش بشتابند. البته، این ممکن

واکنش های جنبش

ما با این تصور، که طیف حمایت کننده از محمد خاتمی برای ریاست جمهوری و بویژه چپ مذهبی، دچار خوش خیالی نسبت به شکست خوردگان انتخابات شده و بیم معامله حکومتی وجود دارد، نمی توانیم موافق باشیم. ساده ترین دلیل، همانا تجربه و بهای بسیار گرانی است که بویژه چپ مذهبی ایران، در سال های پس از درگذشت آیت الله خمینی و در یورش همه جانبه ارتجاع مذهبی-بازاری به آنها و جامعه بدست آورده است. این باور ما، که "ارتجاع مذهبی و غارتگران و تجار بزرگ و روحانیون وابسته به آن، برای برقراری دیکتاتوری مطلق خود در ایران، از بکیر و ببند و برپا کردن چوبه های اعدام برای این طیف کوچکترین پروانی به دل خود راه نخواهد داد!"

امروز بسیار دقیق تر از گذشته برای این طیف و بویژه عناصر آگاه تر و هوشیارتر آن روشن و خدشه ناپذیر است. بنابراین، شاید بتوان پاره ای عقب نشینی های ماه های پس از انتخابات، را ناشی از پراکندگی سازمانی، دوری ۸ ساله از حکومت، ملاحظات ناشی از ائتلاف و در جستجوی فرصت برای سازماندهی و بسیج نیرو جستجو کرد. اما علیرغم این ارزیابی، باید اذعان نیز داشت، که شکست خوردگان انتخابات و طرد شدگان از سوی مردم، اگر فرصت یابند و دست به تجدید قوا بزنند، کار مقابله با آن دشوارتر از دیروز و بسیار دشوارتر از فردا خواهد شد. همین که شکست خوردگان انتخابات، با تمام نیرو برای مسزوی کردن، منفعل کردن، ناامید ساختن و تضعیف جنبش مردم و محاصره دولت خاتمی می کوشند، نشان می دهد، که باید فرصت را از آنها گرفت و در جهت نگهداشتن مردم در صحنه سیاسی کشور با تمام نیرو کوشید. رفتن در میان مردم (حضور خاتمی در صف یک شرکت تعاونی و یا سفر به شهرستان ها و رفتن به میان مردم) البته کوششی است در جهت بسیج مردم و ادامه حمایت آنها از دولت، اما این به تنهایی کافی نیست، چرا که این تنها بخشی از تلاش برای نگهداشتن مردم در صحنه می تواند باشد. بحث بر سر حضور آگاهانه مردم در صحنه است. باید مردم را از حقایق پشت پرده آگاه ساخت و تمام توطئه های ارتجاع و بازار جهت جلوگیری از بازگشت احزاب به صحنه سیاسی و متشکل ساختن مردم را درهم کوبید. در اینجا، که تعلل در فراهم ساختن امکانات قانونی برای حضور احزاب سیاسی در جامعه یک ضربه بزرگ به جنبش است. اهمیت جنجال هانی از آندست که برای شهرداری تهران برپا ساختند، در آنست، که وقفه در روند به اجرا درآمدن برنامه سیاسی-اقتصادی محمد خاتمی ایجاد کرد، در حالیکه یگانه حرکت خنثی کننده این توطئه و امثال آن، نه مذاکرات و تفاهم پشت پرده، بلکه برداشتن گام های قاطعانه و بی تعلل در جهت گشودن فضای سیاسی کشور است. تنها در این فضا، که نیروی متمرکز ارتجاع و شکست خوردگان و غارتگران برای یورش به دولت خاتمی، اجبارا و برای ستیز در جبهه های جدید، پخش خواهد شد و از این تمرکز خارج خواهد شد. اینکه احزاب و تشکل های نوین در ایران بوجود آید، به خودی خود مثبت است، اما پیش از آن و فراتر از آن، حضور علنی احزاب شناخته شده ایران، در صحنه سیاسی کشور و برای گشودن جبهه های پهلونی در مبارزه با توطئه کنندگان اهمیت تاریخی دارد. هر نوع تاخیری در این امر، فراهم ساختن شرایط و زمان برای توطئه کنندگان است. جنجالی که شکست خوردگان انتخابات، با صدور بیانییه های باصطلاح دانشجویی که علیه نهضت آزادی ایران در دانشگاه ها توزیع می شود، خود نشان دهنده بیمی است که ارتجاع و بازار از ورود به صحنه سازمان ها و احزاب سیاسی شناخته شده دارد. همه این بیانییه ها و اعلامیه ها، در جامعه روحانیت مبارز، مرکز تبلیغات اسلامی و مولفه اسلامی نوشته می شود.

برخی تصمیمات دولت، بویژه در هفته های اخیر، اگر از نظر دور بماند، آنوقت توان و امکان مانور ارتجاع و بازار بی کران توصیف شده است. در حالیکه چنین نیست و بویژه هوشیاری مردم چنین اجازه ای را تاکنون نداده است!

سوسپید ها. دولت جدید، بی اعتنا، به برنامه "تعدیل اقتصادی" که به تصویب مجلس چهارم رسیده و همچنین برنامه قانونی مملکت محسوب می شود، برای چند قلم مایحتاج اساسی مردم، نظیر تخم مرغ و... سوسپید در نظر گرفت. سوسپیدها، بنا بر توصیه صندوق بین الملل و در چارچوب برنامه "تعدیل اقتصادی" از مایحتاج عمومی حذف شده بود. این تصمیم علاوه بر مخالفت آشکار دولت با نظر بازار و طرفداران بخش خصوصی لجام گسیخته، در عین حال مقابله ای درست و بموقع با احتکار و گرانفروشی بود که بازار برای فلج کردن دولت و تشدید نارضایتی مردم بدان دست زده است.

این مرور سریع برخی از رویدادهای بعد از انتخابات ریاست جمهوری کامل نخواهد شد، اگر به برخی رویدادهای خارج از مرزهای ایران اشاره نشود. در طول این دوران، جناح شکست خورده در انتخابات، منتقد دو آتش هر تحرک و تصمیمی از سوی دولت خاتمی بوده است. در همین دوران رویدادهای ستوار برانگیزی نظیر حمله به خاک عراق و یا جنجال های دو روزنامه وابسته به این طیف، "کیهان" و "رسالت" پیرامون برخی مواضع جدید دولت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی با کشورهای نظیر عراق، عربستان سعودی، آمریکا و کشورهای اروپایی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. تمامی این تلاش ها، نه تنها در جهت فلج ساختن دولت جدید، بلکه تشدید تشنج در داخل ایران و در مرزهای ایران با کشورهای همسایه و سپس به بهانه آن، جلوگیری از گشوده شدن فضای سیاسی کشور و در صورت امکان جلوگیری از آزادی نسبی مطبوعات است.

حمله به عراق. ورود هواپیماهای نظامی ایران به خاک عراق، در پایان یک مانور نظامی که در اطراف قم و با شرکت علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی برگزار شد، و همچنین بسیاری پایگاه هانی که مجاهدین خلق در این کشور دارند، در زمانی صورت گرفت که برخی زمینه ها برای حل اختلافات بین جمهوری اسلامی و عراق فراهم می شد. این حمله در حالیکه به این زمینه ها لطمه زد، بهانه لازم را برای تشدید حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس نیز فراهم ساخت. این حمله، همچنین ایران را در کنار ترکیه برای تجاوز ارتش این کشور به خاک عراق برای کشتار کردهای آواره ترکیه قرار داد. ما تردید نداریم که هر نوع تشدید تشنج در منطقه و در مرزهای ایران، بهانه ایست برای شکست خوردگان انتخابات برای محدود کردن فضای سیاسی کشور. ماجراجویی اخیر نظامی، با توجه به اینکه اختیارات نیروی نظامی کشور در اختیار ریاست جمهوری نیست، می تواند بخشی از همین نیاز ارتجاع-بازار به تشنج مرزها باشد. فرمانده سابق سپاه پاسداران "رضائی"، در آستانه برکناری خویش، سلسله مصاحبه ای را با روزنامه سلام انجام داد. او در این مصاحبه صریحا گفت، که در حاکمیت جمهوری اسلامی، این نظر که باید مناسبات با عراق را از حالت جنگی به حالت عادی درآورد، یک نظر جدی است، اما مخالفانی هم در حاکمیت در این زمینه وجود دارد. او اشاره ای به این مخالفان نکرد، اما ظاهرا این مخالفان آنقدر قدرت حکومتی دارند، که با انواع حادثه جونی ها نظر خود را تحمیل کنند! نکته بسیار جالب دیگر، مخالفت و تبلیغاتی تحریک آمیزی است که دولت اسرائیل و رادیو اسرائیل برای تیره نگهداشتن مناسبات ایران با عراق، آمریکا، آلمان و همه کشورهای خلیج فارس بی وقفه به آن ادامه می دهند و این درست همان خواست و سیاست شکست خوردگان انتخابات در داخل کشور است!! جالب است که رادیو اسرائیل نیز مانند رسالت و کیهان تهران، متکی به وصیتنامه آیت الله خمینی، به جمهوری اسلامی برای برقراری و گسترش مناسبات با عربستان و عراق و آمریکا هشدار می دهد!

در انتظار ماجراجویی های جدید مجاهدین! بدنبال این حمله نظامی، نیرنگ جدید آمریکا در تروریت اعلام کردن مجاهدین خلق، به اجرا گذاشته شد. این نیرنگ و در واقع فشار سیاسی به مجاهدین در اروپا و آمریکا و سوق دادن آنها به ماجراجویی های جدید در داخل ایران و جستجوی پایگاه های جدید در دیگر کشورهای همسایه ایران، همان بهانه ایست که جناح راست و شکست خورده انتخابات برای اهداف خود بدان نیاز دارد. این ترغیب و ماجراجویی های نظامی مجاهدین خلق و یاری رسانی آنها به ارتجاع مذهبی و بازاری ها، تاکنون بارها تکرار شده و هر بار نیز لطمات سنگینی به فضای سیاسی ایران، جنبش انقلابی مردم و سازمان های سیاسی مترقی و میهن دوست ایران وارد ساخته است. انتشار اعلامیه جدید مجاهدین خلق، پیرامون تعطیل نشریه "ایران زمین" و اعلام تصمیم سازمان به عملیات نظامی در داخل کشور، که رادیو بی بی سی با آب و تاب فراوان در بخش های فارسی خود بدان پرداخت، این ارزیابی و نگرانی های ناشی از آن را تأیید می کند!

حملات تبلیغاتی نشریات وابسته به جناح راست، به نطق وزیر خارجه جدید جمهوری اسلامی، در جریان اجلاس سازمان ملل متحد و در ارتباط با مواضع جمهوری اسلامی برای عادی سازی مناسبات با آمریکا و عربستان سعودی و آلمان نیز بخشی از نقشه شکست خوردگان انتخابات برای فلج سازی دولت و نگهداشتن برگ های برنده در دست خویش است. نه تنها تمامی تجربه سال های پس از جنگ، بلکه مذاکرات محمد جواد لاریجانی در لندن، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نیز نشان داد، که مشکل جناح بازار، مولفه اسلامی و ارتجاع مذهبی، با سیاست خارجی دولت خاتمی بر سر مذاکرات با عربستان و انگلستان و آمریکا، نیست، بلکه آنها این مناسبات و مذاکرات را می خواهند بعنوان برگ های برنده در دست خویش نگهدارند و تا آنجا که قادر باشند، آنرا در پشت درهای بسته و بصورت زدوبند پنهان و در جهت جلب همه جانبه حمایت آمریکا و انگلستان از خویش، آنرا پیش ببرند!

و برای به زانو درآوردن مردم و تیز کردن آتش این حمله، بازار دست به اعتکاف و میرم ترین مایحتاج روز مردم زده است. این در جایی است، که تلویزیون جمهوری اسلامی، تحت همان مدیریتی که در دوران انتخابات بر آن مسلط بوده (دارودسته های امنیتی، وابستگان حجتیه و موتلفه و سرانجام "علی لاریجانی" خواهر زاده آیت الله جوادی آملی) بی اعتناء به رای و انتخاب مردم، خاتمی را تحریم کرده و به تبلیغات خود برای منزوی کردن و تضعیف پایگاه دولت ادامه می دهد!

ابتکارات مردمی - برای خنثی سازی این توطئه طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، به ابتکار جنبش دانشجویی و برخی استادان دانشگاه ها تراکت هایی با مضمون "به خاتمی کمک کنید! از او انتظار نداشته باشد!" تهیه و پخش شده و حتی در محلات مختلف مردم روی دیوارها نوشته اند. این را باید پادزهری به حساب آورد، که مردم برای مقابله با تبلیغات جناح مقابل خاتمی با شعار «مردم از خاتمی همه چیز را بخواهید!» با خود به میدان آورده اند. شاید بتوان این تراکت و شعار را، ادامه همان مصاحبه ای به حساب آورد، که بهزاد نبوی، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در ارتباط با امکانات موجود و واقعی خاتمی برای تحقق برنامه هایش از آن یاد کرده و جنجال فراوانی را از سوی دو روزنامه رسالت و کیهان به همراه آورده!

وابستگی های کیهان و رسالت - شاید آلودگی هیچ ارگان حکومتی به زندان ها و سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، آشکارتر از روزنامه کیهان و اصولاً نشریات وابسته به این موسسه نباشد. وقتی از ارگان های حکومتی آورده به ماسوران و واحدهای اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی یاد می شود، یک سر آن تلویزیون و وزارت ارشاد اسلامی است و یک سر آن تمامی واحد های حفاظت در وزارتخانه ها و کارخانه ها و موسسات و دانشگاه ها و...

اما در این میان، روزنامه کیهان مقوله دیگری است. سرپرست آن "حسین شریعتمداری" در تمام دوران شکنجه و اعتراف و محاکمه زندانیان سیاسی تا قتل عام زندانیان در سال ۶۷، بعنوان مسئول آموزش و شستشوی مغزی زندانیان و سازمانده توپ های داخل زندان ها بوده است. بنابراین کیهان کنونی تهران، در واقع دفتر تعلیمات روزانه آموزشی او و همکاران اوست که از زندان و شکنجه گاه ها به روزنامه منتقل شده اند! یعنی چیزی شبیه تصرف وزارت ارشاد اسلامی توسط ماسوران امنیتی در زمان تصدی مصطفی میرسلیم! "فلاحیان"، وزیر اطلاعات و امنیت سابق که می دانست در صورت شکست ناطق نوری در انتخابات باید این وزارتخانه را ترک کند، نه تنها این روزنامه را در دوران پیش از انتخابات با همه امکاناتش علیه خاتمی و بسود ناطق نوری وارد صحنه کرده بود، بلکه هنوز هم، پس از برکناری از پست وزارت، اوست که از خط مشی کنونی کیهان برای تضعیف دولت خاتمی، جنجال علیه شهرداران و... بشدت حمایت می کند. در همین موسسه، کیهان هوانی نیز همچنان تحت نفوذ محمد محمدی ریشهری است، که همکاران دوران وزارتش بر وزارت اطلاعات و امنیت در آن مشغول کارند. بنابراین دو جریان امنیتی وابسته به ریشهری و فلاحیان (که یک دوره وزیر و معاون وزیر هم بوده اند) خط مشی کنونی کیهان را حمایت می کنند.

روزنامه رسالت نیز، در عین حال که ارگان ائتلاف موتلفه - روحانیت مبارز تهران است، نقش سخنگوی هیات رئیسه مجلس اسلامی را هم دارد. مرتضی نبوی، مدیر مسئول رسالت، پل پیوند این هیات رئیسه با روزنامه رسالت است. بنابراین، وقتی مردم رسالت را ارگان شکست خورده گان انتخابات می شناسند، که با پول بازار و کمک های مالی روحانیون وابسته به بازار منتشر می شود، شناخت دقیقی را ارائه می دهند. تیراژ پائین رسالت و بی اعتنائی مردم به مطالب و جنجال های تحریک آمیز آن نیز خود بهترین تفسیر این شناخت است!

آیا وضع روزنامه های رسمی و خبری کشور، سر و سامانی خواهد گرفت؟ بنظر ما این امر تنها زمانی ممکن و مقصور است، که اولاً به نمایندگی تعیین کردن از سوی رهبری در این روزنامه ها پایان داده شود، کمک های ویژه دولتی حذف شود، منابع مالی و تیراژ این روزنامه ها رسماً اعلام شود. در این صورت آن روزنامه ای که خواننده و تیراژ دارد و صاحبان آگهی بی اعتناء به خط و خطوط آن، برای فروش اجناس و خدمات خود به آنها آگهی تجاری می دهند باقی می ماند و آنکه با کمک دفتر امام، مقام رهبری، بنیاد مستضعفان، بودجه ویژه مجلس اسلامی و دهها منبع درآمد دیگر به توطئه و تخریب و فلج کردن دولت و ایستادن در برابر مردم ادامه می دهد، از پای خواهد نشست و یا چاره را در کسب خواننده و رقابت سالم خواهد جست. این البته بدان معنی نیست که دولت سهمیه کاغذ این نشریات را قطع کند و یا با تامین بودجه فلان نشریه، بعنوان ارگان رسمی و یا نیمه رسمی فلان روزنامه توسط آن ارگان مخالفت کند. سهمیه کاغذ بصورت برابر (با توجه به تیراژ نشریات) باید در اختیار روزنامه ها و نشریات قرار گیرد و منابع دیگر مالی و وابستگی ارگانی این نشریات (اگر دارای چنین شرایطی هستند) نیز باید برای مردم مشخص و معلوم باشد!

در همین ارتباط، ما بعنوان توده ای ها باید از برخی تصمیمات برای ایستادگی در برابر خصوصی سازی لجام گسیخته دفاع کنیم. از جمله این تصمیمات، که در خارج از کشور بازتاب لازم را نداشته، مخالفت دولت خاتمی با خصوصی سازی بیمه های اجتماعی در اجلاس بانگ جهانی در "قرقیزستان" است. در حالیکه همگان می دانند، که در سال های گذشته دولت ائتلافی رفسنجانی گام های نگران کننده ای در این جهت برداشته و بیمه های اجتماعی را می رفت تا در اختیار بازاری ها و غارتگران و بنیاد مستضعفان قرار دهد و ده ها میلیون ایرانی از حمایت دولتی محروم شوند. دکتر اکبر کرباسیان، رئیس سازمان تامین اجتماعی در دولت خاتمی، در همین اجلاس و در مخالفت با طرح و دستور بانک جهانی گفت: «خصوصی سازی بیمه های اجتماعی برای کشورهای نظیر ایران، که کارگران فصلی و روستائی دارند و سطح سواد نیز پائین است، فاقد کارائی و دارای پیامدهای بسیار منفی است.»

حضور خاتمی در میان مردم - حضور خاتمی در صف طویل یکی از فروشگاه های تعاونی، بیش از آنکه برای مردم تکانه دهنده باشد، برای خود او و شونده گان گزارش این حضور از زبان او باید تکان دهنده باشد. او در ابتدا، بدون محافظ و بی سرو صدا در انتهای صف ایستاد و با جمعیت جلو آمد. سبیل متلک ها به روحانیون، تا لحظه ای که سرانجام مردم او را شناختند، ادامه یافت. تنها پس از این شناخت بود، که مردم به زانو درآمده در صف، گریه کنان دور او حلقه زدند. راه ها بند آمد، سبیل جمعیت بطرف فروشگاه تعاونی روان شد، بسیاری از سرنشینان اتومبیل ها، اتومبیل خود را در خیابان رها کرده و بطرف او دویدند! فغان و ناله و فریاد مردم از وضع موجود، گرانی، اعتکاف و... از هر سو بلند شد! و... اینکه گزارش این دیدار مستقیم او با مردم، چقدر تاثیر در سوسپید های جدید داشته معلوم نیست، اما تردید نیست که این سوسپید ها، بخشی از خواست های اقتصادی محروم ترین اقشار اجتماعی است. همانها که برای گرفتن یک مرغ و چند عدد تخم مرغ اعتکاف شده، ساعت ها از و قششان صرف ایستادن در صف ها می شود.

پیوستن میرحسین موسوی به کابینه - در ماه های پس از انتخابات، این پیغام و پیغام در محافل سیاسی تهران دهان به دهان می شود، که «موسوی می خواست کاندیدای ریاست جمهوری شود، اما به او پیغام دادند، اگر اطاعت می کند، بفرماید!» و او جواب داد: «من مستقل عمل می کنم!» اگر این نقل قول با همین مضامین رد و بدل شده باشد، اهمیت کنونی پیوستن میر حسین موسوی به کابینه محمد خاتمی، بعنوان "مشاور عالی ریاست جمهوری" مفهوم تازه ای پیدا می کند. اولاً ترکیب کابینه خاتمی بدین ترتیب و با حضور فردی که تجربه سال های نخست وزیری را داشته و صاحب اطلاعات بسیار است، تقویت شده است. دوم آنکه چهره ای به کابینه پیوسته که سران موتلفه اسلامی برای جلوگیری از رئیس جمهور شدن او انواع توطئه ها را سازمان دادند و علناً در قم مراجع مذهبی را به جلوگیری از بازگشت او به صحنه دعوت کردند. سوم، آنکه او دارای دیدگاه های اقتصادی متفاوت با خصوصی سازی و برنامه صندوق بین المللی پول است. باید امیدوار بود، که این حضور در کابینه خاتمی، آن وضعی را جبران کند که ناشی از تشکیل کابینه مصلحتی، براساس پاره ای ملاحظات و مذاکرات بود. باید امیدوار بود، با سازماندهی و تقویت نیرو و یورشی که شکست خورده گان انتخابات به دولت آورده اند، طیف پیروز در انتخابات ریاست جمهوری، به این نتیجه قطعی رسیده باشد، که بی اعتناء به جوسازی های هیات رئیسه مجلس و بگیر و محاکمه کن های قوه قضائیه باید ورزیده ترین کادرها را وارد میدان کرد و در عین حال، به آن وعده ای عمل کرد، که در جریان کارزار انتخاباتی محمد خاتمی آن را متذکر شده بود. یعنی تشکیل کمیسیون های کارشناسی در کنار دولت. در این کمیسیون ها، بی اعتناء به جوسازی های ارتجاع و بازار، که تضعیف دولت و توان آن را در برنامه خود دارند، باید از ورزیده ترین کارشناسان اقتصادی و اجتماعی، فارغ از گرایش های مذهبی و یا سیاسی و فکری آنها استفاده کرد و بدین ترتیب به طرف حکومتی واقعا فراجناحی و ملی پیش رفت. سدها را باید بدین ترتیب شکست و ایران را بدست همه ایرانی های میهن دوست و دلسوز توده های وسیع مردم برای نجات از ورطه کنونی سپرد.

تلویزیون و مردم - همزمان با دلسوزی هایی که دو روزنامه کیهان و رسالت برای گرانی و فشار طاق فرسای آن به مردم می کنند، تلویزیون جمهوری اسلامی نیز بی وقته به انتظارات مردم از دولت دامن می زند. مطابق این برنامه از پیش تنظیم شده و هماهنگ شده توسط شکست خورده گان انتخابات، همه ناپسامانی ها، گرانی ها، کمبودها، دزدی ها، غارت ها و... دوران ۸ ساله دولت ائتلافی "رفسنجانی-موتلفه اسلامی-روحانیت مبارز" متوجه دولت خاتمی است و او ناتوان از حل آنهاست. همزمان با این تبلیغات

نباید از آنچه می گذرد بی خبر ماند؟

راه توده چه می گوید؟

برخی حرکات سیاسی مشکوک و تحت هدایت پلیس و سازمان اطلاعات و امنیت رژیم در داخل کشور انجام می شود، بنابراین هر نوع انعکاس اخبار مربوط به این جریانها در خارج از کشور و مطلع ساختن دیگران از این رویدادها، نوعی تیانی و همسوئی با این جریانات، و یا یک گام بالاتر، همسوئی دو جریان خودی است!! *

ما می گوئیم، هیچکس نمی تواند مانع ابراز نظر، عقیده و تحلیل دیگران شود. هر سازمان و یا شخصیتی حق دارد، نظرش را در ارتباط با هر رویدادی که تصور می کند مهم است، بدهد. اما چرا تنها باید تحلیل و نظر شخصی و یا ارزیابی سازمانی منتشر شود و نه اخبار و رویدادها، تا به قدرت تفکر و تأمل دیگران هم بهاء داده شود؟

آیا عدم پذیرش همین اصل، نبود که باعث شد بدنه سازمانها و احزاب چپ در مهاجرت از رهبران خود نپرسند: شما براساس کدام استدلال سیاست تحریم را پیشه کردید؟

ما در همین شماره راه توده، از دو ماهنامه و فصل نامه "چیتا" و "فرهنگ توسعه" چند مطلب، گزارش و مقاله را منتشر کرده ایم، تا همگان بدانند، فضای داخل کشور چگونه است، چپ داخل کشور، پیرامون مسائل عمده جهانی نظیر تعدیل ساختار، چگونه می اندیشد و قهرمانان جنبش کمونیستی و چپ را چگونه در خاطره ها -بویژه نسل جوان مملکت- زنده و مطرح نگاه می دارند و از شرایط و امکانات موجود در جهت تداوم حیات جنبش چپ چگونه بهره می گیرند.

بر مبنای همین اندیشه و برداشت است، که ما در جریان انتخابات ریاست جمهوری از همه توده ای ها و فدائیان مهاجر خواستیم که برای درک دقیق تر اوضاع ایران و تأثیر گذاری بر سیاست هائی در مهاجرت مسلط است، خود با داخل کشور تماس برقرار کرده و از کم و کیف رویدادها اطلاع حاصل کنند. ما همین توصیه را با تأکید بر ضرورت همه گونه ملاحظات ضروری، اکنون هم تکرار می کنیم!

* نگاه کنید به مقاله اخیر "الله بقراط" در کیهان لندن ۱۷ مهرماه ۱۳۷۶ در تفسیر و تحلیل سخنرانی جمشید طاهری پور در کنفرانس ۲۰۰۰ در شهر برلین.

** مراجعه کنید به مصاحبه ی "خود با خویش" علی خاوری، در نامه مردم شماره ۵۱۵ (اول مهر ۱۳۷۶).

"مارکسیسم" بیش از هر زمان دیگری به کار جهان امروز می آید!

نوشته "آلن نیک سینر وود"
ترجمه، مهرداد بهادری

به نظر من، موقعیت تاریخی کنونی، که ما در آن زندگی می کنیم، نه بدترین و نابه هنگام ترین زمان برای رواج دوباره اندیشه ها و آرای مارکس بلکه بهترین و مناسب ترین موقعیت برای این امر به شمار می آید. از این فراتر، می خواهم بگویم که امروز دقیقاً زمانی فرا رسیده است، که می توان و باید، بدون نادیده گرفتن دوره تاریخی ای که مارکس در آن می زیست، وی را برای نخستین بار و تمام و کمال در جایگاه واقعی خود قرار داد.

ادعای من بر دلیلی ساده استوار است: ما در دوره ای زندگی می کنیم که سرمایه داری، برای نخستین بار، نظامی به راستی جهان گیر (۱) شده است. سرمایه داری جهان گیر است، زیرا منطق سرمایه داری -منطق انباشت، کالایی کردن، به حداکثر رساندن سود و رقابت- در همه جنبه های زندگی و طبیعت انسان رسوخ کرده است، امری که حتی در کشورهای به اصطلاح پیشرفته سرمایه داری نیز تا همین دو سه دهه پیش سابقه نداشت. هم از این روست که مارکس امروز بیش از هر زمان دیگر به کار جهان می آید. چه او کارآمدتر از هر کس، چه در گذشته چه امروز، زندگی خویش را وقف توضیح منطق سیستمی سرمایه داری کرده است.

در مانیفست کمونیست تصویر درخور توجه و پیش گویانه ای از سرمایه داری در حال گسترش وجود دارد که به تغییر مارکس و انگلس دارد همه دیوارهای چین را خرد می کند.

بی اطلاعی از آنچه در ایران می گذرد و ناباوری به تلاشی که از هر سو برای گشایش فضای سیاسی-فرهنگی جریان دارد، از جمله بلاهائی است، که بر سر چپ مهاجرت فرود آمده است. زیر آوار این بی اطلاعی و قطع ارتباط است، که میان نیروی چپ داخل کشور با چپی که ناگزیر از مهاجرت شده، فاصله ای در حد تفاوت دیدگاه نسبت به تمامی عرصه های نظری و سیاسی رشد کرده است. برای مثال، چپ غیر مذهبی داخل کشور، در اکثریت و کلیت خود، دیدگاهی بسیار متفاوت تر از همین اکثریت و کلیت در مهاجرت، نسبت به رویدادهای اتحاد شوروی گذشته، جهان امروز، نقش امپریالیسم امریکا و صهیونیسم بین المللی در عرصه جهانی، برنامه های حکومت جهانی امپریالیسم، دولت اسرائیل، برنامه های اقتصادی و سیاسی صندوق بین المللی و بانک جهانی و ... دارد، و از هر فرصت ممکن برای طرح این دیدگاه های خود در جامعه سود می جوید. این در حالی است، که بسیاری از نشریات وابسته به چپ مهاجرت، همچنان درگیر و دار مباحثی که راست مهاجر، در سال های اخیر باب روز کرده، باقی مانده است و نمی تواند خود را از زیر فشار همه جانبه این جریان و تبلیغات بی وقفه ایدئولوگ های سرمایه داری خلاص کند. هر گامی که تسلیم شدگان چپ مهاجرت، به راست بر می دارند تا بلکه به نوعی، از سوی این طیف پذیرفته شوند، آنها فشار را چند برابر می کنند، تا این گام ها بلندتر و سریع تر برداشته شود! * این گام ها، سرانجام باید به دره ای ختم شود، که راست مهاجر، برای آسوده خاطری از فردای خود، آنرا کنده است!

این بی اطلاعی و ناباوری به آنچه در ایران می گذرد، نه تنها انفعال و تسلیم را به بخش قابل توجهی از چپ مهاجر تحمیل کرده، نه تنها آنرا از تبدیل شدن به نیروی بسیار جدی برای کمک به جنبش عمومی مردم بازداشته، نه تنها این چپ را دنباله رو صحنه سازی ها و تبلیغات راست مهاجر و امپریالیسم جهانی ساخته، نه تنها از پیوند با چپ داخل کشور (حداقل بصورت نظری و سیاسی) باز داشته، بلکه از پیگیری تلاش و مبارزه فرهنگی-سیاسی چپ داخل کشور نیز بازداشته است!

این عمق فاصله به گونه ایست، که چپ مهاجرت یا با سکوت از کنار جان کوشی چپ داخل کشور می گذرد و یا با این پیش فرض که در ایران هیچ کاری نمی توان کرد، که زیر نظر مستقیم و غیر مستقیم پلیس حکومتی نباشد، خط باطل بر همه تلاش های داخل کشور می کشد. آنها بدین وسیله، تلاش می کنند، تا گریبان خود را از دست، منتقدان این انفعال و انزوای چپ مهاجر، که روز به روز هم بر تعداد آنها بیشتر می شود، بیرون بکشند و از سوی دیگر توجهی برای این سیاست و تحلیل خود از اوضاع ایران و جمهوری اسلامی برانند، که «در این رژیم هیچ کاری نمی توان کرد!»

آیا واقعا اینگونه است؟ واقعا هیچ کاری نمی توان کرد؟ حتی نمی توان کار فرهنگی کرد؟ اگر می توان، پس حاصل این تلاش شما در جامعه، کور؟

اگر کسانی در مهاجرت، مدعی این تلاش در داخل کشور شوند، آنوقت می توان به آسانی پرسید، چگونه است که سیاست و دیدگاه شما و نشریاتی که در مهاجرت منتشر می کنید با دیدگاه و سیاست و تلاش چپ در داخل کشور متفاوت است؟ چگونه است که شما انتخابات را تحریم می کنید، و چپ داخل کشور با تمام توان و امکاناتش در کنار مردم مانده و در انتخابات شرکت می کند؟ بطور است که شما یادتان می رود کارل مارکس یی هم در جهان بوده، اما چپ داخل کشور نه؟ چگونه است که شما یادتان می رود برنامه تعدیل ساختار و یا تعدیل اقتصادی چه بلاتی بر سر ایران آورده و تحمیل کننده آن امپریالیسم جهانی است، اما چپ داخل کشور این مهم را فراموش نمی کند؟ و دهها چرا و چگونه دیگر، که حاصل آنها همین دره موجود بین واقعیت جامعه و درک و آگاهی چپ مهاجر از اوضاع است!

این انفعال و بی باوری از جانب چپ مهاجرت، به امکان کار در داخل کشور (در همان حد ممکن و مقدور) چنان است، که نشریات وابسته به این طیف، خود را بی نیاز از انعکاس اخبار و رویدادهای مربوط به فعالیت چپ داخل کشور می دانند و به این ترتیب هواداران و خوانندگان نشریات وابسته به خود را در بی خبری نگه داشته، سانسور رویدادها را اشاعه می دهند، و حتی برای محق جلوه دادن دیدگاه های خود نسبت به تحولات مثبت و منفی داخل کشور، به خود اجازه تحریف اخبار را نیز می دهند!

البته، یک گام فراتر از این حد هم وجود دارد، و آن جو سازی و ترساندن دیگران از ادامه تلاش برای انعکاس رویدادهای داخل کشور است و همسو ساختن آنها با خویش برای سانسور آنچه در داخل کشور جریان دارد. در این کارزار دوم است، که چون به زعم و یا اطلاع این طیف و یا این اشخاص،

چگونه تکامل سرمایه داری در این زمینه ها، با کشمکش میان کار و سرمایه توأم است. در واقع، ظهور و تکامل طبقه کارگر و بورژوا، داستان خواندنی "کاپیتال" است.

"کاپیتال" نشانگر اوج بلوغ فکری و علمی مارکس، به ویژه در زمینه تاریخ است (ماتریالیسم تاریخی). وی در این کتاب، به تحلیل تاریخی کاپیتالیزم می پردازد و در جای جای آن نیز به ابعاد اقتصادی-تکامل سرمایه داری اشاره می کند. علاوه بر سؤالات متعددی که مارکس پیش روی خواننده قرار می دهد، تمامی کتاب را می توان حول چهار سؤال عمده، و درعین حال مرتبط با یکدیگر، تقسیم بندی کرد: چگونه جوامع سرمایه داری از درون مناسبات ماقبل سرمایه داری سر برآوردند؟ سازوکار درونی تکامل و انعطاف سرمایه داری چیست؟ چگونه اقتصاد کاپیتالیستی باز تولید می شود؟ و چه تفاوتی میان ظاهر و باطن مناسبات و نیروهای کاپیتالیستی وجود دارد؟

پاسخگویی به این سؤالات، هم مستلزم تحلیل مجرب نظری است و هم بحث پیرامون تجربه تاریخی ظهور کاپیتالیزم، عملکرد و رشد آن را می طلبد. به نظر بسیاری از خوانندگان "کاپیتال"، جالب ترین بخش کتاب، توصیف تولد سرمایه داری در بریتانیا و وضع زندگی طبقه کارگر و شرایط کارگاه ها در این مقطع از تاریخ سرمایه داری است. احساسات و تعلق خاطر مارکس به طبقه کارگر، مانع از مراجعه وی به آمار و اسناد مستند نشده است. قدرت تحلیل مارکس در این کتاب، در ایجاد ارتباط دقیق میان این آمار از یکسو، و مقولات مجرد اقتصادی و نظری از سوی دیگر، نهفته است.

خواننده، در سطر سطر کتاب، به کارگیری دقیق روش دیالکتیکی تحلیل را احساس می کند و اصولاً "کاپیتال" با رعایت دقیق این شیوه به نگارش درآمده است. کتاب، با تحلیل مقوله ای مجرد به نام "کالا" آغاز می شود و گام به گام مقولات پیچیده ای چون پول، سرمایه، ارزش ذخیره کار، فرایند باز تولید، نظام اعتباری، بحران ادواری و پیدایش انحصارات را در بر می گیرد. در هر یک از این مراحل، تضادهای دیالکتیکی نهفته در این مقولات، زمینه ساز طرح مقولات پیچیده تری می شود. مثلاً پول، حاصل تضاد میان ارزش استعمال و ارزش مبادله است.

روش تحلیل سرمایه در مراحل مختلف تجرید، بدان معنی است که مقولات اقتصادی، فی نفسه و دایما در حال تغییرند. مثلاً مفهوم "ارزش اضافی" که در تمامی بخش های "کاپیتال" حضور دارد، خود را به اشکال متعددی چون سود، سرمایه و... نشان می دهد. بنابراین، مفهوم "ارزش" در جلد اول "کاپیتال" با بهای تولید، ارزش بازاری و بهای کالا در جلد سوم کتاب، در رابطه مستقیم قرار می گیرد. مساله تحول شکل "ارزش" به "قیمت" محور بحث ها و جدل های فراوان قرار گرفته است. منتقدین مارکس اظهار می دارند که این روش تحویلی، اعتبار نظری اقتصاد مارکس را زایل کرده است. اما، مارکسیست ها معتقدند که روش تحویلی مارکس را فقط در چارچوب روش دیالکتیکی می توان درک کرد.

بحث درباره ساختار داخلی "کاپیتال" نباید به نادیده گرفتن بازبودن متن این کتاب منجر شود. استدلال های منطقی "کاپیتال"، ارتباطی تنگاتنگ با تجربه تاریخی-اجتماعی و محیط زندگی مارکس دارد. لذا، مباحث مطروحه در این کتاب، قابل گسترش و جرح و تعدیل است.

دلیل دیگر برای بازبودن بحث این است که مارکس هرگز ادعا نداشته است که در چهارجلد سرمایه، تمامی مسائل و مباحث مربوط به اقتصاد سرمایه داری، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. اظهارات مارکس در سال ۱۸۵۷، حاکی از آن است که وی حتی یک اثر شش جلدی را برای "کاپیتال" مد نظر داشته است، که سه جلد آخر آن قرار بود به تاریخ اندیشه های اقتصادی، دولت و تجارت خارجی و بازار جهانی بپردازد. اما، متأسفانه وی فرصت تکمیل این اثر را پیدا نکرد. از جمله مباحث دیگری که در "کاپیتال" بازمانده است، ارتباط میان مناسبات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. در واقع، تحلیل اقتصادی طبقات، فقط باید نقطه شروعی برای مباحث آینده تلقی شود و نه بستان در بحث و محدود ساختن طبقات در چارچوب تنگ اقتصاد.

جایگاه "کاپیتال" در میان آثار مارکس، مورد بحث و جدل فراوان قرار گرفته است. بسیاری معتقدند که این اثر، ریشه در آثار قبلی مارکس دارد و ادامه منطقی آن هاست. اما، دیگران، "کاپیتال" را متفاوت از دیگر آثار مارکس و حاصل دوران بلوغ فکری وی می دانند. برخی نیز مانند "آلتوسر" و هم فکانش معتقدند که "کاپیتال" را باید یک "شکاف معرفت شناسانه" میان آثار اولیه و متاخر مارکس دانست.

اما، از نظر مارکس، نگارش "کاپیتال" مرحله ای تاریخی در مساعدت به امر طبقه کارگر به مثابه گورکن کاپیتالیزم، محسوب می شد و نگارش این کتاب از دیگر تلاش های عمل وی در جهت ایجاد تشکلهای بین المللی کارگری، جدائی ناپذیر بود. اگرچه اکنون ممکن است "کاپیتال" یک متن آکادمیک مورد استفاده روشنفکران تلقی شود، اما در اهمیت این کتاب همین بس که یک قرن تمام چراغ راهنمای کارگران جهان در مبارزه با سرمایه داری و تلاش در راه بنای سوسیالیسم قرار گرفت. جای تردید نیست که در آینده نیز، از اهمیت این کتاب، چیزی کاسته نخواهد شد.

آغازگاه نظریه پردازان عمده مارکسیست مانند خود مارکس این فرض بود که سرمایه داری هنوز با جهان گیر شدن بسیار فاصله دارد. مارکس با شروع از تکامل یافته ترین نمونه جامعه سرمایه داری، منطق سیستمی سرمایه داری را از این نمونه مشخص منتزع کرد. دل مشغولی اصلی آنان همانا چگونگی گذر از جهانی عمدتاً غیرسرمایه داری بود. با همه اختلاف نظرهای عمیق میان نظریه پردازان کلاسیک مارکسیست درباره امپریالیسم، همه آنها فرض بنیادین و مشترکی دارند: امپریالیسم امکان و موقعیت سرمایه داری در جهانی بود که در آن سرمایه داری کاملاً یا حتی به طور عمده مسلط نبود و هرگز نیز نمی شد. نمونه این برداشت، دیدگاه پایه ای لنینیستی است که امپریالیسم را "بالا ترین مرحله سرمایه داری" می شمرد.

نکته مورد نظر من این است که برای پاسخ گویی به جهان گیر شدن سرمایه داری دو راه وجود دارد. یکی آن که برخلاف همه انتظارات، سرمایه داری به جای آن که پیش از یافتن امکان جهان گیر شدن از بین رود جهان گیر شده است و این اتفاقاً پایان کار است و فقط می تواند به منزله پیروزی نهایی سرمایه داری قلمداد شود. من به پاسخ احتمالی دیگر برمی گردم، اما گفتنی است که امروز پاسخ شکست طلبانه فوق که روی دیگر سکه پیروزی سرمایه داری است، به طور کلی برچپ مسلط شده است.

این همان جایی است که نظریه های پسامارکسیستی قدم به میدان می گذارند و به نظم برای درک آن ها، در نظر گرفتن زمینه و بستر نظریه های مارکسیستی مورد اشاره من در این مقاله سودمند است. اکتسون

سرمایه داری دیگر هیچ راه بیرون رفت یا دریچه اطمینان و ساز کار تعدیل کننده ای بیرون از منطق درونی اش ندارد. این نظام حتی هنگامی که در جنگ هم نیست و اشکال کهن رقابت امپریالیستی را دنبال نمی کند خود در معرض تنش ها و تناقضات مداوم رقابت سرمایه داری است. در دنیای امروز سرمایه داری با رسیدن به منتها درجه فراگیری و پایان دادن به گسترش خود، که برخی موقعیت های پیش تر آن را نیز تامین می کرد، فقط می تواند بر منابع خود متکی باشد. در این شرایط، هر چه سرمایه داری موفق تر باشد - یعنی به بیان دیگر هر چه بر سود و به اصطلاح رشد خود بیافزاید - منابع انسانی و طبیعی خود را بیش تر ویران می کند. از این رو، شاید زمان آن فرا رسیده باشد که چپ، جهان گیر شدن سرمایه داری را نه فقط به عنوان شکست خود، بلکه در حکم فرصت تازه ای بشمارد که در وحله نخست به معنای فراهم آوردن امکانی تازه برای موضوعی از مد افتاده است: مبارزه طبقاتی.

فرهنگ توسعه چاپ تهران شماره ۲۸ مرداد ۱۳۷۶

"کاپیتال"

اثر جاودانه "مارکس"

ف. م. هاشمی (چپستان شماره ۱۰ تیرماه ۷۶)

عظیم ترین اثر مارکس، در واقع حاصل و چکیده تمامی آموخته ها و تجربه های علمی و عملی او طی دوران قریب به هفتاد سال زندگی اش بود. کاپیتال را یک اثر سه جلدی دانسته اند، که نخستین جلد آن، در سال ۱۸۶۷ در آلمان منتشر شد. جلد دوم در سال ۱۸۸۵، یعنی دو سال پس از مرگ مارکس، توسط انگلس منتشر شد و جلد سوم نیز زیر نظر انگلس و با مشارکت شخصی وی، در سال ۱۸۹۴. اما، مارکس در طراحی این اثر، چهارجلد (و به قولی شش جلد) را پیش بینی کرده بود که جلد چهارم به تاریخ نظیات اقتصادی اختصاص داشته است. برخی معتقدند که کتاب "تنویر" های ارزش اضافی نوشته کائوتسکی، که طی سال های ۱۹۰۵-۱۰ به نگارش درآمد، در واقع جلد چهارم "کاپیتال" است.

هدف "کاپیتال" به اثبات رساندن چند فرضیه مشهور مارکس است: رمز پیشرفت سرمایه داری در فرآیند تولید (و نه تجارت) نهفته است؛ کاپیتالیزم، نخستین نظام در تاریخ است که تغییراتی انقلابی در مناسبات اقتصادی به وجود می آورد و خود نیز حاصل این تغییرات انقلابی است؛ لازمه وجودی کاپیتالیزم، وجود ارتش ذخیره بیکاران است؛ کاپیتالیزم به سوی تمرکز قدرت در دست انحصارات پیش می رود؛ و بالاخره بحران اقتصادی، جز لاینفک نظام سرمایه داری است. مارکس در "کاپیتال" به خواننده نشان می دهد که

خسرو روزبه را ترک دوچرخه نشاندیم و از معرکه گریختیم!

ناتواشته ها

در سال ۱۳۲۹ در دبیرستان اسدآبادی تهران درس می خواندم. این دبیرستان نزدیک سه راه رشیدیه قرار داشت و تا خانم در پیرامون راه آهن راه درازی بود. چون هزینه تاکسی و اتوبوس را نداشتم، دوچرخه ای خریده بودم و با آن رفت و آمد می کردم. این دوچرخه دست دوم بود و هرگاه می خواستم می توانستم آن را به همان بهای خرید بفروشم. جز درس خواندن، چنان که باب روز بود، در رشته ای هم به تمرین ورزش می پرداختم. ورزش کشتی آزاد را برگزیده بودم. هر روز پس از پایان درس، یک ساعت هم در باشگاه مدرسه تمرین کشتی داشتم و از آن پس راهی خانه می شدم. در باشگاه با جوانی به نام طاهری آشنا شدم که اندامی رشید و بلند داشت. او دو سال از من بزرگتر بود و در کلاس بالاتری درس می خواند. طاهری در تیم بسکتبال دبیرستان کار می کرد، و ذخیره تیم ملی بسکتبال کشور بود.

آذر ماه از نیمه گذشته بود، دانشجویان دانشگاه تهران که در آن زمان گل سرسبد جامعه روشنفکران ایران بودند، راه پیمانی بزرگی داشتند که از خیابان های مرکزی شهر می گذشت و به سوی میدان بهارستان می رفت تا صدایشان را به گوش مجلس نشینان برسانند. این راهپیمانی در اعتراض به شیوه رفتار ناپسند رئیس دانشگاه با دانشجویان بود. دانش آموزان دبیرستان های تهران برای همدردی با دانشجویان دانشگاه در پیرامون آنان گرد آمده بودند، از دبیرستان ما هم کسانی رفته بودند و من هم یکی از آنان بودم... فرمان دوچرخه را در یک دست داشتم و پیاده در کنار صف دانشجویان راه می رفتم. بسیاری از مردم شهر نیز در پیرامون دانشجویان دیده می شدند و راه می رفتند. برخی ها نیز در پیاده روها به نظاره ایستاده بودند. انبوه جمعیت از برابر دانشگاه تهران تا چهار راه کاخ در هم فشرده بود، پلیس گرداگرد دانشجویان را گرفته بود، ولی کاری با آنان نداشت. چنان بود که در میان جمعیت پراکنده، دربی کسی می گردند، تا او را دستگیر کنند.

همه ها و زمزمه های کسانی که در پیاده روها راه می رفتند، از شعارها و فریادهای دانشجویان بیشتر بود. ناگهان طاهری را دیدم که به سوی من می آید. او از دور مرا دیده بود، دوچرخه ام نشانی خوبی برای شناسایی بود. به من که رسید گفت با من بیا!

به همراه او اندکی پیش رفتم. به چهار راه کاخ (فلسطین) رسیدیم که جمعیت پراکنده ای در پیرامون چهار راه موج می زد. صف دانشجویان هنوز به آن جا نرسیده بود، افراد پلیس مسلح چهارچشمی همه جا را می پائیدند. در گوشه جنوب باختری چهار راه، پیش کسی رفتم که میانسال و ورزیده بود، و مانند طاهری اندامی رشید داشت. طاهری او را آقای مخبری نامید و از من خواهش کرد کاری برایش انجام دهم. از آن پس دانستم که مخبری در آن سال ها کاپتان تیم ملی بسکتبال کشور بود.

با مخبری چند گام به سوی جنوب خیابان رفتم. در نیش کوچه ای مردی ورزیده و لاغر اندام ایستاده بود که لباس ساده ای به تن داشت، و کلاه می بر سر گذاشته بود. نگاهش می درخشید و پیرامون خود را خوب می پائید. مخبری از چند متری، آن مرد را به من نشان داد و گفت:

- او را برسان

چنان بود که آن دو یکدیگر را می شناختند، ولی من هیچ یک از آنان را تا آن روز ندیده بودم. پرسیدم:

- به کجا ببرم؟

آن مرد که گفته های ما را می شنید با لبخند ساده ای گفت:

- بازار

در سرازیری خیابان کاخ به سوی جنوب روی تنه دوچرخه ایستادم و پرسیدم:

- می توانی روی ترک بند بنشین

او بی درنگ نشست و گفت:

- برو!

تا میدان حسن آباد به تندی رکاب زدم و یک نفس رفتم. از آن جا تا توپخانه به سختی گذشت، خستگی فرا رسیده بود، ولی من کسی نبودم که کارم را نیمه

کاره رها کنم. همین که خواستم از خیابان ناصر خسرو به سوی بازار بروم، آهسته گفت:

- از چراغ برق برو!

در آن روزگار همه به خیابان امیر کبیر می گفتند (چراغ برق) چون به سر خیابان پامنار رسیدم گفت:

- نگهدار!

پانین آمدم. دستم را به گرمی فشرد و گفت:

- خسته شدی جوان، ما پیرمردها هرچه داریم از شما جوان هاست.

پرسیدم:

می توانم بروم؟

هنگام بدرود چنان که از مهمانی خانه اش باز می کردم، اندکی در چهره ام خیره شد، سپس با لبخند مهرآمیزی گفت:

- خوش آمدی، برو.

از پامنار تا چهار راه سرچشمه راهی نبود، او را دیدم که آرام و بی دغدغه از پیاده روی خیابان امیرکبیر به سوی چهار راه سرچشمه پیش می رود.

من بازگشتم و چون به نزدیک فروشگاه شهرداری در چهار راه پهلوی رسیدم (پارک دانشجوی کنونی) زد و خورد جانانه ای در گرفته بود، و هنوز هم ادامه داشت. پلیس به هر کس شک می کرد او را دستگیر می کرد. هر کسی از هر گوشه ای می گریخت. چون چنین دیدم روی دوچرخه پریدم و از همان جا یک راست به خانه رفتم. هفته دیگر در حیاط دبیرستان، طاهری را دیدم. سروکله اش زخمی بود. هنوز سیاهی جای یک باتوم روی گردنش دیده می شد، روی گوشش را نیز با باند بسته بود، چنان که می گفت، همان روز از بازداشت آزاد شده بود و یک راست به دبیرستان آمده بود. از من پرسید:

- آن روز آن کار را انجام دادی؟

گفتم:

- کاری نبود. یک نفر را به چراغ برق رساندم، همین.

گفتم:

- می دانی او کی بود؟

گفتم:

- نه.

با هیجان گفت:

- اوه پسر، تو خسرو روزبه را از چهار راه کاخ به آن جا بردی. به چهره اش خیره شدم و با بغض و شگفتی پرسیدم:

- چرا زودتر نگفتی...

طاهری گفت، پلیس آن روز می دانست که روزبه، برای انجام کاری به آن منطقه وارد شده است. به خانه ای که در آن جا بود حمله کرد، ولی روزبه از خانه رفت و در میان جمعیت راه پیمایان پدید شد. هرچه گشتند دیگر او را نیافتند، و چون از یافتنش نا امید شدند، به صفوف راه پیمایان حمله کردند و به زد و خورد پرداختند. می بینی که بر سر من چه آوردند.

نقل از مجله "چیستا" شماره ۸۸۴ - دهم تیر ۷۶هـ

بولتن "دیدگاه ها" منتشر شد!

آخرین بولتن "دیدگاه ها" از سوی موسسه انتشارات "پیروز" در تهران منتشر شده است. در این شماره مقالات زیر چاپ شده است:

- * آئین مردانگی (به یاد آنها که برای سعادت میهن و بهروزی مردم جان دادند)
- * جایگاه بین المللی چپ
- * نگاهی به سرگذشت "شیر و خورشید"
- * کارل مارکس و برخی مسائل تاریخ و جامعه ایران
- * آیا سرنوشت زن را ساختار بدنی او تعیین می کند؟ - اولین رید
- * اتحاد دو چپ نو در امریکای لاتین - میشل لوی
- * رهانی از بن بست اقتصادی
- * برخی تاریخ های مهم از دوران فعالیت سوسیال دموکراسی و حزب کمونیست در ایران (۱۳۱۸-۱۳۵۹)
- * فشرده سه جلد "کاپیتال" اثر کارل مارکس - ایرج اسکندری
- * ضمنا از سوی همین موسسه، یک ویژه نامه "زنان" نیز در تهران انتشار یافته است!

"نامه مردم" نمی داند و یا نمی خواهد بداند؟

بحث پیرامون آغاز زمان شکست ائتلاف "بازار-کارگزاران-روحانیت مبارز" در دولت هاشمی رفسنجانی، همچنان یک بحث بسیار جدی است، که باید به آن پرداخت. البته این بحث برای اکثریت قریب به اتفاق نشریات چپ خارج از کشور، از آن اهمیتی برخوردار نیست که برای "راه توده" هست. دلیل عدم ورود به این بحث نیز باز می گردد به همان مشی تحریم انتخابات مجلس پنجم که تحریم انتخابات ریاست جمهوری را نیز همراه آورد.

راه توده، در همان نخستین اطلاعیه خود، پیرامون ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم، با استناد به مقاومت در برابر اجرای برنامه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، یعنی برنامه "تعدیل اقتصادی"، تغییر توازن نیروها را در جامعه اعلام داشت. از جمله انگیزه ها و دلایلی که در اطلاعیه راه توده، پیرامون ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم بر آن تاکید شده و حمایت از کاندیداهای ائتلاف جدید "چپ مذهبی و بخشی از کارگزاران" و کاندیداهای مستقل از ارتجاع به همگان توصیه شد، شکست ائتلاف در دولت رفسنجانی بر سر ناپیگیری در اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" اعلام شد. اختلافات در دولت هاشمی، سپس در مقاومت بسیار جدی ارتجاع مذهبی و بازار برای جلوگیری از حضور طیف چپ مذهبی در دولت خاتمی بازتاب یافت و در کارشکنی در کار دولت کنونی ادامه دارد. بنابر همین اشارات، برای خوانندگان راه توده، باید مشخص باشد، که چرا پیگیری شکست ائتلاف در دولت هاشمی، مسئله بسیار مهم "تعدیل" در برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" از اهمیت ریشه ای برخوردار است.

همین اهمیت و ضرورت جلب توجه نیروهای چپ و بویژه توده ای ها به ریشه های اقتصادی مقاومت ها، کارشکنی ها، اختلافات و ... سرانجام "نبرد که بر که" در جمهوری اسلامی است، که ما با هر نوع تحریفی که در این زمینه صورت گیرد، با حساسیت برخورد می کنیم. در ادامه این سیاست و حساسیت است، که ما در کمال تأسف و تأثر و با هدف جلوگیری از تحریف واقعیات و تشدید گمراهی ها، ناچار شدیم در شماره ۶۴ راه توده، اشاره به سانسور و تحریف مواضع طیف چپ مذهبی در نشریه "نامه مردم" کرده و برخی تذکرات را، در ارتباط با مصاحبه سانسور شده محمد سلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در این نشریه، بدهیم. شاید نویسنده و تنظیم کننده "نامه مردم" نداند و یا درک نکند، که حضور سازمانی مذهبی با موضع مقابله با برنامه تعدیل اقتصادی در جامعه امروز ایران چقدر اهمیت دارد، و شاید نداند که این نوع برخورد ها، که احتمال می رود در تلاش برای توجیه سیاست تحریم و در پی خبری نگهداشتن خوانندگان این نشریه صورت گرفته باشد، چه لطمه ای به اعتبار مناسبات حزب توده ایران با نیروهای مذهبی داخل کشور می زند، اما بی توجهی و یا ندانستن و یا تلاش برای جستجو، به معنی آن نیست و نمی تواند باشد، که راه توده در محاصره برخی ملاحظات حزبی باقی مانده و مرزبندی ها را تدقیق نکند!

همین است، که وقتی "نامه مردم"، از قول محمد سلامتی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را حامی ادامه برنامه تعدیل اقتصادی اعلام می کند، ما چاره ای نداریم، که واقعیت را بنویسیم و تذکر خود را بدهیم. آن عده ای که از این تذکر خشنود نیستند و تضعیف نام و اعتبار ارگان مرکزی حزب را به صلاح نمی دانند، بهتر است، این نظر خود را به نویسندگان "نامه مردم" بدهند، که تصور کرده اند، "بولتن" داخلی برای چند ده نفر منتشر می کنند، و با چنین موضع گیری هائی، اعتبار ارگان مرکزی حزب را به درجه ای رسانده اند، که تصور نمی کنیم نیازمند توضیح و تشریح باشد!

بویژه که با لجاجت، این تحریف پیگیری می شود. بعنوان نمونه در شماره ۵۱۶ "نامه مردم" (۱۵ مهر ماه ۷۶) و در مقاله «خاتمی و سیاست تعدیل»، علیرغم همه واقعیات مورد اشاره، بار دیگر در سرمقاله تکرار شد. در فاصله انتشار دو شماره ۶۴-۶۵ راه توده، شماره دوم مهرماه ۷۶، نشریه "عصر ما"، ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بدست ما رسید. در این شماره، تحت عنوان «میرم مسائل اقتصادی کشور چیست؟» اشارات صریح و نسبتاً کاملی به مسئله تعدیل در تعدیل اقتصادی و ضرورت تغییر برنامه اقتصادی دولت، در جهت تقویت بخش دولتی اقتصاد وجود دارد، که گزارش و مقاله راه توده در شماره ۶۴ تحت عنوان «واقعیت را تحریف نکنید - خطاب به "نامه مردم"» را تأیید می کند. ما از این گزارش مشروح، بخش های مورد نظر را یکبار دیگر و با امید توجه نویسندگان "نامه مردم" و همه توده ای ها در زیر می آوریم و همچنان بر ضرورت بحث پیرامون شکست برنامه

تعدیل اقتصادی، پایه های مقاومت اجتماعی در برابر این برنامه تاکید می کنیم.

عصر ما می نویسد: «... هر چند بدلیل آثار و پیامدهای سوء تورم در جامعه، دولت آقای هاشمی ناچار شد در نیمه دوم سال ۷۳ به اجرای قانون تعزیرات و سیاست کنترل و نظارت بر قیمت ها روی آورد و سرانجام در اواخر اردیبهشت ماه سال ۷۴، با علول از چارچوب سیاست تعدیل و قانون برنامه دوم توسعه، به اتخاذ سیاست هایسی از قبیل تثبیت نرخ ارز، کنترل واردات و صادرات و... پرداخت، اما واقعیت این است که اجرای این سیاست ها نتوانست رشد لجام گسیخته تورم را در سال ۷۴ مهار کند. بنابراین دولت جدید باید مرحله جدیدی از سرمایه گذاری را آغاز کند. هم اکنون تقریباً ۳۶ میلیون نفر محصل دبیرستانی داریم که در یک دوره چهار ساله، بطور متوسط هر سال بیش از ۸۰۰ هزار نفر از آنها وارد جامعه می شوند. عده ای به نظام وظیفه می روند، عده ای به دانشگاه می روند، اما بهر حال این افراد پس از طی نظام وظیفه و دانشگاه وارد جامعه می شوند. تعداد افرادی که در حال حاضر بیکارند نیز حدود ۱٫۵ میلیون نفر است [راه توده: البته این آمار دولتی است و تعداد بیکاران ایران چند برابر این رقم است] بنابراین در سال های آتی، حداقل هر سال حدود ۸۰۰ هزار نفر وارد بازار کار شده و یا بصورت بالقوه آماده اند که وارد بازار کار شوند.

بحث دولتی

افزایش کارآیی شرکت های دولتی باید یکی از اولویتهای دولت جدید و مدیریت اقتصادی کشور باشد. لازم به ذکر است که در صورت باز کردن قید و بندها و محدودیت ها از دست و پاال موسسات اقتصادی دولتی و عمومی و از بین بردن فضای بی ثباتی ناشی از شعارهای خصوصی سازی و عدم تشویق مدیران دولتی در جهت تبدیل آنان به سرمایه داران جدید، این موسسات می توانند کارآیی خوبی را از خودشان نشان دهند.

۱۸ سال پس از واقع بینی های حزب توده ایران

نشریه عصر ما، در شماره دوم مهر ماه ۷۶ خود، بخش سوم پیش نویس سند مواضع اقتصادی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را منتشر ساخته است. در این سند، اشارات بسیار قابل توجهی به رویدادهای سال های نخست پیروزی انقلاب، روندی که منجر به قدرت یابی ارتجاع مذهبی-بازاری بر جمهوری اسلامی شد، کارزار پشت پرده حکومتی، عقب نشینی های گام به گام آیت الله خمینی در برابر ارتجاع مذهبی-بازاری، سرگیجه طیف چپ مذهبی در اداره کشور و... وجود دارد. هر خواننده آگاه به مواضع حزب توده ایران در این سال ها و هشدارهای و افشاگری های دلسوزانه ای حزب ما، با مرور این اسناد، علیرغم چشم پوشی های اجتناب پذیر و یا اجتناب ناپذیری که در آن وجود دارد، یکبار دیگر باید متصفانه به نقش حزب ما و وظیفه انقلابی که در این دوره بسیار دشوار بیاندیشد و به خود پاسخ بدهد: حزب توده ایران واقع بینانه تر از هر حزب و سازمان و شخصیت سیاسی روند رویدادها و حوادث را نمی دید و تحلیل نمی کرد؟ آنهمه طرح برنامه اقتصادی، کشاورزی، صنعتی، مدیریتی و... که حزب توده ایران در جامعه منتشر ساخت، آنهمه تلاش برای جلوگیری از یورش ارتجاع و بازار برای متوقف ساختن بنده "ج" و "د"، مقاومت در برابر طرح برنج، افشاگری پیرامون نقش عسکرالاولادی، دبیرکل متولفه اسلامی برای متوقف ساختن نظارت دولت بر بازرگانی خارجی و ده ها و ده ها جان کوشی دیگر حزب توده ایران، برای تأثیر گذاری انقلابی بر رویدادهای نبود که اکنون کارگزاران دولت های رجانی، باهنر، بازرگان و سرانجام میرحسین موسوی بدان اعتراف می کنند؟ حزب توده ایران، سر خود را بر باد داد، که سر انقلاب بر باد نرود و انقلاب عظیم بهمن ۵۷ آن نشود. ما از این سند، چند نکته ای را که تصور می کنیم یاد آور بسیاری از تلاش های حزب ما در سال های اول پیروزی انقلاب باشد، که امروز دست اندرکاران دولتی آن سال ها، آنرا پذیرفته و منتشر می سازند، در زیر می آوریم. بصورت همزمان، به همه توده ای ها و دوستان اکثریتی خود، توصیه می کنیم بجای شرم از سیاستی که حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و سال های پس از پیروزی داشت، بجای سرزنش کردن خویش به امید راه یافتن در محافل جناح راست، خود را از محاصره تبلیغات دشمنان حزب توده ایران و تبلیغات جناح جناح راست مهاجر بیرون کشیده و سرهای خویش را بدلیل این واقع بینی ها، که بلند آوازی گانی به جرم آن به دار کشیده شدند، بالا بگیرند.

عصر ما می نویسد: «... اقدامات قانونی در جهت تحقق عدالت اجتماعی را می توان قانون اصلاحات ارضی ایران، حفاظت و توسعه صنایع ایران، قانون ملی کردن بانک ها و موسسات بیمه، قانون صفر کردن ارزش معاملاتی زمین های شهری، قانون واگذاری زمین به مستضعفین، قانون ملی کردن منابع طبیعی (اراضی بایر)، فرمان امام مبنی بر تشکیل بنیاد مستضعفان و... و بالاخره قانون اساسی جمهوری اسلامی، نام برد. به محض قدرت گرفتن نظام [خوانید قدرت یافتن جناح راست] در اثر فشار جریانات ارتجاعی درون آن و آغاز جنگ و توجه افکار عمومی به آن، تلاش برای متوقف کردن

گزارشی پیرامون انتخابات از ۳ استان ایران

مبارزه صبورانه مردم را باید دید تا باور کرد!

حضور گسترده مردم در انتخابات، در درجه اول مدیون تجربه‌ای است که مردم طی این سال‌ها برای مبارزه بدست آورده‌اند و در مرحله بعد بعزت فعالیت صبورانه و بی سروصدای نیروها و عناصر آگاهی است که با استفاده از همه امکانات موجود، در ارتقاء سطح آگاهی مردم و با حضور در کنار آنها کوشیدند. شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، تجربه انبوه‌تر زحمتکشان و فعالین سیاسی درون کشور را غنی‌تر کرد.

مردمی که با شرکت خود در انتخابات دوره پنجم مجلس در برابر جبهه ارتجاع ایستاده بودند، یکبار دیگر فرصت یافتند که در مقیاس ملی مخالفت خود را با سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی ارتجاع موثله-بازار و روحانیون هوادار آن ابراز کنند. مشاهدات عینی من و دوستانم در سه استان همدان، لرستان و خوزستان نشان دهنده شناخت عمیق زحمتکشان این مناطق از جناح ارتجاعی و سیاست‌های آن است.

خوزستان-در خوزستان تبلیغات ناطق نوری از اواخر بهار سال ۷۵ شروع شد. با شروع سفرهای مختلف داخلی و خارجی ناطق نوری که از آنها با کمک صدا و سیما و نشریاتی از قبیل رسالت، ابرار، جام، سحر بهره‌برداری تبلیغاتی می‌شد، اتمه جمعه، مسئولین استان با هدایت وزارت کشور به تبلیغ به سود ناطق نوری پرداختند. در اثر جو فشاری که ایجاد شده بود برخی از نمایندگان مردم استان در مجلس شورای اسلامی نیز که با شعارها و برنامه‌هایی در برابر جبهه ارتجاع با بدست آوردن آرا مردم در انتخاب دوره پنجم به مجلس راه یافته بودند، جبهه خود را تغییر داده و به حمایت از ناطق نوری برخاستند. این تغییر مواضع نمایندگان مردم اهواز در مجلس آنچنان واکنشی در بین مردم ایجاد کرد، که به گفته شاهدان عینی در روستاهای اطراف اهواز و از آن جمله در روستای "ملافانی" مردم، این نمایندگان را که برای تبلیغات به نفع ناطق به این مناطق سفر کرده بودند را هو و سنگسار کردند. مردم روستاهای اهواز با فریادهای شما نماینده ما نیستید از این نمایندگان استقبال و آنها را بدرقه کردند. روستائیان خوزستان که از نزدیک در جریان بردن عده زیادی از خوانین بزرگ عرب و فئودال‌های مناطق با هوایمی اختصاصی به تهران قرار داشتند، و از وعده‌های داده شده به خوانین نیز در قبال حمایتشان از ناطق نوری مطلع بودند، به خشم آمده و این خشم را با شرکت در انتخابات دوم خرداد نشان دادند.

اتمه جمعه، مسئولین استان به رهبری وزارت کشور و فرماندهان سپاه تا آخرین لحظه و حتی پس از انجام انتخابات در برابر مردم ایستادند. در ساختمان‌های اصلی سپاه در میادین اهواز فقط امکان چسباندن پوستر تبلیغاتی ناطق نوری وجود داشت. سعی در نصب عکس و پوستر خاتمی خلاف و قابل پیگیری بود. شماره چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت روزنامه سلام که اعلام حمایت بسیاری از روحانیون کشور و مصاحبه‌های آنان را در حمایت از خاتمی منتشر کرده بود در فرودگاه اهواز توقیف شده و تنها ۶ روز پس از انتخابات ریاست جمهوری در اختیار روزنامه فروش‌ها قرار گرفت. در عوض نشریاتی مانند "یالثارات" و "شلمچه" که مردم بدرستی به آنها نام "شب‌نامه انحصارات" داده‌اند، بطور وسیع و بطور رایگان توزیع می‌شد.

با پایان انتخابات، توطئه این محافل علیه مردم و رای آنها پایان نیافته است. تبلیغات مشترک فرماندهان سپاه و روحانیون ارتجاعی در سراسر ایران و منجمله در خوزستان این است که «باید صبر کرد. همانطور که حضرت علی در برابر خروج مخالفین مجبور شد پنج سال صبر کند، باید در برابر خوارچ امروزی صبر در پیش گرفت» ارتجاع مردم و نیروهای هوادار آنها را خوارچ خوانده، زمینه‌های سرکوب خونین مردم را فراهم می‌کند.

همدان-در استان همدان، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های فعالیت پیگیر سیاسی که منجر به حضور هشیارانه توده‌ها در صحنه شد، در شهرستان ملایر و روستاهای آن صورت گرفت. سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی ارتجاع تنگناهای بسیاری در این منطقه ایجاد کرده است. بیکاری، وضعیت نامساعد بهداشت، مشکلات کشاورزی، اقتصادی و صنعتی، کمبودهای آموزشی،

مهاجرت هموطنان عرب و کرد در سال‌های بعد از جنگ به این منطقه، از جمله مشکلاتی است که مردم این بخش از کشور با آن دست به گریبان هستند. بیکاری، بخصوص در بین جوانان باعث افزایش بی‌سابقه اعتیاد به مواد مخدر شده است. روستاها از جوانان تهی شده و خودکفائی روستائیان حتی در زمینه اقلامی مانند سیب زمینی، گندم و لبنیات از بین رفته است.

با توجه به مشکلات بیشمار آنها و فقدان حداقل امکانات قانونی اظهار نظر سیاسی، طبیعی به نظر می‌رسید که زحمتکشان از هر گونه فرصتی برای اعلام نارضایتی‌های خود و بدست گرفتن سرنوشت خود استفاده کنند. مردم ملایر و روستاهای تابعه آن در انتخابات دوره پنجم مجلس چنین کردند و با استفاده از همه امکانات موجود به افشا نامزد جبهه ارتجاع و حمایت از خانم الهه راستگو، نامزدی که خواست‌های آنها را مطرح کرد و به نظر می‌رسید آماده است که سخنگون بدون سازش آنها باشد، پرداختند. پیروزی الهه راستگو در دوره اول انتخابات مجلس پنجم ضربه بزرگی به ارتجاع، امام جمعه و مسئولین شهرداری و سپاه این شهرستان بود. از اینرو انتخابات را باطل اعلام کردند. بهانه ابطال انتخابات این بود که الهه راستگو به مردم قول یک جفت کفش در قبال یک رای داده بود. واقعیت این است که این ادعا تعریف یکی از شعارهای انتخاباتی او بود که در حکومت اسلامی زحمتکشان ملایر نباید توان خرید یک جفت کفش در سال را نداشته باشند. علیرغم فشار ارتجاع، مردم از انتخاب خود دست برنداشتند و در مرحله میان دوره‌ای نیز دوباره به راستگو رای دادند.

میزان شرکت و آگاهی مردم بی‌سابقه بود، زنان و مردان سالخورده، روستائینی که حتی سواد خواندن و نوشتن ندارند، جوانان، از طریق کار دانش فعالین سیاسی هوادار مردم، در انتخابات مجلس شرکت کردند. حتی تمام زندانیان، زندان ملایر، که تعداد آنها نزدیک به ۴۳۰ نفر است، در روز انتخابات به راستگو رای دادند.

متأسفانه الهه راستگو همانند نمایندگان مردم اهواز در مجلس، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری تحت فشار فراکسیون ارتجاع مجلس، بنام "حزب الله مجلس" محافل مجلس و تحت فشار تهدیدهای فرماندهان سپاه و امام جمعه ملایر، به مردم آگاه ملایر پشت کرد و از آنها خواست که به ناطق نوری رای بدهند. مردم توصیه این نماینده خود را نادیده گرفته و در انتخابات ریاست جمهوری نزدیک به ۸۰ درصد آنها به دکتر خاتمی رای دادند. رای مردم به خاتمی در عین حال رای "نه" آنها به سازش الهه راستگو و رای عدم اعتماد آنها به نمایندگان در مجلس بود. همانانی که بیش از سه سال برای انتخاب راستگو کار کردند و به او رای دادند، بر این نظرند که اگر انتخابات مجلس امروز صورت بگیرد، هیچکدام به راستگو رای نخواهند داد.

لرستان-در استان لرستان همانطور که خبر آن به مطبوعات نیز راه پیدا کرد، تقلب بزرگی صورت گرفت و تعدادی از صندوق‌های آرا تعویض شد. از اینرو لرستان بعد از مازندران، تنها استانی بود که آرا ناطق نوری در آن نسبتاً بالا بود. این تقلب علیرغم حضور مردم صورت گرفت و شبیه آن نیز در انتخابات دوره پنجم مجلس در شهرهای استان، بخصوص شهرستان الیگودرز دیده شد. در این شهرستان بعزت این تقلب، جو بسیار متشنج شد، که هنوز هم ادامه دارد. حتی تحریکاتی از جانب محافل وابسته به سپاه در جهت ایجاد درگیری نیز مشاهد شده است. به گفته شاهدان عینی، مردم در جواب تبلیغات رسمی مبنی بر حاکم بودن روحیه اسلامی بر عملکرد مسئولین در امر نظارت بر انتخابات در الیگودرز، می‌گفتند: «وای به روزی که مسلمان شویم!»

توطئه‌های امپریالیسم علیه ایران، عراق، لیبی و کوبا محکوم شد

چهاردهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان بمدت ده روز از ۲۸ ژوئیه تا ۵ اوت ۱۹۹۷ در کوبا برپا شد، که گزارش آن در شماره ۶۳ راه توده نیز منتشر گردید. همزمان با این فستیوال، بمدت دو روز، در مرکز همایش‌های بین‌المللی هوانا، که محل برپائی نشست‌های سیاسی فستیوال بود، دادگاه بین‌المللی موسوم به "جوانان امپریالیسم را متهم می‌کنند" برپا شد. در این دادگاه پس از استماع شهادت بیش از یکصد شاهد و مشاهده چندین نوار ویدئویی و بررسی انبوهی از مدارک مستند، ایالات متحده را بعنوان متشاع و سرچشمه اصلی جنایات علیه صلح، امنیت، جوانان و بشریت اعلام کرد.

رافائل دابوسا، مقام رسمی وزارت امور خارجه کوبا به اطلاع دادگاه رساند که در عرض شش سال گذشته، دولت امریکا با اتخاذ سیاست‌های خصمانه، ۶۱ بار به حقوق کشورهای جهان سوم تجاوز کرده است. وی بعنوان مثال از قانون هلنزبرتون علیه کوبا و قانون داماتو-کندی علیه ایران و لیبی نام برد.

مصاحبه "اشپگل" با نخست وزیر جدید "آلبانی"

حضور حزب کمونیزم در آلبانی قانونی است!

ترجمه: الف. مانی

"اکنون نانو"، نخست وزیر جدید آلبانی، آخرین نخست وزیر این کشور قبل از تغییرات ناشی از فروپاشی دولت سوسیالیستی آلبانی بود. او که ۴۵ سال بیشتر ندارد، چهار سال زندانی بود و پس از آن، در حزب کمونیست آلبانی اصلاحاتی را شروع کرد. او اکنون در انتخابات بهمن ماه، بار دیگر به نخست وزیری کشورش رسیده است، البته این بار با رای مردم به حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" آلبانی که او رهبر آنست.

آنچه را در زیر می خوانید، مصاحبه ایست که مجله آلمانی "اشپگل" با وی انجام داده است:

— ماه هاست که آلبانی در هرج و مرج فرو رفته است. به عقیده شما کی آرامش و امنیت به کشور باز خواهد گشت؟

نانو: تا وقتی که ملت به همین شکل در بازگرداندن امنیت با ما همکاری کند. شاید تا دو ماه دیگر.

— اما پس گرفتن حدود یک میلیون سلاح از مردم کار بسیار سختی است.

نانو: این ظاهر ماجراست. ما می توانیم سلاح ها را با زور پس بگیریم. حکومت انگلیس برای هر اسلحه ای که مردم تحویل دهند ۲۰۰ دلار جایزه می دهد، چرا ما این کار را نکنیم؟ امکان دیگر این می تواند باشد که سلاح ها را به ثبت برسانیم. مهم این است که ما غیر نظامی ها را وادار کنیم تا از اسلحه استفاده نکنند. بودن اسلحه در دست مردم مملکت به را غرب وحشی تبدیل کرده است. باید به این وضع خاتمه داد.

— در منطقه جنوب آلبانی باندهای مسلح همچنان به مقاومت خود ادامه می دهند. رهبری این باندها حتی تهدید می کند که با یک ارتش منظم به تیرانا خواهد آمد.

نانو: خیلی از مجرمین و خلافکاران به خارج از کشور فرار کرده اند. هیچ کس هم نمی تواند از من انتقاد کند که با مجرمین ملایم رفتار کرده ام، گرچه من مدت زمان طولانی را با آنها در یک زندان بزرگ بوده ام. پلیس ما خیابان های اصلی را در کنترل دارد. بد نام ترین رهبر این باندها شخصی است بنام "زانی" که در شهر "فلورا" طرد شده است و بخش بزرگی از طرفداران او نیز دستگیر شده اند. البته روزنامه های ما نمی خواهند به خبرهای واقعی بپردازند، بلکه حوادث را با آب و تاب عموم پسند می نویسند و منعکس می کنند. ما باید بطور جدی رفرمی در وسائل ارتباط جمعی آلبانی بوجود آوریم.

— صحبت شما توهین "بریشا" به مطبوعات را به یاد می آورد که آیا اینست دموکراسی؟

نانو: ما قادر نخواهیم بود وسائل ارتباط جمعی را با فشار سازمان های امنیتی به خبرگزاری های "کاخ" تبدی کنیم، اما ملت ما حق دارد به اطلاعات دقیق دسترسی پیدا کند. سیاست ما یک سیاست کاملاً باز خواهد بود، بطوری که هیچ روزنامه نگاری در آینده، بدلیل دسترسی به اطلاعات دقیق معترض نداشته باشد.

— ۷۰۰ هزار سرباز از کشورهای دیگر، تحت رهبری ایتالیا برای باز گرداندن آرامش به آلبانی آمده بودند، اکنون آن ها باز گشته اند. با توجه به اینکه آلبانی ارتشی ندارد، اگر دوباره ناآرامی ها آغاز شود، شما از کجا کمک خواهید گرفت؟

نانو: ارتش ذخیره ای از سربازان بین المللی وجود دارد، از طرفی ما ارتش خود را نیز دوباره احیا خواهیم کرد. در حال حاضر داوطلبان شخصی و

نیز بعضی از ارگان های خارجی امکان های حفاظتی خود را در اختیار ما گذاشته اند.

— وزیر امور خارجه ایتالیا نسبت به روابط شما با امریکا نظر مساعدی ندارد. فکر نمی کنید که علاوه بر امریکا شما می توانید برای بازسازی آلبانی با ایتالیایی ها نیز همکاری کنید؟

نانو: ما واقعیت حضور امریکایی ها را در اروپا می بینیم. در دیداری که با "لامبرتودینی"، وزیر امور خارجه ایتالیا داشتم، روی لیستی، دور نام ایتالیا یک دایره کشیدم، یعنی ما با ایتالیایی ها همکاری خواهیم داشت. لامبرتودینی لیخندی زد و گفت: «این خیلی عالی است.» البته اروپایی ها هم رابطه ما با ایتالیا را کاملاً زیر نظر دارند. در این رابطه نیز زمینه های دوستی قابل توجهی پدید آمده است.

— فکر می کنید که سیاست آلبانی از روش های سیاسی ایتالیا متاثر خواهد بود؟

نانو: بخشی شاید. اما نه بدون حضور کامل ما. من به ایتالیایی ها گفتم، که تصور نکنید چون دو سوم آلبانیایی ها ایتالیایی نیز صحبت می کنند، ما اجازه می دهیم که همچون زمان "بریشا" با ما رفتار شود.

— آیا فکر می کنید بریشا طرفداران خود را در استان های شمالی آلبانی تحریک کند؟

نانو: زمانی که بریشا آخرین بار در تلویزیون ظاهر شد، اکثر مردم آلبانی می گفتند: وای برما، دوباره این هیولا پیدایش شد! امکان دارد که او دوباره نقشه هائی در سرش داشته باشد، اما او قدرتی ندارد که دوباره کشور را به هرج و مرج و ناامنی بکشانند. من هم بیکار ننشسته ام. وقتی که بریشا پارلمان را تحریم کند، ما در پارلمان یک اکثریت دوسومی خواهیم بود. اگر بریشا به عنوان رهبر حزب دموکراتیک برگردد می توان امکان مناسبی برای سیر دموکراسی در آلبانی فراهم آورد.

— اجازه می دهید آن ها به عنوان اپوزیسیون موجودیت رسمی داشته باشند؟

نانو: طبیعی است. برای من جالب توجه خواهد بود، وقتی که ما به عنوان اکثریت پارلمانی عمل می کنیم، آن ها از ما چه چیزهائی مطالبه خواهند کرد. احتمالاً و مطابق معمول آن ها انتظار خواهند داشت که قدرت را دوباره بدست بگیرند. بریشا پس از شکست در انتخابات عمومی گذشته، به عنوان اعتراض در مرکز "تیرانا" با ضد تانک ها مانور می داد و در کل ۸۰۰ نفر را در اطراف خودش جمع کرده بود و موقع خارج شدن او از تیرانا نیز دوستانه تا فرودگاه همراهی اش کردند.

— ممکن است او را در دیدار بعدی دستگیر کنید؟

نانو: این مسئله مربوط به قانون کشور است. دادگاه های ما دیگر تحت نظر یک حزب سیاسی عمل نمی کنند.

— شما افراد را تحت عنوان فاسد زندانی می کنید، اما محافل بین المللی مدعی اند که این افراد زندانی سیاسی هستند. آیا از بیوه انور خوجه و رئیس جمهور سابق "آلیا" اعاده حیثیت خواهد شد؟

نانو: در این باره دادگاه تصمیم می گیرد. بیوه انور خوجه می تواند آلیا نیز که اکنون در سوئد اقامت دارد، به هیچ کدام از تقاضاهای دادگاه جهت یک قرار جدید جواب نداده است. من به او اطمینان می دهم که دیگر دعوی سیاسی علیه او وجود ندارد.

— اخیراً یک حزب سیاسی کمونیست تقاضای فعالیت رسمی کرده است، با وجود اینکه این حزب در سال ۱۹۹۲ ممنوع اعلام شده بود.

نانو: قانون اساسی ما وجود یک حزب کمونیست را غیر قانونی نمی داند. به عقیده ما تعویض قدرت سیاسی همیشه باید به شکل دموکراتیک عملی شود نه با اعمال زور و روش های غیر قانونی.

— آیا شما با این طرز فکر، به این مسئله دامن نمی زنید که در غرب به شما با شک و تردید نگاه کنند، بدین معنی که ممکن است در پشت سر سوسیالیست ها، نوکمونیست ها پنهان شده باشند؟ در حزب شما چند نفر از استالینیست های سابق نیز حضور دارند؟

نانو: این یک قصه قدیمی است. در هر حزبی و همین طور در حزب ما، می تواند اعضائی با عقاید کمونیستی هم وجود داشته باشد. حزب ما دارای برنامه عمل مشخصی است، برنامه هائی که دارای معیارهای دموکراتیک است. — اقتصاد آلبانی ورشکسته است. صندوق بین الملل پول اعلام کرده است، که تنها زمانی اعتبار جدید به آلبانی خواهد داد که وضع شرکت های مضارب ای کاملاً روشن شود. چه زمانی این وضع روشن خواهد شد؟ چرا که هنوز معلوم نیست، آیا این شرکت ها واقعاً پوششی بوده اند برای شستشوی پول های سیاه و معاملات اسلحه و مواد مخدر و یا خیر!

نانو: این یک قصه قدیمی است. در هر حزبی و همین طور در حزب ما، می تواند اعضائی با عقاید کمونیستی هم وجود داشته باشد. حزب ما دارای برنامه عمل مشخصی است، برنامه هائی که دارای معیارهای دموکراتیک است. — اقتصاد آلبانی ورشکسته است. صندوق بین الملل پول اعلام کرده است، که تنها زمانی اعتبار جدید به آلبانی خواهد داد که وضع شرکت های مضارب ای کاملاً روشن شود. چه زمانی این وضع روشن خواهد شد؟ چرا که هنوز معلوم نیست، آیا این شرکت ها واقعاً پوششی بوده اند برای شستشوی پول های سیاه و معاملات اسلحه و مواد مخدر و یا خیر!

(بقیه در ص ۳۱)

حزب کمونیست فرانسه و انتخابات ریاست جمهوری ایران!

اومانیته، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، از جمله نشریات احزاب کمونیست و چپ جهان است، که رویدادهای پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران را پیگیری کرده و برخی نقطه نظرات خود را پیرامون این انتخابات و آرایش نیروها نیز منتشر ساخته است. برای آشنایی خوانندگان راه توده، با این نقطه نظرات، خلاصه‌ای از برخی مقالات اومانیته را در این ارتباط، در زیر منتشر می‌کنیم:

اومانیته ۲۵ ژوئن - انتخابات ریاست جمهوری در ایران بانه‌ای غافلگیرکننده همراه شد. علی اکبر ناطق نوری، رئیس پارلمان و کاندیدای رسمی (حکومتی) با شکست مواجه شد و حریف اصلی وی، حجت الاسلام محمد خاتمی با نزدیک به ۷۰ درصد آراء به ریاست جمهوری برگزیده شد. رئیس جمهور جدید مورد حمایت چپ اسلامی ایران، که خواهان مداخله بیشتر دولت در امور از یک سو، و گروه کارگزاران قرار دارد که گروه اخیر از آزاد سازی اقتصادی و سیاسی پشتیبانی می‌کند و نماینده بورژوازی مدرنیستی هستند که می‌خواهند به سیاست بازاری‌های بزرگ هوادار ناطق نوری خاتمه بدهند.

اومانیته در شماره ۸ اوت خود، بار دیگر درباره دولت خاتمی می‌نویسد:

محمد خاتمی از تنش زدایی در روابط خارجی و حکومت قانونی در داخل کشور پشتیبانی کرده است. وی به هنگام مراسم تحلیف خود اعلام داشت: «ما خواهان گفتگو میان تمدن‌ها هستیم و از هرگونه تنش در مناسباتمان بنا خارج اجتناب می‌کنیم». وی تاکید کرده که دولت وی خواهد کوشید تا آزادی‌های عمومی را در چارچوب قانون اساسی و اسلام احیاء نماید و مجددا مخالفت خود را با هرگونه نقض حیثیت و حقوق فرد در جامعه ایران بیان داشت. وی گفت «ما از یک توسعه همه جانبه در همه عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پشتیبانی می‌کنیم». با اینحال رئیس جمهور جدید در دوران چهار ساله آینده با چالش‌های بسیار اقتصادی و بین المللی مواجه خواهد بود. وی هم اکنون وارث یک اوضاع اقتصادی دشوار و بحران سیاسی در روابط با کشورهای اروپایی است که حامیان اصلی ایران در جامعه بین المللی شناخته می‌شوند. مردم و بویژه جوانان که وسیعاً به نفع وی در انتخابات شرکت کردند، انتظار دارند که اقدامات فوری علیه بیکاری و کاهش قدرت خرید مردم صورت پذیرد. بحران اقتصادی ایران که در نتیجه تحریم امریکا تشدید نیز گردیده است، قبل از همه به انتشار زحمتکش جامعه فشار وارد می‌آورد؛ ضمن اینکه از ۶۴ میلیون جمعیت ایران، بیش از ۳۰ میلیون نفر کمتر از بیست سال دارند. در برابر این دشواری‌ها و علیرغم اراده استواری که خاتمی برای ایجاد تغییرات از خود نشان می‌دهد، با اینحال حوزه مانور وی چندان وسیع بنظر نمی‌رسد.

کمونیست یونان، اسپانیا و قبرس در انتخابات اخیر این کشورها، بهترین نمودار روحیه خشمگین در اروپاست. این تحولات زنده بودن سوسیالیسم و جذابیت آنرا نشان می‌دهند.

دلائل این گرایش به چپ کدامند؟ رای دهندگان مخالف بیشتر شدن فاصله بین تعداد بسیار اندک ثروتمندان و افزون بر ۳۰ درصد جمعیت زیر خط فقر در اروپا، بیش از ۱۸ میلیون بیکار در کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کاهش دستمزد زحمتکشان هستند. این گرایش به چپ، واکنشی است در برابر حمله آشکار به شبکه امنیت و برنامه‌های اجتماعی در بر گیرنده فقر، سالمندان و کودکان و در برابر خصوصی کردن موسسات عمومی و افزایش عظیم هزینه خدمات.

همه این چالش‌ها نسبت به سیاست‌ها و سیاستمداران ارتجاعی، ضد مردمی و ضد کارگری در سراسر جهان، همسو با گرایش به چپ طبقه کارگر، جنبش اتحادیه‌های کارگری و رهبران فدراسیون کارگری امریکاست. طبقه کارگر در سراسر جهان در برابر غارتگری، استثمارگری، بی‌رحم‌ترین و بی‌عاطفه‌ترین طبقه سرمایه دار تاریخ ایستاده است. زحمتکشان و سازمان‌های آنها در همه جبهه‌های اقتصادی، انتخاباتی و سیاسی مبارزه به تهاجم گسترده و بی‌سابقه سرمایه داری پاسخ می‌دهند.

حزب کمونیست امریکا، انتخابات ریاست جمهوری در ایران را، بخشی از چالش جهانی در برابر سیاست‌ها و سیاستمداران ارتجاعی و ضد مردمی ارزیابی کرد!

نشانه‌های گردش به "چپ" در جهان

"گس هال"، صدر حزب کمونیست امریکا، طی مقاله مشروحی، که در ژوئن ۱۹۹۷ در ماهنامه "روابط سیاسی"، ارگان تئوریک حزب کمونیست امریکا منتشر شده است، انتخابات ریاست جمهوری در ایران را بعنوان بخشی از روند گرایش به چپ در جهان ارزیابی کرد. بخش‌هایی از این مقاله را در زیر می‌خوانید:

گرایش به چپ در جهان

حکومت راستگرای موبوتو که مورد حمایت ایالات متحده بود، از کنگو بیرون رانده شد. سیاست‌های دولت جدید "کابیل" هنوز روشن نیست. آنچه روشن است اینست که وضع جدید یک پیروزی برای جنبش رهایی بخش ملی در کنگوست. این نیز روشن است که سرمایه داری جهانی و امپریالیسم در تغییر، فساد و انحراف هر سیاستی که آنها را از دسترسی به معادن انسانی‌ای الماس و منافع دیگر در کنگو محروم کند، همه کار خواهند کرد.

در نپال کمونیست‌ها به دومین پیرویشان در انتخابات دست یافتند. در مغولستان کمونیست‌ها مجدداً در انتخابات به پیروزی رسیدند و توانستند قدرت را در جهت نگهداشتن کشور در مسیر سوسیالیستی حفظ کنند. در آلبانی سوسیالیست‌ها قدرت را از یک رژیم سرکوبگر افراطی راست باز پس گرفتند. در انتخابات ایران، با رای ۶۹ درصد از انتخاب‌کنندگان بر علیه جناح ارتجاعی، گرچه نه بطور قطعی، حرکتی در جهت مثبت صورت گرفته است.

خیره کننده‌ترین پیروزی انتخاباتی در مکزیک اتفاق افتاد که در نتیجه آن "کواه تموک کادناس"، رهبر چپ حزب دموکراتیک انقلابی با شکست رقبایش با اختلاف دو بر یک آراء بعنوان شهردار مکزیکوسیستی انتخاب شد و به هفت دهه حکومت ضد مردمی حزب حاکم ارتجاعی پایان داد. حزب "دموکراتیک انقلابی" تقریباً ۲۶ درصد آراء، برای مجلس نمایندگان ۵۰۰ نفری را بدست آورد. ارنستو زادیلو، رئیس جمهور مکزیک، برای اولین بار با مخالفت سیاسی در برابر سیاست هایش روبروست.

کاردناس، با قدم گذاشتن در جای پای سیاسی پدرش، رئیس جمهور اسبق لازارو کادناس، کسی که صنایع نفت، حمل و نقل و بانکها را ملی کرد، رهبری بی‌اندازه محبوب شده است، بویژه آنکه او منافع شرکت‌های بزرگ و امپریالیسم امریکا را زیر ضربه گرفته است. "حزب دموکراتیک انقلابی" نتیجه موفق گرد هم آیی کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و رهبران مستقل کارگری و دهقانی برای بدست آوردن قدرت انتخاباتی است.

در این بخش از جهان گرایش به چپ در پیروزی‌های انتخاباتی در السالوادور و گواتمالا نیز قابل توجه است.

در انتخابات پارلمانی ماه ژوئن در کانادا، "حزب دموکراتیک نو" دز صدر کل آراء بدست را بدست آورد و تعداد نمایندگانش از ۹ به ۲۱ نفر افزایش یافت. "حزب محافظه کار" که تا چندی پیش حزب حاکم بود، چیزی نمانده بود که در این انتخابات بطور کلی حذف شود!

پیروزی "بلر" در بریتانیا ضربه‌ای بر ارتجاع کهنه کار، دولت راستگرا و سیاست‌های تاجری بود، و البته ما بایستی با برگشتن هنگ کنگ به چین از پایان نزدیک امپراطوری بریتانیا و ختم ۱۵۵ سال اشغال و سلطه استعماری نیز یاد کنیم.

بیشتر احزاب کمونیست اروپا، بویژه جهش تعداد نمایندگان پارلمانی حزب کمونیست فرانسه از ۲۴ به ۳۸ نفر، افزایش پیوسته در توان انتخاباتی "حزب کمونیست دوباره تاسیس ایتالیا" (ریفانداسیون) و نقش آن در موازنه قدرت در پارلمان ایتالیا و افزایش تعداد نمایندگان احزاب

عاملین قتل عام زندانیان سیاسی را به مردم معرفی کنید!

*** قوه قضائیه جمهوری اسلامی، اکنون تحت سلطه عاملین و مجریان قتل عام زندانیان است!**

برای ثبت در تاریخ، به ما بنویسید: بدنبال انتشار

گزارش مربوط به قتل عام زندانیان سیاسی، در شماره ۶۴ راه توده، چند گزارش جدید، همراهِ با چند توضیح اصلاحی دریافت داشته ایم. از جمله این توضیحات، تصحیح تاریخ نخستین تغییر شرایط، در جهت مثبت در زندان ها، در سال ۶۴ است، که متأسفانه در گزارش شماره ۶۴ راه توده، سال ۶۹ چاپ شده بود. ارسال کننده این گزارش "بابک" این توضیح را نیز ضمیمه کرده است: "همانطور که در نوشته خود یاد آورد شده بودم، در ابتدای راهرو "باکودی" وجود داشت، که ما را یکی یکی به آنجا می بردند و در آنجا "داود لشکری" مدیر داخلی زندان از ما سؤال می کرد و در رابطه با نوع پاسخ، ما را در دو سمت راهرو می نشاندد. آنجا که حاضر بودند نسبت به حزب و یا سازمان خود انذار بدهند، در سمت راست قرار می گرفتند و آنها که به حزب و سازمان خود اعلام وفاداری می کردند در سمت چپ. من نیز مانند اکثر رفقای بند ۷ در سمت چپ قرار گرفتم. تنها ۱۵ زندانی از تمامی بند ما در سمت راست قرار گرفتند و در مسیر "ماراتون مرگ" قرار نگرفتند. از تمامی توده ایها که در سمت چپ قرار گرفتند و تعدادشان بیش از ۷۰ نفر بود، تنها دو نفر زنده ماندند، که یکی از آنها من بودم. ضمناً نام "محسن حسین نژاد" اشتباهاً "یزدان شاسی" چاپ شده بود، که می تواند ناشی از خوانا نبودن خط و یا اشتباه چاپی باشد، که تصحیح می کنم!

یاد آر ز شمع مرده، یاد آر - یکی دیگر از توده ای های جان بدر

برده از قتل عام زندانیان سیاسی با نام مستعار "رهیاب"، گزارش مشروحی را برای ما ارسال داشته است، که بخش هایی از آن در ادامه این مقدمه و توضیحات دریافتی، تحت عنوان "روزهای قرعه برای مرگ" می خوانید. این گزارش، نیز نکات تازه تری را درباره این قتل عام زندانیان در گوهردشت، به گزارش منتشره در شماره ۶۴ راه توده می افزاید. رهیاب، در نامه ای که ضمیمه گزارش خود کرده، نکاتی را جداگانه یادآور شده و از ما خواسته است، که آنرا مستقل از گزارش منتشر کنیم. ما این خواسته وی را اجابت کرده و به یاد دو تن از قهرمانان توده ای "کیوان مهشید" و "مرتضی کمپانی" این یادواره را مستقل منتشر می کنیم:

کیوان مهشید - رفقا! اگر به پاس خون های پاک دو توده ای قهرمان و بلند آوازه در زندان های جمهوری اسلامی، یعنی رفقا "کیوان مهشید" و "مرتضی کمپانی" یاد و نامشان را بر تارک حزبمان نسپاریم، هریادواره ای ناقص است. همچنانکه که رفقا می دانند، رفیق کیوان که من افتخار نزدیک به سه سال هم سلولی با وی را داشتم، به حق از برجسته ترین کادرهای حزب ما بود. او از کادرهای حزب ملل اسلامی بود، که در زمان شاه، همراه با ابوالقاسم سرحدی زاده، کاظم بجنوردی و یک تعداد دیگر از اعضای این حزب به دام افتادند و در دادگاه نظامی محکوم به زندان های طولانی شدند. او در زندان شاه، علیرغم تعلقات مذهبی خود، مناسبات بسیار حسنه ای با نظامیان زندانی حزب داشت و به همین دلیل زندانیان مذهبی قشری، نظیر اسدا الله لاجوردی، بویژه پس از انشعاب سازمان پیکار از سازمان مجاهدین خلق و اختلافات بسیار مخربی که بین مذهبیین و چپ ها بوجود آمد، این زندانیان نسبت به امثال کیوان مهشید برخوردی کینه توزانه داشتند. کیوان با پیروزی انقلاب با همان باورهای مذهبی، اما معتقد به برنامه ها و اهداف انسانی و سوسیالیستی توده ای ها از زندان آزاد شد. در همان ابتدای پیروزی انقلاب، او مدیریت مرز کامپیوتری ایران را برعهده گرفت. مرکزی که با خروج امریکایی ها از ایران، فلج شده بود و تنها به همت و مدیریت کیوان این مرکز کار خود را شروع کرد. کیوان برای مدتی نیز مدیرعامل شرکت شیلات بود. در جریان یورش دوم به حزب توده ایران، کیوان مهشید نیز دستگیر شد و بدلیل دوستی و مناسباتی که با برخی از زندانیان سرشناس توده ای زمان شاه داشت، تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت، بویژه به این دلیل که کیوان در این دوران با دوستان و یاران حزب ملل اسلامی

خویش، نظیر بجنوردی و سرحدی زاده نیز همچنان مناسبات خود را حفظ کرده بود. کیوان مهشید در زندان تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت، تا از او اعتراف بگیرند، که دوستان حزب ملل اسلامی و دیگر مذهبیین دوست او نیز با حزب توده ایران ارتباط داشته اند؛ این توطئه ای بود، که توسط سربازجوی اصلی رهبران حزب توده ایران، "حاج امین" (این نام مستعار فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت سابق در زندان بود)، که در جریان توطئه علیه آیت الله منتظری نیز، نقش مهمی را بعنوان معاون محمدی ریشه ری داشت. کیوان مهشید با تحمل وحشیانه ترین شکنجه ها زیر بار اعتراف دروغ نرفت و در برابر این توطئه ریشه ری و فلاحیان برای پرونده سازی برای مذهبیین چپ و بویژه رهبران حزب ملل اسلامی با قاطعیت ایستاد. در تمام سال های پیش از قتل عام زندانیان سیاسی، یاران مذهبی کیوان مهشید تلاش بسیار کردند تا بلکه او را از زیر این فشار بیرون بیاورند. بویژه این تلاش از سوی ابوالقاسم سرحدی زاده، که عضو شورای زندان ها نیز بود بصورت جدی دنبال می شد. حتی ۶ ماه پیش از قتل عام، او را از زندان گهر دشت به اوین منتقل کردند. برحسب شنیده های داخل زندان، کیوان حتی زیربار تعهدی با این مضمون که پس از آزادی از زندان دیگر فعالیت سیاسی نکند، نرفت. سرانجام در همان اولین موج های قتل عام، کیوان با همان اعتقادات مذهبی و ایمان راسخ به آرمان های سوسیالیستی و انسانی حزب توده ایران اعدام شد.

مرتضی کمپانی رفیق مرتضی کمپانی که متأسفانه نام بزرگوار وی کمتر از سایر قتل عام شدگان در تفریات حزب آمده است، سال ها قبل از انقلاب در آلمان بهر برده بود و از فعالین توده ای بود. بعد از پیروزی انقلاب بدلیل داشتن تخصص عالی در رشته کامپیوتر و تجربه کاری در این زمینه، به ریاست بخش کامپیوتر سازمان تامین اجتماعی منصوب شد. او را در یورش دوم دستگیر کردند و از همان ابتدا او را نیز مانند کیوان مهشید زیر فشار شکنجه قرار دادند، تا اعتراف کند که با مذهبیین حکومتی ارتباط داشته و پل ارتباطی آنها با حزب بوده است.

(راه توده: راه توده در گذشته و از قول یکی دیگر از زندانیان جان بدر برده نوشته بود، که در هفته های اول بازجویی های یورش اول و دوم، روی برگ بازجویی برخی از توده ای ها نوشته بودند، غیر از امام و آیت الله منتظری نام همه توده ای ها را بنویسید! گزارش های جدیدی که به ما رسیده و در دو شماره اخیر راه توده منتشر شده، تاکید و تائید دوباره ایست از همان توطئه. ریشه ری و فلاحیان وزیر و معاون وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، به همان سبک که با مهدی هاشمی، (از یاران آیت الله منتظری) عمل کردند، تلاش داشتند با گرفتن اعترافات ارتباط سازمانی مذهبیین چپ و توده ای ها و سپس گرفتن تائید از آیت الله خمینی، یورش به دولت میرحسین موسوی را بهتاهم آورده بودن این دولت به حزب توده ایران سازمان بدهند؛ اسادی که اکنون به همت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منتشر شده، نشان می دهد، که درآستانه یورش به حزب ما، نرمان مولفه اسلامی و روحانیون وابسته به آن، تلاش زهاد کردند تا نظر موافق آیت الله خمینی را برای برکناری میرحسین موسوی بگیرند، اما او با این برکناری هرگز موافقت نکرد! این برکناری، پس از درگذشت آیت الله خمینی انجام شد!)

در جریان همین شکنجه های وحشیانه، مرتضی کمپانی، این رفیق فرزانه و فرتن حزب توده ایران را، که زیر کابل و انواع شکنجه ها نشکسته بود، بمدت چند شبانه روز از سقف و با دستبند قیانی آویزان کردند. خود مرتضی، بعدها برای من تعریف کرد، که شکنجه گران، حتی حاضر شده بودند با اعتراف ری به داشتن رابطه دوستانه و نه سازمانی و تشکیلاتی با برخی چهره های مذهبی درون حکومت او را از سقف پائین آورده و دست از سرش بردارند، اما او زیر بار این اعتراف هم نرفت! پس از یک هفته، دست از سر مرتضی کمپانی برای گرفتن این اعترافات برداشتند، اما همان یک هفته دستبند قیانی کافی بود تا یک دست او تا حدود زیادی فلج شود. پس از پایان بازجویی ها، بازجوها به او التیماتوم دادند که اگر راجع به شکنجه ها و فلج شدن دستش و یا درباره سئوالات بازجویی به دیگر زندانیان چیزی بگوید، در همان زندان سربه نیست خواهد شد. در این دوران او را چنان زیر نظر گرفته بودند، که او از معالجه دست نیمه فلجش صرف نظر کرد و در نتیجه پس از چند ماه، یک دست او برای همیشه فلج شد. "درد و رنج تازیانه چند روزی بیش نیست. راز دار خلق اگر باشی همیشه زنده ای" رفیق کمپانی مصداق باز این شعر بود. شخصیت او والا تر از آن بود که مقاومت کم نظیر خود را بر زبان آورد، اما سرانجام به درخواست برخی از رفقا و با این شرط او که قهرمان پروری نکنند، شرح ماجراش را که برسرش آورده بودند بر زبان آورد. طی دوسالی که من با او هم سلول بودم، دست فلج آن شیر مرد رنجم می داد. پشت ظاهر آرام، پروقار و افتاده مرتضی کمپانی، شعله های پیکار و مبارزه نهفته بود و این در تمامی رفتار و سلوک لحظه به لحظه او مشهود بود. او در عین حال دوست صمیمی کیوان مهشید نیز بود. راز آن دوستی و صمیمیت در مقاومت مشترک و طاقت فرسای آنها بود. هر دو دوران بسیار دشواری را پشت سر گذاشته بودند. در بدترین و توفانی ترین لحظات و شرایط زندان هرگز دیده نشد که او وقار و آرامش خود را از دست بدهد و با کسی به تندی سخن بگوید. او با وسعت نظر و

روزهای قرعه برای اعدام!

بی فایده نمی دانم که بطور گذرا قدری به قبل از وقوع جنایت پرداخته، تا سیر حوادث و رخدادها منظم تر مشخص گردد.

از اواخر سال ۶۳ و بخصوص اوایل سال ۶۴ که مدیریت سرکوبگر و خشن زندان های سیاسی بعزل معینی از دست لاجوردی و حاج داوود رحمانی خارج شد، در نحوه رفتار و برخورد و عملکرد مسئولین جدید زندان ها، چه در اوین و چه در قزلحصار و گهر دشت و کمیته مشترک سابق تغییرات فاحشی پدید آمده و به تبع آن زندانیان توأب و نیمه توأب و یا منفعل و گوشه گیر، که همگی قربانیان فشار بیش از حد حاکم بر زندان ها بودند، در برخورد با زندانیان معتقد، سالم و فعال، هویت سلب شده انسانی و سیاسی خود را باز یافته و آرام آرام بمواضع سیاسی و تعلقات تشکیلاتی خود باز می گشتند. طبعاً این تغییرات از چشم مسئولین زندان پوشیده نبود، چرا که مواضع صنفی-سیاسی همه زندانیان سیاسی در برخورد با پلیس زندان ها بوضوح نشانگر تجدید روحیه مبارزاتی آنها بود. هر چه زمان می گذشت این روحیه باز یافته فزونی می گرفت و این امر برای مسئولین ذریط و نیز دستگاه قضائی که کنترل زندان ها داشت از دستشان خارج می شد سخت ناگوار بود. از اواسط سال ۶۴ دیگر زندانیان همچون گذشته نه بصورت منفرد و یا حداکثر دو سه نفره، بلکه بصورت جمعی زندگی کرده و نیز تصمیمات مشترک اتخاذ می کردند. چیزی که در زمان تصدی لاجوردی پیامدهای خطر و حتی مرگ را بهمراه داشت. در سال ۶۵ در زندان گهر دشت (بند یک) کلیه توده ای ها و اکثریتی ها طی توافقی، یک کمون ۹۰ نفره تشکیل دادند. رفقای نامبرده جلسات گفت و شنود و بحث سیاسی برپا کرده به اشکال مختلف کتب و جزواتی را وارد زندان می کردند. بواقع اکنون این زندانیان بودند که در موضع قدرت نسبت به زندانیان قرار داشتند و خواست هایشان را تحمیل می کردند. چنین امری برای زندانیان که تا چندی قبل به تاخت و تاز پرداخته و از زندانیان تسواب ها و حتی بازجویان درنده خو می ساختند غیر قابل باور و تحمل بود. در این میان رفقای توده ای که بی شائبه و با جان و دل از انقلاب دفاع کرده، و لی به وحشیانه ترین وجهی مورد شکنجه و سرکوب مدعیان مذهبی انقلاب قرار گرفته بودند، خود را مغیوب یافته، تندترین مواضع را به تلافی در پیش گرفتند. در زمان تصدی لاجوردی و رحمانی و بقیه جنایتکاران، وقتی اتهام مجاهدین از سوی مسئولین و یا پاسداران پرسیده می شد، جواب داده می شد "منافق"، ولی اکنون بخش هایی از مجاهدین با تحمل ضربات کابل نام حقیقی و کامل سازمانشان را ذکر می کردند. و یا رفقای توده ای در آن زمان وقتی در زندان اتهامشان پرسیده می شد، باید خودشان را فقط عضو حزب توده معرفی می کردند، ولی اکنون کلمه "ایران" را نیز هر چند با تحمل ضربات کابل، به آن می افزودند و این خود تجدید روحیه سرکوب شده بود. خالی از لطف نیست که بدانید "بابک افراشته"، برادر زاده شاعر انقلابی و توده ای ایران "افراشته" که طنز را از عموی خود به ارث برده بود، چندین بار از سوی لشکری معاون انتظامی زندان گهر دشت که در شقاوت و جلادی دست کمی از سلف خود لاجوردی نداشت، بعزت ذکر نام حزب توده ایران مورد ضرب و شتم قرار گرفته و با کسب تجربه و برای گریز از ضربات بیشتر کابل، هر گاه لشکر اتهام و عضویت او را جویا می شد، او با لحنی تمسخرآمیز و نیشدار می گفت: «عضو حزب توده پاکستان».

از اواسط سال ۶۵ تا آستانه قتل عام، فاصله های زمانی چهار یا پنج ماهه از زندانیان گهر دشت بطور کتبی و بر روی اوراق دادستانی در زمینه های مختلف سوال و جواب می کردند و بدینوسیله می خواستند که یک نظر سنجی و جمع بندی از نظرات و مواضع زندانیان برای نیات و تصمیمات بعدیشان بعمل آورده و آنگونه که بعدها مشخص تر شد، بر اساس مواضع و پایبندی زندانیان به آرمان هایشان، آنها را در بندهای معینی جای دهند. غالب رفقای توده ای و اکثریتی در این نظرسنجی ها، بنا بر گفتگوهای که پس از بازجویی ها صورت می گرفت، بر حقانیت و اصولیت مشی شان پای می فشردند. بایستی افزود، که توده ای ها در طول زندان همواره جایگاه شامخ و برجسته خود را که آئینه تمام نمای حزب شان بود، محفوظ می داشتند. مسئولان زندان و سایر مسئولان ذریط پنهان از انتظار زندانیان، با حوصله و کید ویژه ای برای انجام مقاصد شومشان به جمع بندی می پرداختند و زندانیان سرکوب شده پیشین نیز

دانش عمیق سیاسی که داشت پیگیرانه جلسات گفت و شنود سیاسی و آموزش زبان آلمانی برای همه علاقمندان، بریزه توده ای ها برپا کرده و آنها را برای فردا آموزش می داد. نزد من، که با او در زندان زندگی کردم، مرتضی، مظلوم ترین شهید حزب است. کمتر از دیگران ملاقاتی داشت، تنها چند بار پدر پیر و سالخورده اش چند بار از شیراز به تهران آمده و زندان به زندان او را یافته و به ملاقاتش آمده بود. همین!

به یاد دو قهرمان

در یکی دیگر از گزارش ها و توضیحات درباراتی، با امضای "د. الف"، پس از تذکراتی پیرامون صحنه های اعدام در "آملی تار"، درباره رفیق شهید "مهدی حسینی پاک" آمده است: ... رفیق شهید حسینی پاک، جزو زندانیان بند ۶ گهر دشت بود و این بند آخرین بندی بود که زندانیان آن برای گرفتن حکم "مرگ" به دادگاه برده شدند. زندانیان بند ۶ قبلاً از طریق مورس تا حدودی از جریان اعدام ها و نحوه سئوالات مسئولین اجرای قتل عام با اطلاع شده بودند. به همین دلیل عده ای از زندانیان این بند توانستند جان بدر برند، که این امر شامل حال رفیق شهیدمان حسینی پاک نشد، زیرا نام او جزو کسانی بود، که بی اعتناء به هر پاسخی که می داد، باید اعدام می شدند. در مورد مکالمه ای که شهید محمد علی به کیش توانسته بود با استفاده از گوش های تیز خود بشنود، چند جمله را هم من بخاطر دارم که می نویسم تا در گزارش نهائی که سرانجام در تاریخ ایران ثبت خواهد شد، گنجانده شود. در آن مکالمه، شخص اول، که با احتمال زیاد حجت الاسلام جانیکار "نیری" بوده است، می گوید "امام حکم زدن تمام زندانیان سر موضع را داده..." و نفر دوم می گوید "حکم برای منافقین صادر شده..." بدنبال این مکالمه و یا بهتر است بنویسم مشاجره و اختلاف نظر، دادگاه ها بعدت دو روز تعطیل شد. ظاهراً مشاجره و اختلاف نظر به محافل بالاتر و حتی شاید به شخص خمینی گزارش و استفسار می شود. معلوم نیست در آن دو روز که دادگاه ها تعطیل شده بود، در خارج از زندان و در محافل حکومتی چه گذشت، اما آنچه مشخص است، اینست که پس از بازگشت هیأت به زندان، بار دیگر دادگاه های سرپائی و اعدام زندانیان سیاسی چپ از سر گرفته شد.

راه توده: ما بار دیگر از همه توده ای ها و همه شاهدان و بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی می خواهیم تا گزارش ها و اطلاعات خود را، با ذکر ملاحظات که خود آنرا تشخیص می دهند، برای ما ارسال دارند. انتشار این گزارش ها، تذکرات و تصحیحاتی، که در ارتباط با آنها رسیده و چاپ می شود، همگی می تواند سرانجام به گزارشی دقیق - با در نظر گرفتن همه این نوشته ها، بدست آید. این وظیفه ایست که بیش و پیش از همه متوجه بازماندگان این قتل عام است.

شرح این جنایت، توان و همت

همه بازماندگان را می طلبد!

و با سلام و با نیک ترین آرزوها به رفقای کرمانی و پر تلاش نشریه وزین و معتبر "راه توده" که از زمان انتشار آن نشریه، بویژه از آستانه انتخابات مجلس پنجم و علی الخصوص انتخابات اخیر ریاست جمهوری، خوش درخشید و با اتخاذ مواضع سیاسی مبتنی بر شرایط عینی کشورمان، در دو مقطع مهم و حساس موجب خرسندی و امیدواری بسیاری از اعضاء و هواداران حزب گشت. رفقای ارجمند، شهروپر اسام مصادف بود با همین سالگرد خونبارترین و سبانه ترین قتل عام سیاسی که بی شک نظیر آنرا در تاریخ پرشب و تاب میهنمان نمی توان یافت. ابعاد و زوایای این قتل عام بقدری عمیق و گسترده است که چشمان ناقد و تیزبین بشمار و نیز اذهانی قوی و کاوشگر را می طلبد تا این واقعه هولناک را که ظرف دو سه هفته و سرعت بوقوع پیوست را به رشته تحریر کشد؛ بخصوص که گذشت زمان خواه ناخواه غباری را به روی این قتل عام کشیده است. من طی مدت آزادیم از زندان که سه ماه پس از آن واقعه صورت گرفت، همواره آرزو داشته ام که کاش توش و توان و مایه لازم را می داشتم تا بتوانم گوشه هایی هر چند جزئی از ابعاد این قتل عام را بعنوان یک وظیفه ملی و وجدانی ترسیم کرده، تا آیندگان بدانند چگونه مشی تبه کار بناحق و بی کمترین دلیل و برهان، دلاورترین و آگاه ترین فرزندان خلف کشورشان را به وحشیانه ترین شیوه ها و توطئه های ممکن در دادگاه های فرمایشی سه چهار دقیقه ای بیای چوبه های دار فرستادند. ولی با صد افسوس بایستی اذعان کنم که مرا بیاری ابتکار نیست و نیز اعتقاد دارم که برای ترسیم صحنه های این فاجعه فراموش نشدنی بایستی جمعی از بازماندگان آن فاجعه از هر گروه و گرایشی بی کمترین حب و بغض و بدور از تمایلات و تعلقات تشکیلاتی دور هم نشسته تا صحنه های تراز یک و مشعر کنند، حتی المقدور تشریح گردد. اما اکنون که دستیابی به چنین امر مقدسی برای افکار چهره مسببین این جنایت میسر نیست، بحکم وجدان و وظیفه تلاش خواهیم کرد، هر چند با فکر و ذهنی ضعیف و نیز کلمی ضعیف تر از آن، خاطراتی که در ذهن منشته را بطور خلاصه و با رعایت امانت برایتان بنویسم.

د. رهیاب

هر روز به تاسی از سایر بندها و زندان‌ها بر دامنه مبارزه خود در داخل زندان می‌افزودند. در زندان‌های تحت حکمفرمایی لاجوردی و مقامات زیر دستش، که جمع شدن سه چهار زندانی به دور هم زدن تشکیلات محسوب می‌شد و مجازاتی سنگین را در پی داشت، اکنون بمناسبت اول ماه مه و یا سالگرد شهادت روزیه جشن و مراسم بزرگداشت با شکوهی با شرکت همه توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها برگزار می‌شد که در آن شعر و سرود و سخنرانی ایراد می‌شد. همه اینها بدون تردید از چشمان کینه توز امثال لاجوردی‌ها، که تشنه خون بودند، پوشیده نبود. دوییدن و ورزش‌های جمعی که زندانیان حساسیت ویژه‌ای نسبت به آن داشتند، هر روز انجام می‌شد. در بند قبلی ما (بند یک) رفیق ارجمند ما "هوشنگ قربان نژاد" تقریباً هر روزه در جلو صف و بقیه رفقا در شست‌سرو برای سلامتی جسمانی دور حیات بند نیم ساعتی را می‌دویدند، چندین بار از طرف مسئولین با اعتراض خشن روبرو شد، اما رفقا همچنان به ورزش روزانه جمعی ادامه می‌دادند. یکی دو بار جهت جلوگیری از این ورزش جمعی، برخی از رفقا را با خشونت به سلولهای انفرادی انتقال دادند، اثر نبخشید تا اینکه یکبار رئیس زندان همراه با مسئولان درجه اول قضائی که گویا آیت الله بنجوردی هم جزو آنان بود، از پشت بام این ورزش جمعی را نگاه کردند. ظاهراً همه این اینها تدارکات برای قتل عام بود. حضور آیت الله بنجوردی روی پشت بام، نخستین گام توطئه جدی علیه زندانیان بند ما بود. آن روز، علیرغم حضور مسئولان بر روی بام، ورزش جمعی انجام شد. همان روز، تصمیم به سرکوب شرکت کنندگان در ورزش جمعی از سوی آنها که بالای بام ایستاده بودند گرفته شد. دو سه روز بعد از این تصمیم، رفقا را در حال دوییدن به سالن دیگری هدایت کردند. پس از بازگشت، همه آنها را با سر و صورتی ورم کرده و برخی از ضربات کابل سیاه شده یافتیم. بیش از همه، رفیق جلودار ورزش جمعی، هوشنگ قربان نژاد را زیر ضربات کابل گرفته بودند، بطوریکه تمام پشت او سیاه شده بود. لشکری، معاون زندان، عزمش را جزم کرده بود تا رفیق پهلصلابت و کهنسال ما را به ندامت از کارش وا دارد و او را بشکند، ولی مجری قتل عام خونین گوهردهشت، در محاسبه خودش و انتخاب قربان نژاد اشتباه کرده بود و هرگز کلام ندامت را نتوانست از دهان او بیرون آورد. او تا زیر چوبه‌های داری که در آغوشی تاتر برپا کرده بودند، استوار و بی‌تزلزل دوران زندان دشوارش را پشت سر گذاشت. سیاه و نامش بر همه توده‌ای‌ها افتخار باد! بنا به گفته رفقای شاهد، لشکری، مجری قتل عام گوهر دشت، اولین توده‌ای را که به دادگاه کشاند و به فاصله چند دقیقه به چوبه دارش سپرد، قربان نژاد بود.

در اواخر سال ۶۶ بر اساس همان نظرسنجی‌ها و یافته‌ها، نقل و انتقال زندانیان به بندهای مختلف صورت پذیرفت. این مسئله نشان می‌دهد که نقشه قتل عام از مدت‌ها پیش کشیده شده بود و تنها منتظر فرصت بودند، که این فرصت با ماجراجویی مجاهدین در حمله به کرمانشاه و پذیرش قطعنامه آتش بس فراهم شد! بندهای مجاهدین را از چپ‌ها جدا کردند و چپ‌ها را نیز بنابر ارزیابی‌های بدست آمده، در بندهای مختلف جای دادند. من بنا بر تجربه تلخ چندین ساله زندان رژیم شاه و مشاهده سرکوب خشن زندانیان سیاسی در تیر ماه ۱۳۵۲ که مشابهِت‌های عجیبی با تهیه مقدمات این قتل عام را برایم تداعی می‌کرد، از ترکیب بندی جدید بندها و حوادثی که پیش می‌آمد، بوی خون به مشام می‌رسید. با تقسیم بندی جدید زندانیان و یکدست شدن آنها، باز هم حرکت‌های اعتراضی فزونی گرفت و زندان بسمت خشونت بیشتری کشانده می‌شد. تجارب پیشین نشان داده بود که وقتی زندانیان به موضع خشونت و تعرض روی می‌آورند، توقف و تعدیل آن کاریست بس دشوار و حتی نشدنی. بی‌شک اعمال شیوه‌های غیر انسانی و ایجاد جو رعب و وحشت و سرکوب همه جانبه فکری و جسمی و هویت انسانی زندانیان سیاسی در زمان لاجوردی و اعوان و انصار کار خود را کرده و حال زندانیان آن دوران را تلافی می‌کردند، تا زخم‌های کهنه را التیام بخشند. بند جدید انتقال ما (بند ۷) در روز پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با خانواده‌ها ملاقات داشت. در آن روز خانواده‌ها از فرط شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند و آنرا نوید آزادی زندانیانشان و یا لااقل ایجاد امکانات رفاهی بیشتر در زندان تلقی می‌کردند. شب ملاقات زندانیان پیرامون چند و چون پذیرش قطعنامه و نتایج حاصله از آن در جامعه و زندان به بحث و گفتگو پرداختند. دامنه بحث گسترده بود و موضع بحث هم حیاتی. میهن ویران شده‌مان از یک جنگ هشت ساله کور و بی‌هدف و خانمانسوز رهانی یافته بود و همین موجب خوشحالی زیاد زندانیان بود. پذیرش صلح خبر از آرامش و عادی سازی جو بگیر و ببند در جامعه می‌داد، اما بودند رفقای که پذیرش شکست مفتضحانه را یورش و سرکوب مجدد زندانیان ارزیابی کنند. بویژه که پذیرش صلح مصداق شد با حمله مجاهدین به کرمانشاه، و این خود مستمسک مناسبی بود برای باز پس گرفتن دستاوردهای زندان و ایجاد مجدد جو سرکوب و رعب و وحشت سال‌های ۶۰ تا ۶۳. تا سه چهار روز بعد بند پیرامون قطعنامه دور می‌زد که به یکباره همه امکانات بند اعم از رادیو، تلویزیون، روزنامه و

هواخوری را از ما گرفتند. دیگر پاسداران همچون گذشته بداخل بند نمی‌آمدند، و حتی برخی از شبه‌ها به آمارگیری زندانیان هم نمی‌پرداختند. غذای زندانیان پشت در ورودی ساعت‌ها می‌ماند و سرد می‌شد. خلاصه اینکه دقیقاً زندانیان را بحال خود رها کرده و هر نوع ارتباطی را با محیط بیرون به مفهوم مطلق آن قطع کرده بودند. تعجب و نگرانی بر محیط زندان سایه افکنده بود. چه شده؟ چه اتفاقی روی داده؟ چرا رادیو و تلویزیون و روزنامه که ما را با محیط بیرون مرتبط می‌کرد از ما گرفته شده است؟ آنهم در چنین شرایط حساس و پرحادثه و خبری؟! ما حدس می‌زدیم که با اینکار می‌خواهند امکان تحلیل و ارزیابی را از ما بگیرند. پیش از این، زندانیان عادی افغانی برای ما آذوقه می‌آوردند و رابطه خوبی هم با ما داشتند. در این دوران پاسداران این زندانیان افغانی را تنها نمی‌گذاشتند و همراه آنها حرکت می‌کردند تا مبادا صحبتی بین ما و آنها ردو بدل شود. در بند ما، هرکسی تحلیل و تفسیرهای خاص خودش را ارائه می‌داد، اما هیچیک از این تحلیل‌ها مبتنی بر واقعیت نبود، چرا که منابعی در دسترس نبود که بتوان تحلیل کرد. در یک کلام همه ما را خلع سلاح کرده بودند. برخی‌ها معتقد بودند خفنی در گذشته است و مسئولین جهت احتراز از هر نوع حرکتی در زندان وضع موجود را پیش آورده‌اند. عده‌ای فکر می‌کردند که کودتایی و یا شورش در بیرون رخ داده و وضع موجود ناشی از آنست. در این میان، من اعتقاد داشتم، که بوی خون می‌آید. از سوی زندانیان تلاش پیگیری صورت می‌گرفت تا بهر طریق ممکن اطلاعاتی بدست آید، ولی بندهای دیگر هم وضعی مشابه بند ما را داشتند و آنها هم بی‌خبر بودند. تنها یک بار و در یک فرصت کوتاه و استثنائی، از یک افغانی که همراه یک پاسدار برای بند غذا آورده بود، با ایما و اشاره راجع به وضع موجود سؤال کردیم. او با اشاره به گلوش فهماند که عده‌ای از زندانیان را به دار آویخته‌اند. این خبر بسرعت در بند پیچید، اما متأسفانه با گذشت یکی دو روز بفراموشی سپرده شد و تحت تاثیر قطع ارتباط ها و این فشارها زندانیان حرکات تعرضی را شروع کردند. یک روز که یکی از مسئولین کتابخانه زندان جهت پس گرفتن کتابهای قبلی که مهلت مقررش گذشته بود به داخل بند آمد. بچه‌ها خواستار دریافت کتابهای جدید شدند ولی وی از دادن کتاب جدید امتناع کرد. زندانیان با تندی به اصرار خود برای داشتن کتاب، در شرایط قطع همه چیز ادامه دادند. در نهایت مسئول مربوطه از بچه‌ها خواست که خونسردی خود را حفظ کرده و بدلیل حساسیت اوضاع از هرگونه اعتراضی جدا خود داری کنند. این دومین هشدار بود! حدود سه هفته بعد از قطع ملاقات و همه امکانات دیگر، از طریق "مورس" به بند ما خبر داده شد که دویست نفر از بندهای مجاهدین را به دار آویخته‌اند. این سومی دیگر هشدار نبود، بلکه یک خبرتکاندهنده بود. متأسفانه این خبر هم پس از چند روز، بعنوان شایعه‌های معمول در زندان‌ها تلقی شد و به فراموشی سپرده شد. البته بودند رفقای که با چیدن مجموعه فاکت‌ها و رخدادها و شنیده‌ها در کنار هم، آینده‌ای خطرناک را پیش بینی می‌کردند، اما تعداد این رفقا اندک بود. یکماه پس از قطع ملاقات‌ها، یک روز بعدازظهر نام ۱۴ نفر را خواندند و گفتند که لباس پوشیده و بیرون بند بروند. همه ما با شور و شغف براین تصور شدیم که محدودیت‌ها تمام شده و ملاقات با خانواده‌ها از سر گرفته شده‌است و بزودی نوبت بقیه می‌رسد. ملاقات‌ها معمولاً نیم ساعت طول می‌کشید، اما حالا یکساعت گذشته بود و آن ۱۴ نفر باز نگشته بودند. نگرانی‌ها در چهره همه خوانده می‌شد. این غیبت به چند ساعت کشید. حالا خبر ۲۰۰ اعدام در بند مجاهدین، اشاره آن زندانی افغانی، آن توصیه مسئول کتاب‌ها مبنی بر حفظ آرامش، بار دیگر برای همه ما تداعی شد. رفتگان بازنگشتند و این عدم بازگشت یعنی حوادثی تلخ و باور نکردنی، اما هنوز کسی به اعدام نمی‌اندیشید، زیرا با هیچ منطق و استدلالی چنین جنایتی همخوانی نداشت. همه فکر می‌کردند، بعلت شکست در جنگ با عراق می‌خواهند سألها سرکوب ۶۳ را دوباره به زندانها باز گردانند و زندانیان را مجدداً بشکنند. همه معتقد بودند، که اگر زندانیان به همین حد هم دست یابند، شکست بزرگی محسوب می‌شود. صبح روز بعد، همه ما را به بیرون بند فراخواندند، به صف کردند و تک تک به اتاقی که لشکری معاون زندان در آن بود هدایت کردند. اتاق او پیش دادگاه محسوب می‌شد. ورود و خروج به اتاق او چند دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید و آنها که بیرون می‌آمدند، عده‌ای در یک سمت و عده دیگری که تعدادشان کمتر بود در سمت دیگر باید می‌ایستادند. در این اتاق لشکری نظر می‌داد، که چه کسی باید به دادگاه اصلی برود و چه کسی نباید برود. بدین ترتیب سرنوشت و حیات آگاه ترین، میهن دوست ترین فرزندان ایران، که هر کدام سهمی در انقلاب و پیروزی آن داشتند، بدست جانی متحجری، که حتی کوچکترین صلاحیت مذهبی و فقهی و قضائی در چارچوب قوانین اسلامی هم نداشت سپرده شده بود و او براساس کینه توزیهای شخصی و تعصبات عقیدتی و حتی برخورد‌های شخصی که طی چهار سال زندانیانی با زندانیان پیدا کرده بود، آنها را به اتاق مرگ می‌فرستاد. از بند ۷۰ نفره ما، ۱۶ نفر و از جمله من،

مرگ رسته که بندشان مشرف به جایگان اعدام موسوم به "سوله" بوده نقل می کردند که در روزهای پایانی اعدام ها، لشکری قصاب گوهر دشت، که دچار اختلال عصبی شده بود، مثل جنون زدگان جعبه شیرینی بدستش گرفته و با فریاد اینکه ما حکم اسلام ناب محمدی را اجرا کردیم بین پاسداران همدست خود شیرینی پخش می کرد. همین بازماندگان نقل می کردند، که مجریان اعدام فرصت و وقت کافی برای درست انداختن طناب دار به گردن قربانیان خود را نداشته و در نتیجه اعدامیان ساعتها بصورت نیمه جان دست و پا می زدند. از آن جمله بوده اند، تعدادی از زنان اعدامی که ساعت ها به همان صورت فجیع بسر برده بودند. زندانیان سیاسی که در دادگاه های انقلاب کرج حکم گرفته بودند در جریان قتل عام گوهر دشت، اکثریت قریب با تافاشان اعدام شدند زیرا دادستان انقلاب کرج که در شقاوت شهره بود، در دادگاه آنها حضور یافته و همه را به همراه حکم نیری به چوبه دار سپرد. حتی زندانیانی که در دوران مسئولیت حاج داوود رحمانی، این حیوان درنده خو، بر اثر فشارهای روانی و شکنجه ها، دچار اختلال شدید روحی و روانی شده بودند، با حکم نیری اعدام شدند... من پس از انتقال به زندان اوین، اطلاع یافتم که در آنجا وضع از گوهر دشت هم بدتر بوده است، چرا که در آنجا قبل از اقدام به قتل عام، زندانیان را به سلول های انفرادی انتقال داده بودند تا از تشکیل دادگاه ها بی خبر بمانند تا هرچه بیشتر قربانی بگیرند.

* این تغییرات بر اثر فشار و دخالت آیت الله منتظری صورت گرفته بود و بعدها، امثال حجت الاسلام رازینی که موفق شدند به کمک ریشه ریزی آیت الله منتظری را بشدت زیر ضربه گرفته و شرایط برکناری او را از قائم مقامی فراهم سازند، خود مستقیماً با کمک امثال لاجوردی و حاج داوودها، عامل اجرای قتل عام زندانیان سیاسی شدند.

* ارزیابی ها نشان می دهد، که طراحان توطئه قتل عام، از بیم اطلاع زندانیان از جوسازی که در این دوران در مطبوعات و رادیو و تلویزیون پیرامون ماجراجویی مجاهدین خلق در مرزهای غربی کشور جریان داشت و احتمال حدس زندانیان پیرامون حوادث پیش رو و تغییر روش از سوی آنها و اتخاذ سیاستی برای خنثی سازی توطئه، همه ارتباط ها را قطع کرده بودند. حتی همین زمینه سازی نیز نشان می دهد، که سران توطئه مصمم به قتل عام بوده اند و دادگاه های چند دقیقه ای نیز تنها برای پوشش شرعی این تصمیم از قبل اتخاذ شده بوده است.

کارگران و تئولبراليسم

کنفرانس رویاروئی جهانی کارگران با تئولبراليسم و جهانی شدن" از ششم تا هشتم ماه اوت ۱۹۹۷ در مرکز همایش های بین المللی هاوانا، پایتخت کوبا برگزار شد. این کنفرانس در حالیکه دادگاهی بود در جهت افشا، و محکوم کردن نتایج تیره سیاست های تعدیل اقتصادی در کشورها و مناطق مختلف جهان، در عین حال ریزینی علمی بود، پیرامون اتخاذ سیاست های عملی مقابله با این شکل نوین تهاجم سرمایه داری.

در مراسم افتتاحیه کنفرانس که با شرکت همه اعضا، هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا برگزار شد، "لیونل گوانزالز"، دبیر امور بین المللی سازمان مرکزی اتحادیه های کارگری کوبا، اظهار داشت که امید و خواست بیش از ۱۲ هزار جوانی که از سراسر جهان در چهاردهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان شرکت کرده اند، امید و خواست کارگران شرکت کننده در کنفرانس رویاروئی برای یک جهان بهتر است.

کنفرانس با تأکید بر اهمیت وحدت زحمتکشان و نیاز به عمل در چارچوب یک برنامه حداقل در جهت بسیج همه نیروها، براین باور بود که همچنانکه استثمار، گرسنگی و فقر در حال جهانی شدن است، مقاومت و مبارزه زحمتکشان نیز باید جهانی شود.

۱۳۰۰ نماینده از ۴۰۰ اتحادیه کارگری از ۶۱ کشور جهان، با شرکت در پنج کمیسیون مختلف به بحث و تبادل نظر و طرح پیشنهادات مشخص پیرامون موضوعات زیر پرداختند: بیکاری؛ روند خصوصی کردن؛ تأمین اجتماعی؛ جایگان کودکان، زنان و مهاجران در نیروی کار؛ سیاست ها و اقدامات سازمان ها و اتحادیه های کارگری در جهت مقابله با جهان یک قطبی و خطر از دست دادن استقلال و حق حاکمیت.

بنابر تشخیص لشکری برای بازگشت به بند روی زمین نشستیم. در کنار من یکی از هواداران سازمان اقلیت بنام "کیوان مصطفوی" نشسته بود. پاسداری معروف به "گیرمحمد"، که همراه لشکری اینسو و آنسو می رفت، ناگهان چشمش به کیوان افتاد که برای رفتن به بند روی زمین نشسته بود. او به لشکر شکایت کرد، که کیوان صبح دیراز بند بیرون آمده و ابتدا رفته دستشویی. لشکری پرس و جو را از کیوان شروع کرد و درحالیکه صحبت بر سر رفتن به توالت و دستشویی بود و ربطی به مسائل سیاسی نداشت، ناگهان پرسید تو حاضری مصاحبه کنی. کیوان گفت که قبلاً نظارش را داده است. بحث ادامه نیافت، لشکری او را هل داد بطرف صف اعزامی ها به دادگاه اصلی. یکی از دوستان کیوان که شاهد کینه توزی پاسدار بود، اعتراض کرد و خواست که او را هم همراه کیوان کنند. لشکر چنین کرد و آن دو هر دو اعدام شدند. یعنی اگر، پاسدار "گیرمحمد" چشمش به کیوان نیفتاده بود، احتمالاً او و دوستش نجات یافته بودند. این نمونه کوچکی از نحوه تصمیم گیری برای قتل عام بیشمارانه زندانیان سیاسی است. بدین ترتیب از جمع ۱۶ نفر ما ۱۴ نفر به بند بازگشتند، سپس لشکر و پاسداران همراهش به بند آمدند و از ما خواستند تا وسائل کسانی را که باز نگشته اند جمع کرده و در اتاقشان بگذاریم. من وسائل رفقای توده ای اسحاق حاج ملکی، علی اکبر محجوبیان و ناخدا حکیمی و فرج دادمرزی و اسماعیل وطنخواه را جمع کردم. در همین بین پاسدارها آمدند و عینکهای رفقا علی اکبر محجوبیان و اسحاق و ناخدا حکیمی را خواستند، که بعدها در یافتیم برای نوشتن وصیتنامه آن را خواسته اند. همان شب ما را به بندهای فرعی انتقال دادند. در کل زندان گوهر دشت یک حالت اضطرابی و غیرعادی حاکم بود. در بند فرعی، حرکت های ماجراجویانه و مرگ آفرین عمدتاً از سوی بچه های اقلیت شروع شد که با اعتراض جدی برخی از رفقا روبرو شدند... پس از دو هفته همه زندانیان را در یک بند جای دادند و در اینجا بود که همه فجایع باورنکردنی از سوی بازماندگان زندان گوهر دشت افشا شد. خبر اعدام آن ۲۰۰ مجاهد کاملاً موثق بود و آن ۱۴ زندانی بند ما که روز اول برده شده بودند، همان روز و پس از یک دادگاه صحرانی اعدام شده بودند. (نام آنها از پیش در لیست اعدامی های وزارت اطلاعات و امنیت قید شده بود) مطابق یک محاسبه دقیق، از بند ما، طی دو روز ۵۰ نفر را اعدام کرده بودند که ۲۴ نفر از آنها توده ایها بودند، ۶ اکثریتی، ۲ رفیق از انشعاب کشتگری و بقیه از تشکل های دیگر و بخصوص از سازمان اقلیت بودند. در این آمار شاید یکی دو نفر پیش و پس شده باشد، که به اصل ماجرا لطمه ای وارد نمی آورد. از ۲۴ نفر رفقای توده ای ۸ نفر رفیق عضو سازمان نظامی بودند. رئیس دادگاه گوهر دشت "نیری" نام داشت که حجت الاسلام بود. (این شخص که از وابستگان مستقیم موفته اسلامی است، اکنون سرپرست کمیته امداد امام خمینی است، که ریاست عالی آن را عسکروالادی برعهده دارد). نیری در کمال خونسردی و با تبسمی که همیشه بر لب داشت، با اختیار تام قربانیان معصوم و پاکباز خود را به قتلگاه می فرستاد. رفقا اصغر محبوب، اسحاق حاج ملکی و محجوبیان در دادگاه، در برابر این سؤال که مذهبشان چیست، به نیری گفته بودند "مگر ما را به دادگاه انگیزاسیون آورده اید؟" نیری آنها را بلافاصله به اتاق اعدام فرستاده بود. رفقا اسماعیل وطنخواه، مجید منبری، فرج دادمرزی، مومنی، گل علی آتیک و نادر مهربان، هر کدام به فراخور تشخیص خود، از اعتقاداتشان دفاع کرده بودند ولی از جزئیات دفاع آنان اطلاعی در دست نبود. طراحان و مجریان این قتل عام هول انگیز که خود بهتر از هر کس می دانستند که بی کمترین دلیل و برهان شرعی و قانونی چنین جنایت گسترده ای را تدارک دیده اند، به شدیدترین وجهی مسائل و تدابیر امنیتی را رعایت کرده بودند تا خبر دفاع سیاسی و یا حقوقی محکومیت به مرگ حتی به رفقایانشان هم نرسد، تا مبادا از طریق آنها بعدها در جامعه پخش شود. بهمین دلیل اطلاعات اندکی در این موارد در دست است. در آستانه اعدام ها، لشکر خطاب به زندانیان که منظورش توده ایهای حاضر در جمع بود، گفت: "ما اشتباه زمان شاه را تکرار نخواهیم کرد، از زندان همچون عموئی و حجری قهرمان ملی بیرون نخواهید رفت، این را از سزرتان بیرون کنید".

از لابلای همین حرف ها، که حتماً در محافل بالاتری زده شده بود و او طوطی وار آن را تکرار می کرد. این جملات نشان می داد که بالا سربهای لشکری ها، تصمیم به حذف فیزیکی زندانیانی که در اثر سالها زندان کسب تجربه کرده و آبدیده شده و استخوانبندی تشکل های سیاسی آینده را تشکیل خواهند داد را گرفته بودند. نیری، بعنوان رئیس دادگاه های انقلاب و دادستان همراهش در روزهای تشکیل دادگاه با هلی کوپتر در محوطه زندان فرود می آمد و فرود هر باره هواپیما به معنای اعدام دهها انقلابی و میهن دوست بود. زندانیان و انقلابیون به کوچکترین بهانه ای، به اتاق مرگ برده می شدند. از جمله به خواست و شهادت بازچوها و شکنجه گران! از جمله قربانیان شهادت بازچویان و شکنجه گران "محمد رضا دلیلی"، بود، که بنا برخواست بازجویی اعدام شد! و برادرش نیز در همان قتل عام به خیل شهدای حزب پیوست. برخی زندانیان از

بدنبال انتشار شماره ۶۴ راه توده، که در نخستین صفحه آن موانع اساسی تحولات در ایران بر شمرده شده بود، آقای "مانوک خدا بخشیان" از برنامه سازان رادیو ۲۴ ساعته ایران‌بان مقیم آمریکا، طی تماسی با "راه توده" تمایل این رادیو را برای گفتگویی دوباره با "راه توده" اعلام داشت. محور اساسی این گفتگو، همانگونه که از آغاز گفتگو مشخص است، همان دیدگاهی است که در صفحه نخست شماره ۶۴ راه توده درج شده بود. در طول گفتگو، مسائل مهم دیگری نیز درباره سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و رویدادهای گوناگون در این سال‌ها، مسئله "ولایت فقیه" و نظر صریح حزب توده ایران درباره آن، نقشی که مهاجرین ایرانی می‌توانند برای یاری رساندن به مسیر تحولات در ایران ایفاء کنند، توطئه‌های بین‌المللی علیه این تحولات، جنجال‌های تبلیغاتی که به بهانه تولید سلاح در ایران و با هدف ضربه نظامی زدن به ایران جریان دارد، نقش دولت اسرائیل در هدایت این تبلیغات، جنجال پیرامون پرونده شهرداران نواحی تهران و یک سلسله سؤالات و مطالب دیگر نیز مطرح شد. آنچه را در زیر می‌خوانید، متن پیاده شده و تدقیق شده این گفتگوی تلفنی از روی نوار است، که برخی توضیحات نیز، بصورت پی‌نوشت بدان اضافه شده است.

چرا باید "ایران" به "اسرائیل" حساب پس بدهد؟

با تبلیغات پیرامون تولید سلاح و یا نیروگاه اتمی در ایران، که هدف آن حمله نظامی به ایران است، باید با تمام قوا مبارزه کرد!

در همین شماره سه روز پیش این روزنامه سر مقاله‌ای وجود دارد، که من این بخش اعتراضی آنرا می‌خواهم برایتان بخوانم.

* توطئه علیه هر نوع تحول مثبت در ایران، توطئه است که مخالفان داخلی و خارجی این تحولات، با حادثه جوئی‌ها و انواع تبلیغات گمراه کننده، آنرا به هم پاس می‌دهند!

س: درعین حال ما شاهدیم که شخص رهبر، هر مهره‌ای را که آقای خاتمی کنار می‌گذارد و یا هر مهره‌ای از همین وابستگان مورد اشاره شما را که کنار گذاشته می‌شوند، به نوعی، در یک سازمان و یا پست کلیدی دیگری برمی‌گزیند. اینها مقدمه مبارزه‌ای نیست که رهبر تدارک آن را برای مقابله با روبریونیت‌ها و لیبرال‌ها می‌خواهد آغاز کند؟ چنین امری احتمال ندارد؟

ج: می‌توان چنین چیزی را هم تصور کرد، اما اجازه بدهید، من در ادامه پاسخ به سؤال اول شما، مطلبی را که گفتم رسالت در ارتباط با انتصابات اخیر و پاکسازی‌های اخیر در وزارتخانه‌ها نوشته برای شما و شنوندگانتان بخوانم، چون خیلی مطلب جالبی است و نشان می‌دهد که جنجال‌های اخیر، که به همت دادگستری تهران برپا شده، یعنی همین ماجرای شهرداران نواحی تهران، ریشه‌اش در کجاست و چگونه می‌خواهند مانع تحولات در ایران شوند. رسالت در ارتباط با خانه تکنایی‌های جدید در وزارتخانه‌ها می‌نویسد: «... خالی کردن دستگاه‌های اجرایی کشور از تجربیات گرانسنگ سال‌ها تلاش صادقانه برای سازندگی جای جای میهن اسلامی، حتی تا روسای ادارات، چیزی نیست که بتوان آن را یک گام مثبت و برای تحول و خلاقیت تلقی کرد...» تحول و خلاقیت از نظر رسالت را هم که ما با آن آشنا هستیم، یعنی همان چیزی که در این ۸-۱۰ سال و در آخرین سال‌های جنگ با عراق، که اهرم‌های قدرت را بدست گرفتند، در ایران پیاده کردند. با نتیجه این تحولات رسالتی هم مردم خوب آشنا هستند. اما باز گردیم به سؤال جدید شما. ببینید آقای خدا بخشیان، ما نمی‌خواهیم فرمانده سپاه پاسداران را با ژنرال‌های رژیم گذشته مقایسه کنیم و به تغییر و برکناری‌های مشابه برگردیم. اما آنچه که در تمام دنیا رسم است، اینست که کسی را که از فرماندهی نظامی برمی‌دارند، بهر حال از راس یک قدرت اجرایی بزرگی برکنارش می‌کنند، از روی سکوی بلندی پائینش می‌کنند. شما قبول کنید، که فرمانده سپاه پاسداران را که برای خودش یک قدرتی بود و در راس چند صد هزار نیروی مسلح قرار داشت و رئیس جمهور می‌خواست برای مملکت تعیین کند، حالا این فرمانده باید در دبیرخانه شورا بنشیند و به این و آن عضو شورا تلفن کند که فلان ساعت جلسه است، بیایند به جلسه و بعد هم صورت جلسه بنویسد و بایگانی کند. ما فکر نمی‌کنیم، این کارها و این نوع سمت‌ها به معنی نشستن در یک پست کلیدی باشد. حالا با توصیه و حکم هر کس می‌خواهد باشد! شما توجه کنید، که همین فرمانده برکنار شده سپاه پاسداران، تا آخرین روزهای فرماندهی‌اش، در مصاحبه‌های که با روزنامه سلام می‌کرد، می‌گفت که از سپاه بیرون نخواهد آمد، لباس سپاهی را از تنش بیرون نخواهد آورد، سپاه پاسداران خانه اوست و از این نوع حرف‌ها. همینجا به خاطر داشته باشید، که این مصاحبه‌های اخیر با روزنامه سلام، خودش یک شناسنامه کاملی است، از طرز اندیشه فرهنگی و دانش

* حجت الاسلام رازینی، رئیس دادگستری استان تهران، که جنجال محاکمه شهرداران را برپا کرده و حجت الاسلام نبیری سرپرست کمیته امداد امام خمینی، هر دو از وابستگان مستقیم مولفه اسلامی و عاملان مستقیم قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می‌باشند!

س: راه توده موانع موجود بر سر راه دولت خاتمی را به گونه‌ای دیگر مطرح کرده است، با این مضمون که «چهار موانعی بر سر راه تحولات اساسی در ایران وجود دارد؟». ظاهراً نشریه راه توده مسئله خاتمی را در پروسه انقلاب مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است، بنابراین، با این نگرش و ارزیابی، نگاهی می‌اندازیم به صحنه شطرنج سیاسی ایران و از یک ضد حرکت آغاز می‌کنیم. یعنی برکناری فرمانده سپاه پاسداران و برگمارش او به عضویت در شورای مصلحت نظام. برگمارش که رهبر انجام داده است. ما در مصاحبه گذشته، شاهد تاکید نشریه راه توده بر برکناری فرمانده سپاه پاسداران بودیم، که آنرا تحلیل کرده بود. اکنون می‌خواهیم از زبان شما بشنویم که برگمارش محسن رضائی به دبیری شورای مصلحت نظام، یک زنگ خطر برای آقای خاتمی است؟ در این شورا یک بلوک سیاسی در برابر خاتمی و تحت رهبری هاشمی رفسنجانی تشکیل می‌شود؟ این یک "تولیت برو" است که زیر سایه آقای رفسنجانی تشکیل می‌شود؟ آیا این برگمارش، به این معنی نیست که رهبر دارد پیاران خودش را در صحنه نگاه می‌دارد؟

ج: ارزیابی‌های ما از رویدادهای، همانطور که دفعه گذشته هم تاکید کردم، اینگونه نیست، که زیاد روی افراد حساب خاص بازکنیم. بنابراین و با چنین تعریف‌هایی که مثلاً این مقام چون به فلان پست رتت کوچک شد و یا بزرگ شد و یا فلان کس که این تصمیم را گرفت، به منظور مقابله بود و یا خلاف آن بود، چندان موافق نیستیم. چرا که فردا، این افراد ممکن است نوع دیگری جا بجا بشوند و یا نوع دیگری تصمیم بگیرند و آنوقت اگر سنجش تحولات وابسته به این افراد باشد، دوباره باید تحولات را نوع دیگری ارزیابی کرد و در نتیجه تفسیرهای ما متکی می‌شود، به این جابجائی‌ها. بنظر ما بطور عمده باید روند رویدادها را در نظر گرفت. ما باید ببینیم از انتخابات تا حالا سیر تحولات در ایران چگونه بوده است. ما شاهدیم که در عرصه فرهنگی و هنری تحولاتی شروع شده، البته این تحولات با مقاومت بسیار جدی نیروهای روبرو خواهد شد، که در تمام این سال‌ها اهرم‌های قدرت حکومتی را توانستند در اختیار بگیرند و نظرات و اندیشه‌های عقب مانده خودش را به جامعه تحمیل کنند. همین نیروها، توانستند کارهای منفی بسیاری در جامعه انجام بدهند. در عرصه اجرایی و اداری هم ما در این مدت چند ماه، شاهد آغاز برخی تحولات هستیم. خیلی از مدیران کل، معاونان و حتی روسای موثر را در وزارتخانه‌های مختلف کنار گذاشته‌اند، که اغلب آنها وابسته به بازار و حتی اعضا و وابستگان حزب مولفه اسلامی بوده‌اند. یعنی همان حزبی که در دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری شکستی سنگین را متحمل شد و علی‌القاعده، مانند یک حزب طرد شده و باخته، باید صحنه را ترک کند. شما اگر روزنامه‌های تهران را ورق بزنید، می‌بینید، که در طول هر هفته لیست بلندی از انتصابات و تغییرات در وزارتخانه‌ها، در مطبوعات چاپ می‌شود. این به حدی است که حتی روزنامه "رسالت"، بعنوان سخنگوی بازندگان انتخابات شدیداً معترض این امر شده است.

شهرداری های نواحی و شهرداران انتخابی مردم، که باید پاسخگوی مستقیم مردم هم باشند، در نواحی تحت مدیریت خود، شرکت های تعاونی مصرف مردمی را هم بوجود آورده و با شرکت خود مردم گسترش دهند. در اینجا البته ضربه بزرگی به شبکه عظیم توزیع مایحتاج عمومی مردم، که تحت سلطه بازار و تاجر بزرگ و بازاری های بزرگ است، وارد می آید. یعنی به پایگاه اساسی ارتجاع مذهبی و بازاری های جمع شده در حزب مؤتلفه اسلامی ضربه ای مهلک وارد می آید. چرا این شبکه برای بازار و شکست خوردگان انتخابات مهم است؟ اهمیت آنرا در فشاری جستجو کنید، که از این طریق و با هدایت مستقیم بازاری ها، اکنون با احتکار گوشت و مرغ و انواع دیگر مایحتاج عمومی به مردم وارد می آید. این توطئه با هدف ناتوان ساختن دولت، تشدید نارضایتی و ناامید ساختن مردم نسبت به توان دولت خاتمی برای تحولات و سرانجام، فراهم ساختن زمینه سرکوب جنبش مردم و روی کار آوردن همان دولتی انجام می شود، که اگر در انتخابات موفق شده بودند، روی کار می آوردند. خوب، اگر این مدل در شهرداری پیاده شود، فردا می توان همین سیستم را در مجتمع های قضایی برای تعیین هیات منصفه ها پیاده کرد و شکست خوردگان انتخابات را که همچنان این قوه را در اختیار دارند، با رای مستقیم مردم از کرسی قضاوت، که بنا حق بر آن تکیه زده اند پائین کشید. پس می بینید که چرا دستگاه قضایی و شکست خوردگان انتخابات مجلس و ریاست جمهوری هراسناک شده اند! کسانی که کوچکترین ارزش و اعتباری برای رای و نظر مردم قائل نیستند، نمی توانند ساکت بنشینند و اینطور به تله شورشانی شدن امور بیفتند! آنها پیش از آنکه کار از کار بگذرد، دست به پیشگیری زده اند و تلاش بسیار می کنند، تا نه تنها شهردار تهران را برکنار کنند، نه تنها جلوی انتخابی شدن شهرداران را بگیرند، بلکه حتی اگر بتوانند با حکم رهبر یک شهردار هم برای تهران تعیین کنند و بطور کلی جلوی کار را از بیخ بگیرند! همان سیستمی که در تلویزیون حاکم است! می بینید موانع تحولات چگونه زیر سایه جنجال ها پنهان می شود و ما در خارج از کشور نمی توانیم آن را بازشناخته و برای درهم کوبیدن آن به یاری مردم داخل کشور برویم؟

چه باید بکنیم؟ بنظر ما نه تنها این توطئه ها را باید افشا کرد، بلکه باید به صف ارتجاع و مخالفان تحولات یورش هم برد.

س: اتفاقا در پلاتفرم آقای خاتمی هم تاکید بر همین نکته، یعنی نهادینه کردن قانون وجود داشت و خیلی هم دقیق فرموله شده بود. اما برای من، حتی با توجه به همین ماجرای محاکمه شهرداران، این سوال مطرح است، که وقتی قانون و قوه قضائیه هماهنگ با اهداف دولت نیست، چگونه جمهوری اسلامی و یا آقای خاتمی می تواند به سمت قانونیت برود و حتی آنرا نهادینه کند؟ قوانین که فعلا در جهت اهداف برنامه آقای خاتمی نیست! ضمنا این ماجرای شهرداری که آنرا اینگونه تحلیل کردید، بنظر می رسد ابعاد سیاسی و جناحی جدی دارد و این محاکمه هم بر می گردد به نوعی نبرد در جمهوری اسلامی.

ج: با نظر آخر شما نه تنها موافقم، بلکه می خواهم تاکید کنم که این نبرد، از همان ابتدای پیروزی انقلاب بین طیف هائی، که به نمایندگی از اقشار و طبقات مختلف در حکومت شرکت داشتند، وجود داشته و همچنان هم دارد، که حزب ما آنرا "نبرد که بر که" نامید. اما درباره قانونیت که شما اشاره کردید، ظاهرا تلاش این است که این امر مهم را به یک درک توده ای تبدیل کنند و مردم را برای آن بسیج کنند. بنظر ما هم اگر چنین باشد و با موفقیت هم همراه شود، حرکتی بزرگ و تاریخی در ایران انجام شده است. یعنی درک از قانون و قانونیت را به پائین جامعه بردن. همین روزها آقای خاتمی سفری به اردبیل داشته و در "سرعین" هم به میان جوانان رفته است. او در جمع جوان ها اشاره به این امر کرده و از تمام جوان ها خواسته پیرامون دو سوال فکر کرده و نظرشان را به او بنویسند. یکی قانون و قانونیت در جامعه و دوم دفاع از استقلال مملکت. شما تصور کنید، جوانی که در این سال ها به بهانه های مختلف برایش محدودیت ایجاد می کردند و می کنند و حتی به بهانه آستین کوتاه پیراهن و یا بدحجابی توی سرش می زدند، حالا مورد خطاب رئیس جمهوری که به میانشان رفته، قرار گرفته و ازش خواسته شده که برای دو امر مهم مملکت نظر بدهد. ما با این شیوه های بسیج مردم برای تحولات نه تنها موافقیم، بلکه آن را یگانه راه ایجاد تحولات و مقابله با مخالفان داخلی و خارجی تحولات می دانیم. یعنی مسائل و مشکلات را به عمق جامعه بردن، مردم را سهیم کردن در تصمیمات. باید قاطعانه از این شیوه عمل دفاع کرد و مشوق و حامی هر دولتی بود که در این جهت گام بردارد.

س: وقتی شما اینگونه مسائل ایران را تحلیل می کنید، اینطور می تواند تلقی شود، که یک انقلاب پوپولیستی دارد تبدیل می شود به انقلاب توده ای ها. آیا چنین تلقی پیش نمی آید؟

ج: نه! ما اینطور نمی بینیم. اولاً وقتی شما اصطلاح "توده ای ها" را به کار می برید، می تواند اینطور تبلیغ و استنباط شود که حزب توده ایران دارد در داخل کشور انقلاب می کند! با این تبلیغ، ارتجاع و مخالفان تحولات اساسی، چه در داخل و چه از خارج از کشور، همیشه به خیزش های مردمی میهن ما، ضربات مهلکی زده اند. نباید اینطور شود، که اگر احتمالا آقای خاتمی موفق شد گام هائی در جهت درست بردارد، زیر رگبار همین تبلیغاتی که اشاره کردم

نظامی و بینش اجتماعی این فرمانده سابق، که حالا می خواهد، بقول خودش کار فرهنگی هم بکند. در واقع این مصاحبه ها، نه تنها موجب اعتراف صریح فرماندهان سپاه در دخالت در امر انتخابات به سود ناطق نوری شد، بلکه دست خالی فرهنگی و سیاسی او را هم خوب باز کرد! البته به خاطر داشته باشید، که تغییرات در فرماندهی نیروهای نظامی و بویژه سپاه پاسداران که فرماندهانش متهم هستند به دخالت و توطئه در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، در این سطح باقی نمانده و قطعا در آینده نیز باقی نخواهد ماند و حتی سریعاً توسعه خواهد یافت. ما بارها نوشته و در مصاحبه قبلی هم که با هم داشتیم، تاکید کردیم، که بدنه نیروهای مسلح و سپاه پاسداران، براساس آرائی که به خاتمی داده اند، دیگر فرماندهان کنونی خودشان را قبول ندارند و حکومت هم هیچ چاره ای جز تسلیم در برابر خواست این بدنه ندارد. جمعی از فرماندهان آلوده به نان و بنده بستان بازار و حزب "مؤتلفه اسلامی" هستند و این امر در سپاه وسیعاً افشاء شده است. بنابراین ارزیابی، اگر بقول شما، رهبر جمهوری اسلامی هم بخواند این مهره ها و فرماندهان طرد شده را زیر پروبال خودش نگهدارد، عملاً در برابر بدنه سپاه قرار گرفته و به موقعیت خودش بیش از پیش در میان این نیروها لطمه وارد می آورد. فرماندهان سپاه هنوز، براساس سنتی که از زمان پایه گذاری سپاه پاسداران باقی است، با ابراز تمایل فرماندهان زیردست انتخاب می شوند و فرمانده کل هم با ابراز تمایل شورای فرماندهان، که از نظر ما این خودش یک سنت مثبتی است و این را باید همینجا و با صراحت گفت. از جمله دلایل عدم رشد اندیشه های کودتائی در سپاه پاسداران همین نکته است. البته این فرمانده در نهایت باید حکم و موافقت رهبر جمهوری اسلامی را هم داشته باشد، اما اینطور نیست، که او بدون در نظر گرفتن تمایل فرماندهان، یک فرمانده برای واحدهای سه گانه و فرماندهی کل سپاه منصوب کند! در نتیجه برگزینی فرمانده سپاه پاسداران و برگماری فرمانده جدید برای این سپاه، با موافقت و تمایل و خواست بقیه فرماندهان هم بوده و به همین ترتیب باید قبول کرد که این ابراز تمایل تا رده های پائین فرماندهی در سپاه پاسداران جریان داشته و دارد!

*** کاشفان "طرد ولایت فقیه" و یا "جامعه منهای ولایت فقیه" از نظرات صریح حزب توده ایران در این باره که در اوج اقتدار جمهوری اسلامی و آیت الله خمینی رسماً اعلام شد، بی اطلاعند!**

س: به این ترتیب سمت تحولات در جهت بدنه ارگان هاست؟

ج: ما امیدواریم جهت اصلی تحولات، به طرف عمومی تر شدن تصمیمات، سهم داشتن مستقیم مردم در تصمیمات و یا همان اندیشه ای باشد که از همان ابتدای انقلاب آیت الله طالقانی مطرح کرد و آقای خاتمی هم برنامه خودش را بر آن اساس اعلام داشت، یعنی شورشانی شدن تصمیمات. تنها نباید امیدوار بود که این روند شروع شود، بلکه باید کمک کرد، که چنین بشود. با این تعبیر، بدنه ارگان ها نیز باید در سرنوشت ارگانی که در آن هستند، سهم داشته باشند. همینجا اجازه بدهید مسئله شهرداری تهران و جنجال اخیری را که دادگستری تهران راه انداخته مطرح کنیم. البته می دانید که دستگاه قضایی کشور در تیول بازار و مؤتلفه اسلامی و ارتجاع مذهبی است.

ماجرای واقعی شهرداری را باید در طرحی جستجو کرد، که برای انتخابی شدن شهرداران نواحی ۱۲ گانه تهران و رفتن به سوی انتخابات شوراهای محلی در دست تهیه است. اینکه در جمهوری اسلامی فساد و رشوه گیری و رشوه خواری همه گیر شد، هیچ جای تردید و شک نیست و شهرداری هم بخشی از همین دستگاه حکومتی آلوده است. وقتی مافیای اقتصادی جامعه را در قبضه قدرت خود گرفته و دلالی و فرهنگ پول پرستی و پول سازی رایج ترین فرهنگ است، چگونه فساد و رشوه خواری در تمام دستگاه حکومتی نتواند همگانی شود؟ بنابراین، بحث بر سر تخلفات مالی در شهرداری نیست، بلکه بحث بر سر ریشه های سیاسی این ماجرا و موانع داخلی است که بر سر راه تحولات در داخل کشور بوجود می آورند. چرا که اگر قرار بر دزد بگیری و مبارزه با نوکیسه ها و رشوه خوارها بود، باید در درجه اول سراغ همان بنیاد باصطلاح مستضعفان می رفتند که یک قلم پرونده ۱۲۳ میلیارد تومانی اش هنوز بسته نشده است. باید سراغ پرونده معاملات اسلحه در خارج از کشور می رفتند، که با انواع قتل و جنایات و زدوبندهای سیاسی هم همراه است! پس ماجرا چیز دیگری است! ماجرا همان طرح انتخابی شدن شهرداران نواحی ۱۲ گانه و انتخابی بودن شهردار تهران و لابد بعد از آن هم اجرای همین برنامه در سراسر ایران است. ماجرا فلج کردن تلاش هائی است که برای اعلام فعالیت حزب کارگزاران در جریان است. شما تصور کنید، که مردم خودشان، و بعنوان اولین قدم برای رفتن به سوی شورشانی شدن امور شهری و خدماتی خود، شهردار برای نواحی خودشان تعیین کنند و شهردار تهران هم با رای مستقیم مردم انتخاب شود. و باز هم تصور کنید که در چنین انتخابی شهردار کنونی تهران با چند میلیون رای مستقیم مردم سر جایش بنشینند. آنوقت تکلیف دست های پشت پرده برای حکومت چیست؟ اگر شهردار تهران چند رئیس کنونی مجلس اسلامی رای بیاورد، آقایان چه باید بکنند؟ حالا به این طرح، که ظاهراً همچنان مطرح است و دولت سرگرم تهیه لایحه آن می باشد، این طرح را هم اضافه کنید، که همین

قرار بگیرد. اما اگر منظور شما این باشد، که تحولات را با بسیج توده‌ها باید پیش برد، این نظر درستی است و ما هم با آن موافقیم. توده‌ای‌ها هم بخشی از توده‌های مردم هستند! همین قدرت و آگاهی توده‌ای مردم بود، که نتیجه انتخابات اخیر زیست جمهوری را تعیین کرد و همین انتخابات هم نشان داد، که آگاهی مردم و بسیج آنها چه قدرت عظیمی است. تحولات را می‌توان متکی به این قدرت گام به گام پیش برد، اگر کارشکنی‌های داخلی و خارجی موثر واقع نشود. این اگر خیلی خیلی بزرگی است، که در برابر ملت ایران قرار دارد.

* اجازه بدهید، یکبارهم از زبان ما، سرگذشت پرحادثه سال‌های پس از پیروزی انقلاب به گوش ایرانی‌ها برسد، تا بدانند حزب توده ایران چگونه سر خود را داد، تا انقلاب برباد نرود!

س: وقتی اشاره می‌کنیم به انقلاب پوپولیستی و توده‌ای‌ها و مردمی ج: توده‌ها، نه توده‌ای‌ها!

س: بله، مردم. بهر حال انقلاب ایران، یک انقلاب پوپولیستی بود، از دیدگاه بسیاری از تحلیلگران. عده‌ای آنرا توطئه ارزیابی کرده‌اند، عده‌ای می‌گویند کودتا بود. بهر حال، همین برداشت‌ها در مورد سیستم اقتصادی جمهوری اسلامی هم وجود دارد. بسیاری براین عقیده‌اند که اقتصاد جمهوری اسلامی هم یک اقتصاد پوپولیستی بود و بعد هم اقتصاد جنگی و بعد از آن هم قدرت بنیادهایی که شما هم در تحلیل خودتان از وضع کنونی جمهوری اسلامی، به نقش آنها اشاره می‌کنید. حالا سوال اینست که برخوردی که آقای خاتمی با این اقتصاد متکی به بنیادها و نهادهای قدرت اقتصادی خارج از اختیار دولت باید داشته باشد، چیست؟ او با این مراکز قدرت چگونه باید برخورد کند؟ از یک طرف با مافیاتی که این بنیادها و نهادهای قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار دارند باید برخورد بکند و از طرف دیگر طبقه بهره‌مند از این بنیادها، چه برخوردی با دولتی که بخواهد قلمرو آنها را محدود کند، خواهد داشت؟

ج: ببینید، آقای خدابخشیان! این جنجال‌هایی که درباره اقتصاد بعد از انقلاب می‌کنند درست نیست. نه اقتصاد جمهوری اسلامی، بعد از انقلاب سوسیالیستی بود و نه کوبنی که برای مبارزه با محتکران، بخصوص در دوران جنگ و بحران اقتصادی و چپاولی که همین تجار بزرگ در جمهوری اسلامی راه انداخته بودند و همچنان هم ادامه دارد، به معنای کمونیست بود. این حرف‌ها، همگی بخشی از همان کارزار تبلیغاتی است که همیشه برای جلوگیری از تحولات در ایران براه انداخته و باز هم خواهند انداخت. اقتصاد جمهوری اسلامی، در آن سال‌های اول تقویت بخش دولتی و بخش تعاونی در برابر بخش خصوصی بود. شما می‌دانید که بخش دولتی در زمان رژیم گذشته هم وجود داشت، مانند شبکه راه آهن دولتی، پست، هواپیمایی، برق و امثال اینها، البته این بخش در ابتدای جمهوری اسلامی مقداری گسترش یافت و تلاش شد که عرصه‌های کلیدی اقتصاد دست دولت باشد، که این تلاش، هم بدلیل کارشکنی سرمایه‌داری تجاری که خواهان برتری خود بر بخش تولیدی بود و هم بدلیل انحصارطلبی حکومت در عرصه سیاسی، سرگردانی در تعیین جهت عرصه اقتصادی، ناتوانی مدیریت و یک سلسله عوامل دیگر، که بموقع آن می‌توان درباره همه آنها صحبت کرد، نتوانست به موفقیت دست یابد. بسیاری از کارخانه‌های بزرگ بخش خصوصی رژیم گذشته که دولت آنها را مصادره کرده بود، به مجموعه همین دلائل و تنگناهای ناشی از جنگ و تحریم اقتصادی نه سود، بلکه ضرر هم دادند. در بخش تعاونی هم، تنگ نظری‌های مذهبی، دخالت مساجد محل و هیات‌های مذهبی همین محلات و مساجد در این امر و سرانجام وصل کردن این تعاونی‌ها به شبکه توزیع بازار، عملاً مانع گسترش و پا گرفتن آنها شدند و حتی خود همین تعاونی‌ها، مرکز معاملات زیر میزی شدند و مساجد هم دستشان آلوده همین معاملات شد. همین وضع در کارخانه‌ها و شرکت‌ها نیز بوجود آمد، منتی به آنها، انجمن‌های اسلامی نقش مساجد و هیات‌های مذهبی محلات را ایفاء کردند. بنابراین می‌بینید که بازار و بازاری‌ها و تجار بزرگ که سهم عمده را از انقلاب می‌خواستند و خود را صاحب انقلاب می‌دانستند، چگونه از همان ابتدا مانع هر نوع تحول مردمی و منطقی در ایران بوده‌اند، حالا هم که بزرگ‌ترین نقش را در حکومت دارند. شما حتماً باید بخاطر داشته باشید، که همین آقای عسکروالادی، دبیرکل حزب موفتلفه اسلامی، در ابتدای جمهوری اسلامی وزیر بازرگانی بود و در واقع نقش نماینده تجار و بازاری‌ها را در دولت برعهده داشت و یکی از مخالفان سرسخت بخش دولتی و تعاونی اقتصاد و مدافع آزاد بودن تجارت خارجی، همین ایشان بود، که هنوز هم هست. ایشان به شهادت مطالبی که در آستانه انتخابات مجلس پنجم و در مخالفت با هر نوع سرپیچی دولت رفسنجانی از برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی، در روزنامه رسالت نوشته، حتی طرفدار واگذاری نفت به بخش خصوصی برای تبدیل آن به یکی از عرصه‌های تجارت خارجی بخش خصوصی است و با تولید صنعتی مخالف است. ما این مطالب و نقطه نظرات او و دیگر همکاران و همفکرانش، نظیر مهندس مرتضی نبوی و مهندس باهنر را در جریان کارزار افشای نقش بازار و موفتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی، در شماره‌های

پیش از انتخابات مجلس پنجم، بطور مفصل منتشر کرده و بررسی کرده‌ایم. شونندگان شما می‌توانند به این شماره‌های راه توده مراجعه کنند! واقعاً تاریخ این دوره از کارشکنی‌های بازاری‌ها و روحانیون طرفدار آنها در بازداشتن چرخ صنعت و تولید در ایران خواندنی است. نامه‌های متعدد و تهدیدآمیزی در همین موارد از سوی آیت‌الله‌های قدرتمندی نظیر گلپایگانی و مرعشی، خطاب به آیت‌الله خمینی و مجلس و دولت وجود دارد، که همگی به تحریک همین بازاری‌ها و سران حزب موفتلفه اسلامی که حالا خودشان را مدافع ولایت مطلقه فقیه معرفی می‌کنند، تهنیه شده و فتواها و نظرات آیت‌الله خمینی را بعنوان غیر شرعی و مخالف فقه و سنت بودن رد کرده‌اند. بدین ترتیب مخالفت با قانون اساسی، نه تنها در عرصه سیاسی و آزادی‌ها، بلکه در عرصه اقتصادی هم با مخالفت و کارشکنی‌های بازار و سرمایه‌داری تجاری شروع شد. جنگ در این مورد کمک بزرگی به این کارشکنی‌های بازار و روحانیون وابسته به بازار کرد. خود این جنگ هم برای همین منظور، یعنی تضعیف قدرت مالی ایران و جلوگیری از تثبیت دست‌آوردهای انقلاب، که آزادی‌ها در راس آنها بود، شروع شد، که البته در نظر داشتند، اگر توانستند پس از آن یورش ناگهانی به خاک ایران، کارهای دیگری هم بکنند و احتمالاً دولتی دست نشانده‌ای را هم در ایران بوجود بیاورند. اینها واقعاً بخش‌های مهمی از سرگذشت مملکت ما در دو دهه اخیر است، که ما تصور می‌کنیم، بد نباشد، که شونندگان شما، یکبار هم این سرگذشت را از زبان ما بشنوند. اینها واقعاً نکاتی است، که اگر مایل باشید می‌توانیم یکبار درباره آنها صحبت کنیم. مثلاً پیرامون اطلاعاتی که درباره نعل و انفالات نظامی و سیاسی در کشورهای همسایه ایران مثل عراق و ترکیه و شیخ نشین‌ها و بقیه وجود داشته و همین حالا هم به نوعی وجود دارد و همگی آنها تاثیر مستقیم بر تقویت موقعیت ارتجاع، زدوبندچی‌های با خارج، مخالفان آزادی‌ها در جمهوری اسلامی داشته و دارد. برخی از آنها واقعاً ماجراجوئی‌هایی بوده که دست کمی از ماجراجوئی‌های چپ‌روها در داخل کشور نداشته‌اند. مثلاً اخیراً کتابی در ایران منتشر شده بنام ارتش تاریکی. در این کتاب که ظاهراً توسط یکی از افسران سلطنت طلب، که گویا در ایران بدام افتاده، نوشته شده و با نام ب. کیا در ایران منتشر شده، اطلاعاتی وجود دارد درباره ارتش رهایی بخشی که ارتشبد "آریانا" تشکیل داده بود و در پاریس و ترکیه عده‌ای را نه تنها دور خودش جمع کرده بود، بلکه جمعی را هم برای مدتی به کوه‌های کردستان فرستاده بودند. اطلاع از سرگذشت جمهوری اسلامی و آن مجموعه‌ای که موجب شد، انقلاب ایران به این سیر قهقرانی بیفتد، بدون درنظر گرفتن موانع خارجی تحولات در ایران، در کنار موانع داخلی این تحولات ناممکن است. اکنون هم به نوع دیگری این مسائل ادامه دارد.

اما، بازگردیم به آن سیستم اقتصادی که در ارتباط با جمهوری اسلامی شما به آن اشاره کردید. ما نمی‌توانیم درباره اقتصاد ایران صحبت کنیم و عوارض و عواقب جنگ با عراق را درنظر نگیریم. پس از پایان جنگ، که سران جمهوری اسلامی واقعاً تا آخرین لحظه جنون آسا به آن ادامه دادند، کشوری به تمام معنی ورشکسته روی دست مردم ایران مانده بود. همه چیز بر باد رفته بود. علی‌القاعده، مستکران ادامه جنگ و آن ماجراجوئی‌ها، که به قیمتی تاریخی برای ایران تمام شد، نه تنها باید کنار گذاشته می‌شدند، بلکه باید در یک دادگاه ویژه منتخب مردم، به همه این مسائل، سیاست‌ها و محرکان و مشوقان آن رسیدگی می‌شد، که چنین نشد. دولت دو راه در پیش رو داشت. یا باید حقیقت را به مردم می‌گفت و با بسیج مردم و حتی توزیع اوراق کسک مردمی، می‌رفت بطرف بازسازی کشور و یا نباید دست به دامن همان کشورهایی می‌شد که جنگ را دامن زده و آتش بیار آن بودند. سران جمهوری اسلامی اهل راه حل اول نبودند، زیرا می‌دانستند که در آن صورت حاکمان باید اشتباهات عظیم و تاریخی خود را نه تنها بپذیرند، بلکه باید خود را برای پس دادن یک حساب بزرگ به ملت ایران آماده کنند. برای حساب پس گرفتن از کسانی که هیچ توصیه‌ای را برای پایان دادن به جنگ طعن ۸ سال قبول نکرده بودند، مدعیان بسیاری وجود داشت. * به این ترتیب سران جمهوری اسلامی و همانها که مستکر ادامه جنگ بودند، رفتند سراغ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و برای گرفتن وام، همان تعهداتی را بپذیرفتند، که همه کشورهای جهان سوم و حتی کشوری مثل روسیه پذیرفته‌اند. برنامه اقتصادی تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی این بانک و این صندوق بدین ترتیب به ایران تمیل شد و کشور رفت زیر بار یک قرض چند ده میلیاردی. حکومت حتی همین پول را هم بدلیل فضای بسته سیاسی و ساختاری که با هرگونه فاش‌گویی و سهم کردن مردم در سرنوشتی که برایشان رقم زده بودند، بیگانه بود، به خونی تبدیل شد، که نه بجای تزریق به بدنه اقتصاد ورشکسته کشور، بلکه تزریق شد به بازار و به تن تجار بزرگ و نوکیسه‌های دولتی، که از کنار دلالی تسلیحات نظامی و انواع احتکارها، در طول جنگ فربه شده بودند. مافیای اقتصادی و سیاسی در کنار این برنامه تعدیل، همانطور رشد کرد که در مکزیک و دیگر کشورهای آمریکای لاتین و حتی مسکو رشد کرده است. خصوصی‌سازی ابعادی در حد غارت همه جانبه مملکت به خود گرفت. حتی بخش‌های دولتی که در زمان رژیم گذشته هم در اختیار دولت بود، مثل پست و هواپیمایی هم در اختیار بخش خصوصی، و در واقع مافیای اقتصادی-سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی قرار گرفت. حتی راه ملی ایران را هم دو قسمت کردند و یک بخش آنرا در اختیار باصطلاح بخش خصوصی گذاشتند و اگر از بیم شورش مردم نبود، این برنامه همچنان می‌رفت تا ایران را کاملاً تبدیل به یکی از

و مبارزه با نوکیسه‌ها، مبارزه را با عاملین مستقیم اجرای برنامه‌های اقتصادی و سیاسی ۱۵-۱۰ سال اخیر را شروع کنید. حساب اصلی را به مردم ایران، کسان دیگری باید پس بدهند، که همچنان در مقامات کلیدی نشسته‌اند! نه فلان کارمند و مجری!

شما می‌دانید، که همین برنامه تعدیل اقتصادی، در کشورهای دست دوم اروپایی، مانند اسپانیا، پرتغال، یونان، به نسبت کشورهای مثل آلمان و فرانسه عرض می‌کنم، در این کشورها نیز برنامه تعدیل اقتصادی و برنامه دیکته شده بانک جهانی، تحت عنوان "لیبرالسم اقتصادی" پیش برده می‌شود. مافیای اقتصادی و سیاسی، بدین ترتیب در ایران اختصاصی نیست، این نتیجه مستقیم این برنامه است، همچنان که در مسکو و روسیه هست. شما حتما شنیده‌اید، که همین روزها، یلتسین هم مجبور شده، در نقطه‌ای که از تلویزیون کرده، رسماً بگوید، که مملکت را مافیا اداره می‌کند! یعنی خود او هم نوکر و کارگزار این مافیاست. در اکثریت مطلق کشورهای امریکای لاتین هم، اکنون وضع به همین‌گونه است. در این سیستم، بخش دولتی روز به روز کوچکتر و محدودتر شده و حمایت دولت از مردم محدود و محدودتر شده و در عوض بخش خصوصی روز به روز پر قدرت تر شده و در واقع یک دولت سایه بسیار پر قدرت تشکیل داده که دولت رسمی نیز تابع آنست. همین دولت سایه را، در ایران بنیاد مستضعفان و گروه‌های فشار اقتصادی و سیاسی تحت کنترل مافیای مالی-سیاسی مولفه و روحانیت مبارز تهران تشکیل داده‌اند. وقتی از گروه‌های فشار سیاسی، بگرویندهایی که از روی سر ارگان‌های رسمی انجام می‌شود، نقدینگی عظیم بخش خصوصی، شبکه ارز خارجی، حمله به سینماها، کتاب فروشی‌ها، آدم ربائی‌ها، ترورها و انواع این نوع حوادث در جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، به همین حکومت پر قدرت "سایه" باید توجه داشته باشیم!

بنابراین آنچه که در ایران می‌گذرد یک وضع انحصاری نیست، گرچه بافت مذهبی حکومت و شرایط ویژه ایران از انقلاب بیرون آمده بر این ساختار تأثیرهایی گذاشته است. بعد از قبول برنامه تعدیل اقتصادی، خصوصی سازی واقعا لجام گسیخته، که فامیل بازی هم بر آن اضافه شد، کمر ایران را بیش از پیش شکست. فساد و دزدی و رشوه خوری و بالاخره همه آنچه که امروز گریبان ایران را گرفته، از درون همین خصوصی سازی، و تعدیل اقتصادی و وام‌های بانک جهانی که به ایران سرازیر شد و فارغ از هر نوع نظارت مطبوعات و مردم به جیب غارتگران رفت، بیرون آمد. خصوصی سازی ابعادی چنان وسیع و شتابزده به خودش گرفت، که باور کردنی نیست. حتی بخش‌هایی که در رژیم گذشته هم تحت مدیریت دولت بود، در جمهوری اسلامی به بخش خصوصی و بازاری‌ها و روحانیون وابسته به بازار و نوکیسه‌های رشد کرده در دستگاه دولتی، واگذار شد؛ مثل راه آهن ملی ایران و پست، معادن؛ سوسیدها حذف شد و مردم بی پناه رها شدند، و این یعنی قانون جنگل، مثل همان امریکایی که شما هم ساکن و مقیم آن هستید. هر کس توانست، به هر شکل و نحوی زنده بماند، مانده است و در غیر اینصورت ضعیف باید بمیرد و قوی باید بماند! ۳۵ میلیون امریکایی فاقد بیمه‌های درمانی، که همین دولت آقای کلینتون با شعارهای فریبنده درباره پایان بخشیدن به آن از مردم رای گرفت و به کاخ سفید رفت، مشمول همین قانون است! سال‌های اجرای تعدیل اقتصادی، سال‌های پا گرفتن و تشدید فساد قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و فساد حکومتی است. * در همین دوران، حتی بسیاری از کارگزاران حکومتی در زمان حیات آیت الله خمینی نیز خانه نشین شدند و حتی برخی از آنها به زندان افتادند! این خودش یک کودتای خونین دیگری بود در جمهوری اسلامی، که راه را برای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی هموار کرد. بازار و بازاریهای حکومتی، که حالا با حقه بازی شانه خودشان را می‌خواهند از زیر بار این فاجعه بیرون کشیده و خودشان را منتقد دولت جا بزنند، در واقع حامی جدی و شریک مستقیم این فاجعه بوده و هستند. آنها ایران را یک مرکز بزرگ تجاری تصور کرده‌اند و مصمم هستند به این هدف خودشان برسند.

س: خوب، آقای خاتمی چگونه می‌خواهد با این قدرت مبارزه کند؟ با بازاری که نقش لجستیک ملاتاریا را داشته، چگونه می‌خواهد بچنگند؟ با کدام ابزارهای قانونی؟ با کدام قانون می‌خواهد این مبارزه را پیش ببرد؟

ج: ببینید! شما هیچ قانونی را سراغ دارید، که مثلاً هزار سال در یک کشوری حاکم باشد؟ خوب، قوانین هم تابع توازن نیروهای اجتماعی، تحولات، انقلاب‌ها، خیزش‌ها، قیام‌ها و نیازهای روز جامعه است. در مملکت ما هم وضع به همین گونه است. این قانون است که خودش را باید با خواست مردم تطبیق بدهد. درست این است، که بگوئیم، خواست مردم باید جنبه قانونی پیدا بکند.

فلاکت بارترین کشورهای امریکای لاتین کند. مافیای اقتصادی، نان مردم را از گلزشان بیرون کشید. کار به آنجا کشید که مردم پاره‌پاره در اسلام شهر، که دیگر کارد به استخوانشان رسیده بود، به استقبال مرگ رفتند و در اعتراض به افزایش قیمت اتوبوس شهری به خیابان‌ها ریختند و از اینکه به گلوله بسته شوند به خودشان ترس راه ندادند. به این ترتیب باید با صراحت گفت، که برنامه "تعدیل اقتصادی" و خصوصی سازی لجام گسیخته فصل دوم آن فاجعه‌ایست در جمهوری اسلامی، که فصل اول آن جنگ است! در همین دوران است، که بزرگ ترین دلالی ارز خارجی در ایران راه افتاد و خزانه مملکت را بازار و مافیای اقتصادی غارت کردند. توقف در ادامه برنامه تعدیل اقتصادی، از همین دوران، یعنی پس از شورش مردم اسلام شهر، شروع شد، که مشخص‌ترین نشانه آن، کنترل بازار آزاد ارز خارجی در داخل کشور و کنترل بازرگانی خارجی بود. شکاف در دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی از اینجا شکل گرفت که تا پایان انتخابات اخیر ریاست جمهوری ادامه یافت.

س: به این ترتیب، در اینجا یک طبقه جدید شکل گرفت؟

ج: خیر! این طبقه وجود داشت، فقط این وام‌ها و مناسبات خارجی وابسته به آن، آنها را بیشتر تقویت سیاسی کرد.

س: جناح مغز آبی‌های آقای رفسنجانی، یعنی نوربخش، عادل، زنگنه، بانکی که برنامه‌های صنایع بین المللی پول را پیاده می‌کردند در دولت رفسنجانی یا جمهوری دوم، در حقیقت به نوعی همسویی و همکاری با بازاری‌ها داشتند و یا نفوذ دست راستی‌ها و بازاری‌ها موجب شد، تا اینها این برنامه را اجباراً انجام دهند؟

ج: ببینید! آنها یک ائتلاف با هم انجام دادند.

*** نپرسید، خاتمی چگونه می‌تواند از سد موانع بگذرد، کمک کنید که جنبش و خاتمی از این سد‌ها بگذرند! اینست آن سیاست درستی که مهاجرت و طرفداران تحولات در داخل و خارج از کشور باید آنرا پیگیری کنند.**

س: یعنی چپی‌ها را کنار گذاشتند

ج: بله! آنها یک ائتلاف انجام دادند با بازار، یعنی با "مولفه اسلامی" که همین آقایان عسکراولادی، بادامچیان، مرتضی نبوی، پرورش، حاج امانی، اسدالله لاجوردی، میرسلیم، باهنر، خاموشی و عده دیگری، رهبران آن هستند. با این حزب، یک دولت ائتلافی تشکیل شد. البته، حتی تا آستانه انتخابات مجلس پنجم هم پنهان می‌کردند، که این "مولفه اسلامی" یک حزب سراسری است، که در جمهوری اسلامی، به رغم ممنوعیت فعالیت همه احزاب دیگر، فعالیت می‌کند، کنگره می‌گذارد، پلنوم می‌گذارد و دم و دستگاه گسترده رهبری دارد و در تمام شهرها و شهرستان‌های ایران هم نماینده و دفتر نمایندگی دارد و سازمان‌های پر قدرت وابسته ای نظیر انجمن‌های صنفی بازار، دانشگاه‌ها، شعبه روحانیون و اتاق پر قدرت بازرگانی و صنایع را در اختیار دارد. در همه این دوران، همین آقایان، در حالیکه مانع هر نوع فعالیت سیاسی دیگران بودند و هریلانی که خواستند بر سر زندانیان سیاسی ایران، در زندان‌های ایران آوردند، می‌گفتند "حزب فقط حزب الله" در کنار این حزب، جامعه روحانیت مبارز تهران، بعنوان نزدیک ترین متحد آنها وجود داشت و دارد، که آنهم در حقیقت یک حزب حکومتی است که همه رهبران و وابستگان مستقیم به آن روحانیونی هستند، که در جمع آنها امثال "آیت الله شیخ خزعلی" حضور دارد، که گفته می‌شود، از گردانندگان اصلی مافیای حجتیه است. از طریق همین جامعه، مدارس مذهبی، حوزه علمیه قم، دادگاه ویژه روحانیت، شورای ائمه جمعه و جماعات، جامعه و عاظم، نمایندگان ولی فقیه در سراسر ایران، تولیت آستان قدس رضوی و انواع تشکلهای سیاسی-مذهبی دیگر تحت کنترل بوده و هست. جامعه روحانیت مبارز تهران هم، همانطور که در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دیدیم، متحد جدی حزب مولفه اسلامی و بازار است. البته نباید تصور کرد، که همه در این جامعه دارای گرایش‌های یکدست هستند، اما در مجموع خود، گرایش حجتیه، ارتجاع مذهبی و اتحاد با مولفه بر دیگر گرایش‌ها برتری دارد. این جامعه هم برای خود، دم و دستگاه رهبری، دبیرکل، سخنگو و کمیته مرکزی و بقیه زیرساخت‌های یک حزب سیاسی را دارد. در واقع دولت ائتلافی رفسنجانی، مرکز از این مجموعه بود، با اضافه عده‌ای کارگزار تحصیل کرده امریکا، که برنامه تعدیل اقتصادی را پیش بردند و طبعا عوارض خانمان برانداز این سیاست نیز مانند سیاست ادامه جنگ، به حساب همه آنها باید نوشته شود. وقتی حالا، از طبقه نوکیسه سخن می‌گویند و یا حقه بازی و معرکه محاکمه رشوه خواران شهرداری را تشکیل می‌دهند، باید پرسید، اینها عوارض کدام برنامه اقتصادی و سیاسی است؟ بجای محاکمه

یعنی فردی که خود باید سرنجام بعثت این قتل عام، در یک دادگاه عمومی محاکمه شده و به مجازات برسد!

ما بعنوان مهاجرین سیاسی وظیفه نداریم، حداقل به خون خواهی مشتی ایرانی بی گناه، که به جرم دفاع از انقلاب، از آزادی و دفاع از میهنشان قتل عام شدند، مسائل را اینگونه ببینیم و افشاگری و آگاهی مردم را کامل کنیم؟ همین غفلت از مسائل داخل کشور و نداشتن سیاست درست در ارتباط با اوضاع ایران نیست، که فرصت می دهد تا یک جنایتکار، متکی به بی خبری ما، و به امید پنهان ماندن پشت فراموشکاری عمومی رئیس دادگستری مملکتمان باشد؟ باید فشار آورد تا در همان مجلس اسلامی که او می خواهد همراه شهردار تهران ظاهر شود، یک نماینده با غیرت از جایش بلند شده و درباره این جنایت از او سوال کند. البته ما فکر می کنیم یکی از دلایل عدم حضور او در مجلس همین فرار از علنی شدن و چاپ عکسش در مطبوعات و شناخته شدنش توسط زندانیان و خانواده های آنها باشد! جالب است! ما اطلاع داریم که رازینی حتی لباس روحانیت را هم از تنش درآورده و با کت و شلوار در محل کارش حاضر می شود تا بلکه کسی او را به یاد نیآورد. ضمناً او یکی از چند مهره تعیین کننده ایست که در توطئه برکناری آیت الله منتظری نقش داشته است! شنوندگان شما، تا حالا به این مسائل هم توجه کرده اند؟ اصلاً با ایران اینگونه آشنا هستند؟ ضعف در ایران شناسی امروز، در همین نکات نهفته نیست!

س: فرهنگ پول باوری!

ج: بله همین! تعدیل اقتصادی یعنی این! شما آن نامه آقای دولت آبادی خطاب به محمد خاتمی را بدقت مطالعه کنید، ببینید همین نکات با چه ظرافت ادبی مطرح شده است. شما نامه شورای انقلابی هنرمندان، خطاب به خاتمی را که "راه توده" در شماره ۶۴ آنرا منتشر کرده و ظاهراً برای نشریات پرتیراژ خارج از کشور، و طرفداران خارج از کشور تعدیل اقتصادی، جاذبه ای نداشته تا آنرا منتشر کنند، بخوانید. همین نکات را بازگو می کند. اجازه بدهید این چند خط تکانه دهنده را از این نامه شورای انقلابی هنرمندان داخل کشور را به نقل از نشریه "مبین" داخل کشور برایتان بخوانم. می نویسند: «... دو دهه گذشته نشان داده که جناح های حاکم بر کشور، که عمدتاً به نحوی در مشارکت امور سیاسی و تقسیم قدرت با کاست اجتماعی روحانیت به اتفاق نظر رسیده اند، پیش از آنکه به منافع و راهبردهای میهن و ملت و حتی آئینشان بیاندیشند، دل نگران آینده منافع و سود خودشان هستند. اینان بیش از خدا و انقلاب، دلوپس سهمشان از غنائم جهادهائی هستند که دیگران بار سنگین آنرا بردوش برده و در جریان انجام تکلیف مقدسشان جان داده اند و یا سلامشان را برای همیشه نثار کرده اند. در این میان نیز ده ها میلیون انسان شریف و زحمتکش برای ابد شانس داشتن کلیه ای و آشیانه ای را از دست داده اند و اگر بر خیل عظیم این مالکان گمنام و لگد مال شده انقلاب، میلیون ها دل شکسته و روح دردمند را هم بیافزاییم، ابعاد ستمی که بر این ملت رفته شکلی فاجعه بار می یابد.»

س: شما تصور می کنید آقای خاتمی با آن برنامه ای که دارد، موفق خواهد شد این مافیای را درهم بشکند و مسیر کنونی جمهوری اسلامی را تغییر بدهد؟

ج: ما گوشش کنیم که اینطور بشود! برای آنکه بدانیم این مافیای سیاسی-اقتصادی وابسته به بازار و مولفه اسلامی در ایران چه می کند، شما در همین شماره آخر راه توده خوانده اید و یا می خوانید که آقای میرسلیم قبل از اینکه از وزارت ارشاد اسلامی کنار گذاشته شود، طی یک چک ۵۰ میلیون دلار را در اختیار آقای احمد توکل، همپالکی خودش گذاشته تا یک روزنامه ای بنام "فردا" درآورد، که تا حالا فقط دو ورقه درآمده است. این غارت دولتی را کجا سراغ دارید؟ آنوقت اینها می خواهند شهرداری را به جرم و یا اتهام رشوه محاکمه کنند و یا دادگستری وابسته به همین آقایان شعار مبارزه با فساد و رشوه سر می دهد! خنده دار نیست؟

س: شما با این مطالبی که متکی به نشریات قابل دسترسی از داخل کشور، مطرح کردید، در حقیقت نشان دادید، که چقدر می توان مسائل را عمقی نگاه کرد و از ماوراء هو و جنجال ها به عمق حوادث پی برد. شما اشاره به یک مافیای اقتصادی و سیاسی کردید. حتی پدرستی به مافیای مشابه مافیای ایران در مکزیک و روسیه و بقیه نقاط جهان اشاره کردید. واقعا این مافیا و بویژه این بنیادهای وابسته به بازار را چگونه می توان کنار گذاشت؟

س: بسیاری از کارشناسان اقتصادی که ما با آنها درباره قرض های ایران، وام های دراز مدت و بدهی هائی که گویا تا سال ۲۰۰۵ ایران زیر بار آن خواهد ماند، گفتگو کرده ایم، معتقدند ناتوانی دولت و همین بنیادها و مافیای اقتصادی مانع موفقیت برنامه تعدیل اقتصادی شد.

ج: ما بکلی با این نظر مخالفیم، زیرا اعتقاد قاطع داریم که مافیائی که شما اشاره می کنید، خودش حاصل این برنامه بوده است. بحران در کابینه هاشمی رفسنجانی، یعنی کابینه اشتلائی با بازاری ها، هم از همان موقعی شروع شد و اوج گرفت که برنامه "تعدیل" در برنامه "تعدیل اقتصادی" شروع شد. یعنی کنترل بازار بی در و پیکر آرزو شروع شد، بخشی از بازرگانی خارجی را دولت به اختیار خودش گرفت، صادرات فرش را کنترل کرد و سوبسیدی که به توصیه بانک جهانی و حمایت همه جانبه بازاری ها، از روی مایحتاج اولیه مردم به فقر کشیده شده برداشته شده بود، دوباره در برخی اقلام به نوعی برقرار شد، از جمله روی آرد و نان و شکر و اتوبوسرانی. بازار و طرفداران ادامه خصوصی سازی با این پا سست کردن دولت هاشمی موافق نبودند و در برابر این تصمیمات جبهه گرفتند. البته دولت هم، از سراعقاد به چنین تعدیلی تن نداده بود، از ادامه شورش و انفجارها، و قیام عمومی مردم در فقیرنشین ترین محلات شهرهای ایران و حاشیه نشین های شهرها ترسیده بودند. این مجموعه، که حکومت را تهدید می کرد، این عقب نشینی را به دولت تحمیل کرد، منتهی بازار و سران "مولفه اسلامی"، حتی در این مرحله هم، با این عقب نشینی مخالف بودند. آنها اعتقاد داشتند، که با اتکا به مقررات مذهبی و قشریت مذهبی و به کمک سانسور مطبوعات و دیگر ابزار سرکوبی که در اختیار داشتند، می توان مردم ناراضی را سرکوب کرد و جلوی این عقب نشینی را گرفت. جمعیت خدمتگزاران و یا کارگزاران سازندگی، در حقیقت از دل این اختلاف بیرون آمد. "راه توده" که این مسائل را بدقت پی گیری می کرد، با نزدیک شدن انتخابات مجلس پنجم، ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم را با اتکا به همین ارزیابی از اوضاع اعلام کرد و از همگان خواست که شرایط جدید را درک کرده و به کارزار داخل کشور برای تحمیل عقب نشینی به ارتجاع مذهبی، بازاری ها و غارتگران پیوندند، که متأسفانه گوش کسی در مهاجرت با این حرف ها آشنا نبود و اصلاً نمی دانستند در داخل کشور چه گذشته و ماجراها چیست!

ما در همین راه توده از مصاحبه های آقای مرتضی نبوی، مدیر مسئول و همه کاره روزنامه "رسالت" و عضو شورای مصلحت، دقیقاً استخراج کرده ایم، که مولفه اسلامی بشدت مخالف تعدیل در تعدیل اقتصادی بوده و خواهان تشدید خصوصی سازی است. من نمی دانم چرا آن کارشناسانی، که شما به آنها اشاره می کنید، این مسائل را ندیده می گیرند!

س: بنابراین، شما با این ارزیابی امثال احمد توکلی، که حساب جناح شکست خورده انتخابات را از حساب بازار جدا می کند، موافق نیستید و خود آنها را شریک همه این مسائل می دانید؟

ج: دقیقاً همینطور است! حتی متهمین اصلی و شریک خیلی جدی این فاجعه هستند. این فاجعه برای چند ده سال آینده روی دست همه ماست. بنیاد جامعه را نابود کردند، با این وضعی که بوجود آوردند. شما نمی توانید تصور کنید، که گزارش های متعددی به ما می رسد مبنی بر اینکه هر شب هزاران نفر در حاشیه بزرگراه ها می خوانند و صبح زود با یک کیسه گونی، که همه هستی آنهاست در شهر برآه می افتند، این خانه به دوشی نیست، بلکه کیسه به دوشی است! بازاری ها و دلال ها، فرهنگ پول پرستی و فرهنگ دلالی را در مملکت جا انداختند. نه تنها در بازار، نه تنها در ادارات، بلکه در مدارس، در خانه ها و حتی میان اعضای خانواده ها، این فرهنگ را نفوذ دادند. یورش فرهنگی را در حقیقت آنها به جامعه سنتی و فرهنگ کهن و آداب و رسوم ایرانی ها آوردند. آنوقت حالا راه افتاده اند که شهرداران فاسد را محاکمه کنند و یا به کمک چماقداران جلوی یورش فرهنگی غرب را بگیرند! خودشان باید محاکمه تاریخی شوند. در مملکتی که معیار سنجش آدم ها، فضل و هنر و فرهنگ و شعر و زیبایی و دانش بود، حالا همه آنها فقط در پول خلاصه شده است. فرهنگ دلالی را در جامعه جا انداختند!

جنایتکاری که حکم قتل عام صادر کرده حالا رئیس دادگستری است!

براستی این خجالت آور نیست، که حجت الاسلامی بنام "ابراهیم رازینی"، که یکی از دو حاکم شرع قتل عام بهترین و شریف ترین فرزندان این مملکت در زندان های جمهوری اسلامی است، امروز بعنوان رئیس دادگستری تهران، نقش مدعی رشوه خواری در شهرداری تهران شده است؟

صاحب‌نظرانی مانند آقای دکترهوشنگ امیراحمدی هم می‌گویند که آقای خاتمی بدون حزب و تشکیلات قادر به هیچ عملی نخواهد بود. شما فکر می‌کنید، عصر پرولاریسم اسلامی، همانطور که کیان می‌نویسد، شروع شده است؟

ج: اولاً اگر پرولاریسم شروع شد و یا اینکه تعمیق پیدا کرد، دیگر نمی‌شود گفت که پرولاریسم شامل مذهبی‌ها می‌شود، شامل غیر مذهبی‌ها نمی‌شود! و تازه این تعبیر مذهبی و غیرمذهبی هم خودش یکی از مباحث می‌شود، چرا که آنکس هم که نمازش را کمی کج و راست می‌خواند، مذهبی است. آنکه سواد خواندن و نوشتن ندارد و خدا را قبول دارد هم مذهبی است، همانطور که آقای سروش مذهبی است. بنابراین پرولاریسم یعنی پرولاریسم، دیگر مرز مذهبی و غیر مذهبی کشیدن ناممکن است و نمی‌شود گفت پرولاریسم شامل مذهبی‌ها می‌شود، اما شامل غیر مذهبی‌ها نمی‌شود. مگر همین حالا که نشریات داخل کشور درباره عمده‌ترین مسائل سیاسی و اقتصادی بحث می‌کنند، کار به مذهب و نماز و روزه بحث کننده دارند؟ نظر، نظرات، نماز و روزه هم نماز و روزه! چنین مرزبندی‌ها ممکن است! در مملکتی که من از روی نشریه رسمی‌اش، الان برای شما و با امضای شورای انقلابی هنرمندان، نامه‌ای چنین افشاگرانه خطاب به رئیس‌جمهورش خواندم و مملکتی که روزنامه رسمی‌اش نامه تبریک و تحلیلی آقای محمود دولت‌آبادی را منتشر می‌کند، دیگر چنین مرزبندی‌هایی را نمی‌شود به آن تحمیل کرد. این پرولاریسم در سال‌های اخیر هم بصورت ضعیف بوده و با جنبش مردم رشد کرده و تعمیق پیدا کرده است.

س: فکر می‌کنید، به این ترتیب، حذف شدگان، در جمهوری سوم به صحنه باز می‌گردند؟

ج: هر کس برای ارائه نظراتش پیرامون اوضاع ایران اصطلاحات خودش را بکار می‌برد. ما آن مصاحبه آقای ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی را شنیدیم. که اصطلاح جمهوری سوم را بکار برده بود و پیش از او هم نشریه کیان این اصطلاح را بکار برده بود. فکر می‌کنم آقای یزدی را با همین رادیوی شما مصاحبه کرده بود و این اصطلاح را بکار برده بود. در همین مصاحبه ایشان اشاره کرده بود، که آقای خاتمی در سفر به مشهد، درباره فعالیت آزاد نهضت آزادی گویا گفته است که ما موانعی بر سر این فعالیت ایجاد نمی‌کنیم. بهرحال، همه این صحبت‌ها نشان می‌دهد که گشایش فضای سیاسی کشور از هر سو مطرح است و ما باید بکشیم که به این کارزار پیوندیم و به آن کمک کنیم و مهاجرت را تبدیل به یک نیروی جدی در این عرصه بکنیم. وقتی مهاجرت و ضرورت پیوند آن با جنبش داخل کشور مطرح می‌شود، باید ببینیم وضع این مهاجرت اکنون و پس از انتخابات اخیر چگونه است و چه درسی از تجربه تحریم انتخابات گرفته است. شما اطلاع دارید که اخیراً یکی از جلسات کنفرانس نوینی ایران در سال ۲ هزار در شهر برلین آلمان تشکیل شد. در این کنفرانس از جمله نظراتی که مطرح شده است، یکی هم اینست که اگر اپوزیسیون متحد شود می‌تواند جمهوری اسلامی را خلاصه بیخ دیوار بگذارد! ما با این اتحاد مخالف نیستیم اما می‌پرسیم که با کدام سیاست، کدام شعار و کدام شناخت از جامعه؟ سیاست و شعار و شناختی که با واقعیات داخل کشور منطبق نباشد، راه به جایی نمی‌برد. گیریم که همه متحد شدیم و یک نفر را، که حالا اسم نبریم که مسئله ایجاد شود، یک جوانی را قبول کردیم بعنوان رهبر این اتحاد. وقتی سیاست و شعار با اوضاع داخل کشور بیگانه باشد و مردم هم که هیچ ارتباطی با این اپوزیسیون ندارند و علاوه بر تنگناهای بسیار جدی حکومتی برای فعالیت این اپوزیسیون در داخل کشور، خود همین سیاست بیگانه با اوضاع هم برای ارتباط معنوی داخل کشور با این اپوزیسیون ایجاد اشکالات جدی کرد، این اتحاد به کجا می‌خواهد ختم شود؟ واقعاً برای ما این سوال مطرح است، که آیا هنوز وقت همسو شدن اپوزیسیون خارج از کشور، با اوضاع داخل کشور فرا نرسیده است؟ شما همین حالا از زبان این اپوزیسیون می‌شنوید، که شعار جنبش مردم ضدیت با ولایت فقیه است. خب، واقعاً اینطور است؟ اصلاً چنین درکی در میان توده مردم وجود دارد؟ جنبش در این مرحله از درک عمومی است؟

س: یک تحلیل هم اینطور مطرح است که شاید نظام منهای ولایت فقیه در دسترس باشد. آیا شما با این تحلیل موافق هستید؟

ج: ببینید! بعضی‌ها، در رویاهای خودشان فکر کرده‌اند به کشف محیرالعقولی رسیده‌اند و با سردادن شعار "طرد" یا "حذف" و یا "سرنوشتی" ولایت فقیه خود را سوپر انقلابی معرفی می‌کنند. برای آشنائی شنوندگان شما عرض می‌کنم، که در همان ابتدای سال ۵۸ که فرمانوم قانون اساسی اعلام شد، حزب توده ایران، علیرغم محدودیت‌ها و فشارهایی که می‌توانست شامل فعالیت علنی آن بشود، رسماً و طی اعلامیه‌ای، ضمن موافقت خود با شرکت در فرمانوم، اعلام

ج: ببینید! یک وقت هست که ما تحلیل مشخصی از جامعه داریم، شعارها و تاکتیک‌هایی در جهت ایجاد تحول در این شرایط اتخاذ می‌کنیم و برای آن وارد مبارزه می‌شویم. ابتدا ما بپذیریم که برای ایجاد تحول در اوضاع کنونی ایران، که در همین دو مصاحبه اخیر بخش‌هایی از آن مطرح شد و در نشریه راه توده هم مفصل درباره آن نوشته‌ایم، هیچ چاره‌ای جز بسیج مردم و آگاهی‌بخشیدن به آنها وجود ندارد. حالا برای این بسیج و این آگاهی چه شعارها و تاکتیک‌هایی را باید اتخاذ کنیم؟

در مورد این بنیادها که اشاره کردید، اول باید آنها را شناخت و موجودیت و قدرتش را قبول کرد، اجزاء آنها را بررسی کرد و بعد تاکتیک مبارزه با آنها را اتخاذ کرد. اولاً هویت و نقش این بنیادها همگی یکسان نیست و اینها خودشان در داخل خودشان هم مدعیانی دارند که بخشی از ناراضیان وضع کنونی اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی هستند. مثلاً همین بنیاد شهید، امروز خودش به یکی از مزاحمین بازار تبدیل شده است. در همین نامه شورای هنرمندان انقلابی که ما در شماره ۶۴ خود چاپ کرده‌ایم و چند خطش را برایتان خواندم، آنها می‌نویسند به همه چیز، به شهدا، به آرمان‌ها، به اعتماد‌ها، به جانفشانی‌های مردم و به همه چیز مردم خیانت شده در جمهوری اسلامی! شما حساب کنید که نزدیک به ۶۰۰ هزار معلول جنگی در داخل کشورند که آرمان‌هایشان را تجارت و بازار و غارتگران و روحانیون وابسته به آنها بریاد داده‌اند. تلاش می‌کنند آنها را سرگرم ظواهر اسلامی و باصطلاح مبارزه با منکرات و چادر و ماتیک و حجاب کنند، اما این نیرو دیگر سرش کلاه نخواهد رفت. انتخاب خاتمی این پیام را برای ما دارد. بنیادهایی که این ارتش عظیم ارتش عظیم خانواده قربانیان جنگ وابسته به آنها هستند، امروز معترض‌اند. سران این بنیادها به آرمان‌های بدنه این بنیادها خیانت کرده‌اند. بنابراین می‌بینید که بدنه همین بنیادها، خودشان یک نیروی خیلی جدی جنبش هستند. هنر ما باید این باشد، که این ارتش را به ارتش عمومی ملت وصل کنیم و همه را علیه خاتمین به منافع ملی ایران، علیه خاتمین به آرمان‌های اولیه انقلاب بهمن و در جهت ایجاد تحولات بسیج کنیم. کسانی که انقلاب را محکوم و یا رد می‌کنند، چرا نمی‌خواهند بپذیرند که آرمان‌های انقلاب آن نبود که اکنون در جامعه حاکم است. در این حالت است که ما باید شعاری بدهیم و تاکتیکی اتخاذ کنیم، که به این استراتژی و این هدف خدمت کند و نه آنکه جدائی مذهبی و دینی و جدائی ملی و مذهبی، و یا جدائی بین مهاجر و غیر مهاجر بوجود آورد. آنچه که در مصاحبه گذشته هم بر آن تأکید شد و در اینجا هم بار دیگر و بعنوان یک شعار و یک سیاست توده‌ای و قابل قبول برای همه مردم مطرح می‌کنیم، اینست که این بنیادها در درجه اول باید از زیر نفوذ بازار خارج شوند و رسماً امور آنها به دولت واگذار شود. مثلاً در اختیار وزارت کار قرار گیرند و مولفه اسلامی از در اختیار داشتن این ارتش عظیم محروم شود. شما و شنوندگانی که علاقتند به مسائل واقعی ایران هستند، توجه کنید! رئیس کمیته امداد امام خمینی حاج آقا عسکراولادی دبیرکل مولفه اسلامی است. از سوی ایشان یک سرپرست برای این کمیته مالی پر قدرت تعیین شده است. این سرپرست حجت الاسلامی است بنام "تیری". این آقای تیری همراه با آن آقای رازی که پیشتر برایتان گفتم، هر دو عامل اجرای قتل عام سراسری زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بوده‌اند. حالا شما رابطه آقای عسکراولادی و حزب مولفه اسلامی را با آن قتل عام جستجو کنید و به من جواب بدهید، که چگونه این آقای حجت الاسلام، یعنی تیری، که او هم باید سرانجام به جرم اعدام چند هزار نفر محاکمه علنی در ایران بشود، به حکم دبیرکل حزب مولفه اسلامی کمیته مالی و پر قدرت "امام" را در اختیار گرفته است و بازوی مالی-حکومتی حزب مولفه اسلامی شده است؟ مسائل را باید همین‌گونه و با جزئیات شناخت، چهره‌ها را کشف کرد، از سایه بیرون کشید و در برابر مردم قرار داد تا تکلیفشان را روشن کنند. آنها خاتمین به آرمان‌های انقلابی یک ملت هستند، اینها قاتلین مشی زندانی بی گناه هستند! اینجاست آن مبارزه‌ای که شما می‌پرسید چگونه باید علیه مافیای بازار سازمان داده شود. صندوق‌های قرض الحسنه، بنگاه‌های مضارب‌ای، کمیته امداد امام و دهها نهاد مشابه آن باید تحت اداره دولت قرار گیرند. شبکه امام زاده‌ها، تولیت زیارتگاه‌هایی مثل آستان قدس رضوی و شاه عبدالعظیم و حضرت معصومه قم و دهها زیارتگاه دیگر باید از شبکه بازار و ارتجاع مذهبی خارج شده و در اختیار دولت قرار گیرد، تا توان سازمانی و مالی ارتجاع و بازار درهم شکسته شود. مبارزه در داخل کشور یعنی این! مردم را باید در این موارد آگاه و بسیج کرد.

س: به این ترتیب شما هم جزو همان کسان و یا سازمان‌هایی هستید که معتقدند جمهوری آقای خاتمی، جمهوری سوم خواهد بود. شاید به همین دلیل هم در دو شماره اخیر شما دیدیم که از قول آقای کیانوری نوشته‌اید احزاب باید به صحنه باز گردند؟ حتی نشریه کیان هم از جمهوری سوم نام می‌برد و

داشت که آیت الله خمینی، بدون این اصل و یا با این اصل، از سوی مردم به عنوان رهبر برگزیده شده است، اما بعد از او، این بند مربوط به "ولایت فقیه" در قانون اساسی پیشنهادی، دشواری های بسیاری را پیش خواهد آورد و حزب ما معتقد است، که باید در متمم قانون اساسی این اصل حذف شود. شما خوب می دانید، که در آن زمان و در آن جو هیجانی که وجود داشت، بیان چنین نظری، چه مخاطراتی را می توانست برای حزب ما به همراه آورد، اما ما با جسارت این واقعیت را مطرح کردیم و در روزنامه ارگان رسمی حزب توده ایران نیز منتشر ساختم. اگر کسانی از میان شنوندگان شما در این زمینه تردیدی دارند، لطفاً به ما اطلاع دهید تا در همین نشریه "راه توده" عین همان متن را از روی روزنامه "مردم" سال ۵۸ استخراج کرده و در صفحه اول راه توده منتشر کنیم. اما، درک ما از این ماجرا چیست! واقعاً هم اینطور است، که در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته و ندارد که اگر کسی رهبری کرد یک انقلاب را، بعد از اینکه از دنیا رفت، بگویند، خوب حالا این آقای دیگر بجای آن یکی که دیگر در این دنیا نیست، رهبر است! رهبر طی شرایط انقلابی و براساس عملکرد و شناختی که مردم دارند و هدایتی که او مردم را می کند، توسط مردم خود به خود انتخاب می شود، بنابراین کجا می شود این قبای رهبری را موروثی کرد و تن این و آن کرد؟ (مگر دنبال نوعی سلطنت باشند!) این ماجرا با درگذشت آیت الله خمینی تمام شده است و همه شاهدیم که هر نوع تقلیدی هم که از آیت الله خمینی می کنند، راه به جایی نمی برد. بنابراین، این حرف و این نظر، حرف و نظر تازه ای نیست، یا حداقل برای حزب توده ایران حرف تازه ای نیست، شاید برای عده ای تازه باشد و یا تازه به گوششان خورده باشد. درباره مخالفت حزب توده ایران با ادامه جنگ، پس از فتح خرمشهر و در اوج هیجان ناشی از این پیروزی، که برای ورود ارتش ایران به خاک عراق در نجامعه بوجود آورده بودند، هم اگر کسانی مایل باشند با اسناد آشنا شوند، می توانند مطرح کنند و بخواهند تا ما این اسناد را منتشر کنیم. بنابراین، بحث بر سر ضرورت انکار ناپذیر نظام منهای ولایت فقیه نیست، بحث بر سر اینست که حتی همین تحول بسیار جدی هم با بسیج وسیع مردم و فشار جنبش می تواند به جمهوری اسلامی تحمیل شود. حالا باید دید، که جنبش کنونی مردم ایران، چنین درکی را دارد و اساساً شعارها و خواست های کنونی این جنبش حذف یا طرد ولایت فقیه است؟ من از جنبش توده ای مردم صحبت می کنم، که باید تا اقصی نقاط روستاهای ایران هم گسترش یابد. مثل همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که در کوچکترین شهرها و روستاها هم مردم رفتند به خاتمی رای دادند. تا ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری را طرد کنند. ما شاهد چنین جنبشی برای تحقق چنین هدفی نیستیم و همه شواهد نشان می دهد که درک عمومی و توده ای مردم، هنوز از این مرحله فاصله دارد. اما، حالا برگردیم به داخل کشور و ببینیم صف بندی ها چگونه است و طرفداران ولایت مطلقه فقیه و مخالفان آن، از یکسو و توده های مردم از سوی دیگر چه می گویند؟ چه می کنند؟ و چه می خواهند؟ ما شاهدیم که شکست خورده گان انتخابات، ارتجاعی ترین روحانیون، بازاری ها، سران حزب مؤتلفه اسلامی، که علیرغم باخت بزرگ در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری هنوز پست های کلیدی را در اختیار دارند، غارتگران و خلاصه همه این طیف، مدام در روزنامه "رسالت" می نویسند و در نطق ها و مصاحبه ها و خطبه های نماز جمعه ها، ماهیت جنبش مردم را دگرگون معرفی می کنند. آنها نمی گویند که این جنبش مخالف غارتگری است، مخالف ارتجاع مذهبی است، مخالف زدو بند با انگلستان و امریکاست، مخالف جنایات حکومتی است، مخالف ماجراجوئی خارجی است، مخالف حکومت بازاری است، مخالف باقی ماندن طردهندگان انتخابات اخیر در حکومت و ارگان های حکومتی است. نمی گویند که مردم خواهان کنترل دولت بر بازرگانی خارجی و داخلی هستند، نمی گویند، که مردم می گویند باز همان کوپنی که بود، باز یک مرغی به ما می دادند. آنها اشاره به هیچ یک از این مسائل و خواست های جنبش نمی کنند و تنها مردم را تحریک مذهبی می کنند که توسط علیه ولایت فقیه در جریان است و یک سر آن هم در خارج از کشور است! به این ترتیب تبلیغ می کنند، که مردم، مردم مذهبی شهرهای کوچک و روستاها جمع شوید و از دین و مذهبتان دفاع کنید. به این ترتیب مردم را می خواهند گمراه کنند و زمینه های یورش به مردم را هم به بهانه دفاع از دین و قانون اساسی و ولایت فقیه فراهم سازند. حالا صادقانه به خود پاسخ بدهیم، که این همسویی با سیاست ارتجاع حاکم و غارتگران در خلاصه کردن جنبش مردم به مخالفت با ولایت فقیه، آب به آسیاب همین طیف نمی ریزد؟ مردم شعار مرگ بر ارتجاع را بیشتر می فهمند یا مرگ بر ولایت فقیه را؟ مردم نابود باد غارتگری و کوتاه باد دست غارتگران را بیشتر درک می کنند و یا طرد ولایت فقیه را؟ مردم شعار مرگ بر محتکران و گران فروشان را بیشتر درک می کنند و یا مرگ بر ولایت فقیه را؟ اختلاف ما با دیگران از همینجا شروع می شود، از این نقطه که باید با اتکاء به جنبش مردم و درک و آگاهی آنها از مسائل، به سمت تحولاتی رفت که

بقول شما و یا بنا بر خواست حزب توده ایران که از سال ۵۸ خواهان آن شده است، نظام منهای ولایت فقیه در ایران حاکم باشد. ما یقین داریم که در حال حاضر توده های مردم با خواست "مرگ ولایت فقیه" به خیابان ها نخواهند آمد، نیروهای مسلح و پیرامونی های آن با این شعار به جنبش مردم نخواهند پیوست و به تحولات اساسی کمک نخواهند کرد، اما با شعار دفاع از آرمان های اولیه انقلاب بهمن به خیابان ها خواهند آمد، به کارزارهایی که پیش می آید خواهند پیوست، همچنان که به کارزار انتخابات ریاست جمهوری پیوستند.

بن: نکته ای مطرح شد، که بهر حال دارای ظرافت سیاسی است و می توان به آن فکر کرد. حالا که بحث به اینجا رسید و شما هم از موضع گیری های حزب توده ایران یاد کردید، می خواهم بپرسم، اگر حزب توده ایران باز دیگر وارد فعالیت علنی در ایران شد، در صورت وقوع حوادثی مشابه سال ۳۲ که به کودتا ختم شد، مانند آن دوران که طرف مصدق ایستاد، این بار طرف سکولارها خواهد ایستاد و یا چپ مذهبی و یا ملی گراها؟

ج: ما همان طرف می ایستیم که مردم ایستاده اند، آن صفی که جنبش ایستاده است، آن طرفی که مترقی است خواهیم ایستاد. هر وقت لحظات ضروری فرا رسید، همان موقع باید اعلام موضع کرد و تصمیم گرفت! امروز که چنین وضعی نیست، امروز باید تصمیم گرفته شود، که با این تحولی که در ایران وجود دارد چگونه باید روبرو شد، با این آزادی نسبی مطبوعات داخل کشور، چگونه باید برخورد کرد و از آن برای تعمیق آگاهی مردم و جنبش استفاده کرد، چگونه باید از تکرار اشتباهات گذشته دوری کرد و به چپ روی نیفتاد. خود ما، یعنی حزب توده ایران، در یک دوره معینی ضربات بسیار دردناکی از این چپ روی و درست ندیدن روند حوادث خورد. منظور همان دوران کوتاهی است، که بخشی از رهبری حزب ما نسبت به ضرورت حمایت از دولت دکتر مصدق تردید به خود راه داد و بدلیل وجود برخی کسان مانند مظفر بقائی در این دولت، مجموعه دولت را طرد کرد. البته این اشتباه خیلی زود جبران شد و حزب ما بعداً با تمام نیروی خود به حمایت از مصدق برخاست، که خود شما هم اشاره کردید، که حتی در جریان کودتای ۲۸ مرداد یگانه حامی جدی مصدق حزب ما بود. اما بهر حال این دوره چپ روی به حزب ما ضربه زد و هنوز بعنوان یک سوز تبلیغاتی از آن برای تبلیغ علیه حزب ما استفاده می کنند. شما می دانید، که در فاصله کودتای نیمه کاره ۲۵ مرداد، که محاصره خانه دکتر مصدق توسط تانک ها و به فرماندهی سرهنگ نصیری آن زمان و ارتشبد نصیری بعدی درهم شکسته شد و حتی کودتاچیان دستگیر شدند، تا فاصله ۲۸ مرداد که کودتا انجام شد، خود کودتاچیان و ارتجاع مذهبی حامی کودتا، شعارهای چپ روانه می دادند و آنرا به گردن حزب توده ایران می انداختند. آنها شعار جمهوری توده ای، جمهوری دموکراتیک و از این نوع شعارها را سر داده بودند، در حالیکه در آن دوران و در فاصله دو کودتا اساساً چنین شعاری در میان مردم مطرح نبود و مردم هم از آن حمایت نمی کردند، اما ارتجاع و نیروهای مخالف وحدت ملی، مخالفان استقلال کشور، مخالفان واقعی دولت مصدق پشت این شعارها پنهان شدند و کودتا کردند. شما مقایسه کنید این دوران را، با همین سیاست و شعاری که اکنون مخالفان هر نوع تحولی در ایران، یعنی شکست خورده گان دو انتخابات اخیر مجلس و ریاست جمهوری، در ایران راه انداخته اند و برای حمله به جنبش خودشان را پشت آن پنهان کرده اند. آقایانی که با احکام آیت الله خمینی مخالف بودند و با هر تصمیم او که مخالف منافع بازار و ارتجاع مذهبی بود به مخالفت آشکار و مخفی برخاسته و روحانیت بزرگ حوزه ها را علیه خمینی تحریک می کردند، حالا مدافع سینه چاک و دو آتشه ولایت فقیه شده اند! خودمانیم! نباید به این سیاست و شعار ارتجاع شک کرد؟ نباید برای خنثی کردن آن و جلوگیری از گمراه شدن جنبش مقاومت مردم سیاستی منطبق با این شرایط مشخص در جامعه اتخاذ کرد؟ ما به این ترتیب می توانیم به ایجاد تحولات مثبت در ایران کمک کنیم. شما ببینید همین حالا، هنوز هم بعد از دو تجربه مهم انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، تحمیل شدن آزادی های نسبی مطبوعات به حکومت، ناچار شدن حکومت به عقب نشینی در برابر مردم، احزاب و سازمان ها و شخصیت هایی بیانی می دهند و در مصاحبه های خود ادعا می کنند که در سیستم ولایت فقیه هیچ کاری نمی شود کرد و تا ولایت فقیه هست، هیچ کاری مردم نمی توانند بکنند. واقعاً فکر می کنید این ارزیابی درست است؟ با این روحیه و این شعارها و ارزیابی ها می توان به جنبش مردم پیوست و روحیه مقاومت بیشتر را در جنبش بوجود آورد؟ مگر بقول همین آقایان و سازمان ها و احزاب، ولی فقیه و رهبر و همه دستگاه حکومتی دنبال پیروزی ناطق نوری نبودند؟ پس چطور شد که در همین نظام ولایت فقیه این خواست تحقق پیدا نکرد؟ طرفداران و مدافعان این نگرش و ارزیابی، با آنکه حالا ظاهراً پی به شکست سیاست تحریم انتخابات برده اند، هنوز هم تله دلشان از اینکه شعار و سیاستشان نقش بر آب شده، غمگینند و منتظر شکست خاتمی نیستند؟ همین ها منتظر نیستند، تا پس از شکست دولت خاتمی بالای منبر بروند و بگویند: «ما گفته بودیم، در نظام ولایت فقیه همه تلاش ها به شکست ختم می شود». در حالیکه واقعیت نشان داد، که علیرغم این شعارهای ناامیدانه و انفعالی، جنبش می تواند و خواهد توانست، حتی پیش از برچیده شدن ولایت فقیه، خواست های خودش را به حکومت تحمیل کند و سدهای

دیده بودند و از وجود یک دولت ملی و مستقل در ایران بیمناک بودند؟ مگر غیر از این بود، که همانطور که بعد از کودتا شد و همه می دانیم، جلوی آزادی مطبوعات و احزاب را گرفتند؟ اینها با هر تحولی در دولت کنونی که سمت سوی آن این باشد، مخالفند و علیه آن توطئه می کنند. در زمان آیت الله خمینی و همان سالهای اول انقلاب که آزادی ها بود، مگر از خارج علیه آن توطئه نکردند؟ مگر جنگ عراق یکی از اهدافش همین نبود؟

س: فکر نمی کنید، که همین حالا، نه تنها طالبان های داخل کشور مزاحم هر تحول مثبتی بشوند، بلکه طالبان ها در همسایگی ایران تشنج هائی را بوجود آورند و ما گرفتار تشنج های منطقه ای بشویم؟ و عواقبش هم می تواند به سقوط و قربانی شدن دولت خاتمی ختم شود.

ج: قطعاً هیچ تردیدی در این باره نباید داشت. شما این آخرین بیانیه طالبان افغانستان را حتماً شنیده اید دیگر؟ آنها اعلام کرده اند که حاضرند مرزهای خودشان با ایران را برای مخالفان مسلح، که می خواهند با جمهوری اسلامی بجنگند باز کنند. حالا این می تواند شانتاژ سیاسی هم باشد و هدف اصلی آن جلوگیری از حمایت جمهوری اسلامی از اتحاد مخالفان طالبان در مزار شریف باشد، اما بهر حال این را گفته اند. البته ما تصور نمی کنیم که مثلاً حالا مجاهدین می روند آنجا و با آقایان ژنرال ها، که حالا ۱۸، ۲۰ سال هم پیرتر شده اند و همانجائی که هستند، هستند، اشتباهاتشان را تکمیل تر کرده و می روند آنجا! ما فکر نمی کنیم هیچ نیروی اپوزیسیونی برود کابل، زیر چتر طالبان افغانستان، اما وقتی قرار شد مرزهای دو کشور، مرز جنگی شود، درست کردن یک دارو دسته جنایت پیشه عهد بربرها، برای همان قدرت هائی که با تحولات در ایران مخالفند و تجربه درست کردن طالبان افغانستان را هم دارند، کار دشواری نیست. مگر در پاکستان همین طالبان را سازمان ندادند؟ چرا فکر نکنیم که می توانند یک طالبان دیگر هم در همان پاکستان برای ایران درست کنند و عده ای ایرانی را هم داخلش کنند و یک اسم مذهبی هم برایش درست کنند و بیاورند لب مرز! بنابراین، این خطر وجود دارد.

س: فکر نمی کنید، که باتوجه به همین خطراست که آقای خاتمی، خرازی وزیر خارجه جدید و امثال دکتر معین از برخورد و دیالوگ تمدن ها دفاع می کنند و هرنوع برخورد خشن را رد می کنند؟

ج: شما وقتی این نوع مسائل را مطرح می کنید، ما باید برویم به عرصه دیگری از بحث. بحث پیرامون همین مباحث مربوط به تمدن اسلامی و برخورد تمدن ها و سعه صدر اسلامی که روشنفکران مذهبی مطرح می کنند. درواقع این ها مباحث جدیدی نیست، این نواندیشی مذهبی از زمان علی شریعتی و حسینیه ارشاد و یا پدرش محمد تقی شریعتی و شخصیت هائی مثل مهندس بازرگان و طاهر احمد زاده و حتی آیت الله مطهری هم، حتی شروع نشده است. ریشه های این تفکر اسلامی باز می گردد به سید جمال الدین اسدآبادی و رویدادهای تقریباً یکصد سال اخیر. این تفکر دنبال وحدت جهان اسلام و جبران عقب ماندگی اسلام از تمدن غرب مسیحی و همخوان کردن احکام فقهی و اسلامی با تحولات جدید جهانی بود و هنوز هم هست و آنچه عبدالکریم سروش مطرح می کند و یا آقای خاتمی اشاره می کند، ادامه همین تلاش است، حتی خود آیت الله خمینی هم به نوعی متأثر از همین تلاش برای جبران عقب ماندگی اسلام از تمدن غرب مسیحی بود! این یک بحث جدا گانه است. اما آنچه که شما درارتباط با تلاش های سیاسی مطرح می کنید، یک بحث کاملاً سیاسی و اتفاقاً خیلی هم جدی است. آنچه که درارتباط با طالبان برای شما گفتم، می تواند یک نقطه دیگرش آذربایجان باشد، عراق باشد، خلیج فارس باشد. می خواهم تاکید کنم که اینها همه اجزاء توطئه ها، علیه تحولات مثبت در ایران می تواند باشد. شما توجه کنید! چند شب پیش مصاحبه ای رادیو بی بی سی با خانم دکتر نجیب الله رئیس دولت اسبق افغانستان کرد، که در آن مطالب بسیار قابل توجهی مطرح شد. اولاً این دکتر نجیب الله که طالبان با آن شیوه جنایتکارانه از ساختمان سازمان ملل متحد بیرونش کشید و به قتل رساندش، دکتر بود و از همان دانشگاه کابل فارغ التحصیل شده بود و اصلاً نظامی نبود، بنابراین، اینکه مرتب می گفتند ژنرال نجیب الله، واقعا یکی از همان شیوه های تبلیغاتی علیه دولت گذشته افغانستان بود. خانم ایشان، از قول یکی از شهود عینی این جنایت، که گویا گزارش خودش را به سازمان ملل هم داده، نقل می کرد، که وزیر داخله پاکستان همراه طالبان وارد کابل شده بود. این یعنی اینکه دولت طالبان، دولت مستقیم پاکستان است، که زیر گوش ما و با حمایت مالی پر قدرت عربستان سعودی تشکیل شده است. حالا دراین موازنه، اگر عربستان سعودی خنثی شود، اگر تحریک نشود، این می تواند درسیاست خارجی به سود ما باشد دیگر! درست با همین سیاست، نشریات وابسته به جناح راست حکومت مخالفت می کنند و مدام هم استناد می کنند به وصیتنامه آیت الله خمینی! خوب این آیت الله خمینی خیلی چیزهای دیگری هم در وصیتنامه اش گفته، چرا

تحولات را یکی بعد از دیگری پشت سر بگذارد. بجای آنکه منتظر شکست دولت و مردم و غلبه روحیه شکست و ناامیدی به جنبش شوند و در انتظار "ما گفته بودیم لحظه شماری کنید، بهتر نیست، اشتباه بینش خودشان را صادقانه و صریحاً اصلاح کنند و به مردم ببیوندند؟ چرا نباید مهاجرت به این صحنه بیوندند؟

*** ما این خوش خیالی را که امریکا، اسرائیل و یا قلدوت های غربی خواهان یک ایران آباد و آزاد و دموکراتیک هستند، ساده لوحی می دانیم و متأسفیم که در مهاجرت این اندیشه را جا اندخته اند! مگر دکتر مصدق تروریست و یا آیت الله بود، که علیه دولتش کودتا کردند؟**

س: باتوجه به همین سیاست و تحلیل بود، که نشریه شما هم مثل نشریات وابسته به چپ مذهبی، مثل مجاهدین انقلاب اسلامی، با مسئله لاریجانی و مذاکراتش در لندن آنگونه تند و افشاگرانه برخورد کرد؟

ج: ببینید! هر حکومتی، به محض اینکه خودش را ناتوان دید و یا بریده از مردم دید و رفت برای رویارویی خیلی جدی با مردم، تاکید می کنم که منظورم مبارزه و رویارویی علنی با مردم است، چنین دولت و حکومتی به یک پشتوانه بین المللی متکی می شود. شاید در ابتدا این اتکا زیاد نباشد، اما کسی که گام اول را برداشت، تا آخر خط خواهد رفت. مهم همان گام اول است. ماجرای مذاکرات آقای لاریجانی در لندن همین گام بود، برای همین هدف. بنظر ما در مقطع انتخابات ریاست جمهوری، مافیای بازار، طرفداران بخش خصوصی لجام گسیخته، طرفداران ادامه و حتی تشدید اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، مخصوصاً با شکستی که اعزام کنندگان محمد جواد لاریجانی به لندن در انتخابات مجلس پنجم خورده بودند و می دانستند که اگر ثقل و کارشکنی و مقابله با مردم نکنند، انتخابات ریاست جمهوری را قطعاً خواهند باخت، لاریجانی را برای جلب حمایت انگلستان از برنامه ای که برای ثقل درانتخابات و سرکوب مردم داشتند، فرستادند لندن. اتفاقاً، مانند همه موارد مشابه این نوع مناسبات ضد ملی، لاریجانی هم در لندن، طرف مذاکرات پنهانش را از روی کار آمدن چپ مذهبی ترساند و خودش را و اعزام کنندگانش را طرفداران بی تزلزل خصوصی سازی معرفی کرد. لاریجانی و جناح راست که او را اعزام کرده بود، تلاش کرد با جلب رضایت انگلستان، بطور غیر مستقیم، نظر موافق امریکا و اسرائیل را هم جلب کند و به این ترتیب و به تقلید از طالبان افغانستان، بروند دنبال بگرو بوند در داخل کشور و آقای ناطق نوری را هم بشانند جای آقای رفسنجانی! این برنامه چنان تدارک دیده شده بود، که حتی علیرغم همه افشاکاری که در جامعه انجام می شد، فرماندهان سپاه و بسیج و روحانیون طرفدار و مبتکر این توطئه و بازارپها، حتی در تهران و مشهد و اصفهان جلسات محرمانه برای یورش تشکیل دادند و علاوه بر مشهد و اصفهان، در تهران هم به ستاد انتخاباتی خاتمی حمله کردند و در آخرین روز تبلیغات انتخاباتی آنرا بستند و در خیابانها به ماشین هائی که عکس خاتمی را داشتند، حمله می کردند. در تمام این دوران که مردم درگیر بزرگترین کارزار بودند، مهاجرت منفعیل و درتخیل تحریم انتخابات باقی ماند و نتوانست به کمک مردم برود. این خطری بود، که حتی در مصاحبه های روشنفکران و هنرمندانی مانند آقای گلشیری هم منعکس بود و خطر را اینطور می دیدند. ما مذاکرات آقای لاریجانی را اینگونه دیدیم و لحظه ای هم در ورود به کارزار افشای این مذاکرات تردید نکردیم.

آقای خدابخشیان، شما مطمئن باشید، که هر تحول مثبتی در ایران، که به سود استقلال ملی ما، به سود مملکت ما و بسود مردم ما باشد بدون تردید با مقاومت و با انواع توطئه های مخالفان این تحول در داخل کشور و خارج از کشور روبرو خواهد شد. اتفاقاً این توطئه ها اغلب هم درهماهنگی با هم شکل می گیرند و به اجرا گذاشته می شود، مثل اینکه توپ را به هم پاس بدهند. ما نمی توانیم بپذیریم که مثلاً امریکا و اروپا و همه آنها که منافع خودشان و غارت بین المللی شان بر همه چیز برتری دارد، چه درتوافق با هم و یا در تضاد باهم، درهر توازنی که می خواهید فکر کنید، آنها با یک دولت ملی، با آزادی سیاسی نیروهای مترقی و ملی در کشور ما موافقت، اشتباه کرده ایم، این توهمی است که در مهاجرت به آن دامن زده شده است. آن آزادی که معاملات ضد ملی با امریکا و اروپا را افشا کنند، آن مجلسی که از منافع ملی دفاع کند، آن مطبوعاتی که مردم را روز به روز بیشتر سیاسی و آگاه کند، مورد قبول این قدرت ها نیست و علیه آن توطئه خواهند کرد. غارت ملت ها و کشورها، تنها از این راه برای این قدرت ها ممکن و مقدور است. ما نمی توانیم بپذیریم، که این قدرت ها دلشان برای مردم ما سوخته و از یک مملکت آباد و آزاد در منطقه دفاع می کنند. بنظر ما، چنین تصورات خوشبینانه ای، سادگی نیست، بلکه ساده لوحی است. ما می پرسیم که مگر مصدق آیت الله بود؟ مگر به قول آقایان پرونده ترور بین المللی داشت؟ مگر با آزادی مطبوعات و احزاب مخالف بود؟ چرا علیه او کودتا کردند، مگر غیر از این بود، که منافعشان را درخطر

از آن دفاع نمی کنید؟ و در این موقعیت، دولت را در تنگنای تشدید توطئه ها قرار می دهید؟

س: می توان اینطور ارزیابی کرد، که مذاکرات اخیر با عربستان و عراق همین تر خنثی گرانی را در دولت آقای خاتمی دنبال می کند.

ج: ظاهراً همینطور است. شما می دانید که یک موسسه مطالعات استراتژیک در ایران وجود دارد، که سالهاست روی همه این مسائل کار می کند. چرا نباید تصور کرد، که همین موسسه و یا نظائر آن، حالا رسیده اند به اینجا، که این خطرات بسیار جدی وجود دارد. مگر نیروی راست، جنبش و این واقع بینی ها را سرکوب بکند، نشریات را نبندد و دهان ها را ببندد و به زور نظامی قدرت را قبضه کند، که در این صورت دیگر این حکومت، یک حکومت نوکر مستقیم آمریکا و انگلیس خواهد بود و تکلیفش روشن است. ولی امروز در برابر این گرایش مقاومت وجود دارد، و اتفاقاً بخشی از این مقاومت هم توسط نیروهای مذهبی وجود دارد. واقع بینی ها در میان همین نیروها شکل گرفته است. در نیروهای مذهبی نوعی مقاومت وجود دارد و می خواهند دفاع کنند از آن آرمان هایی که معتقدند به آن خیانت شده است. ما باید به این مقاومت بهاء بدهیم، اگر چنین نکنیم، بطرف جنبش نرفته ایم، نیروی مقاومت را نشناخته ایم و به این نیرو هم بهای لازم را نداده ایم.

س: وقتی شما اینطور تحلیل می کنید، شنوندگان می توانند تصور کنند که هنوز توده ای ها در این تصورات که جلوی ورود آمریکا به منطقه را بگیرند و یا ارتباط با آمریکا مخالفتند. همانطور که نشریه عصرهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم در پاسخ به مقاله ای از هوشنگ امیر احمدی، همینگونه به مناسبات با آمریکا نگاه کرده بود. واقعاً توده ای ها در این اندیشه اند که یک مناسبات پنهانی با روسیه بوجود بیآورند؟ یا چین؟ کعبه ای بنام کعبه چپ وجود ندارد. این را چگونه پاسخ می دهید شما؟

ج: اولاً دوران گذشته را باید فراموش کرد. اوضاع کلی اوضاع دیگری است. بحث کعبه و غیر کعبه را بگذاریم کنار. درباره جهان امروز و موقعیت امروز ایران صحبت کنیم. اولاً آمریکا می خواهد به منطقه بیاید یعنی چه؟ آمریکا در منطقه هست. در خلیج فارس نیروی وسیع نظامی دارد، در ترکیه حضور دارد و با اسرائیل و ارتش ترکیه می خواهد مانور مشترک انجام بدهد و معلوم نیست در جمهوری آذربایجان هم چه موقعیت نظامی پنهانی پیدا کرده است. این حضور، این مانور مشترک با اسرائیل و ارتش ترکیه هم، ایران را در نظر دارد و علیه مملکت ما و تمامیت ارضی آنست. با قاطعیت با این توطئه و این حضور باید مخالفت کرد و ما در اینجا این مخالفت خودمان را با صراحت بیان می کنیم. بنابراین حضور نیروی نظامی آمریکا در منطقه و مانور نظامی با اسرائیل در ترکیه یک بحث است، مناسبات سیاسی یک بحث دیگر. ما می گوئیم هر نوع مناسبات سیاسی باید علنی باشد، حتی در همین مجلس کنونی هم باید بصورت علنی درباره آن صحبت شود تا مردم در جریان این نوع مناسبات و کم و کیف آن قرار گیرند. در اینصورت بفهمانند برون مذاکره کنند، کی می گوید نکنند؟ ما با آنچه که مخالفیم، زدویند سیاسی و زیر میزی و دور از چشم مردم است. با معاملات پشت پرده مخالفیم، زیرا این نوع معاملات، معمولاً علیه منافع ملی صورت می گیرد و به نوعی خیانت ملی ختم می شود! اتفاقاً جناح راست و مخالفان دولت کنونی و توطئه کنندگان داخلی، مخالف مناسبات و گفتگوهای آشکار و علنی هستند، زیرا می خواهند امکان معاملات زیر میزی و زدویند را، مانند مذاکرات لندن، بعنوان یک برگ برنده برای خودشان نگاه دارند!

س: نکته جالبی است، ما بحث را همینجا خاتمه ببخشیم، با این تاکید که همگی دریابیم، امروز دیگر نمی شود زدویند سیاسی کرد و استقلال کشور و تمامیت ارضی کشور را به حراج گذاشت.

ج: پیش از پایان این گفتگو، من اشاره به دو نکته بسیار مهم را در این فرصتی که بهر حال فراهم آمده تا با شنوندگان شما در ارتباط قرار بگیریم، مفید می دانم. اول درباره نیروهای مذهبی کشورمان است، که طیف گوناگونی را شامل می شود، با گرایش های بسیار متفاوت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی. اگر این نیروها را نشناسیم، نمی توانیم مدعی درک دقیقی از نیروها باشیم. شما ببینید در همان آمریکایی که شما ساکن آن هستید هم، انجمن ها و کانون های اسلامی با گرایش های متفاوت مثل قارچ، در نیویورک، لس آنجلس و واشنگتن از زمین بیرون می زنند. اینها با همفکران و کانون های مرکزی خود، در ایران ارتباط دارند. چرا باید به این کانون ها و انجمن ها بی اعتناء بود؟ باید گرایش ها و وابستگی های آنها را شناخت. بی اعتنائی به آنها، نمی تواند به نفع موجودیت حضور آنها ختم شود. مسائل خیلی ریشه دار تر از این حرفهاست. شما به همان حقه بازی "لویز فراهان" در آمریکا و عوامفریبی که برای انحراف جنبش سیاهان در آمریکا و تقسیم این جنبش به مسلمانان و باب تیستها و شاخه های متعدد

مسیحیت راه انداخته و اتفاقاً راست ترین گرایش های مذهبی در جمهوری اسلامی هم برایش هورا می کشند و کمک مالی هم احتمالاً به او می رسانند، نگاه کنید!

دومین نکته ای که در این فرصت پیش آمده، می خواستم درباره آنهم صحبتی داشته باشیم، مسئله تبلیغاتی است، که روی تولید سلاح، سلاح موشکی و یا نیروگاه اتمی در ایران راه انداخته اند و تلاش می کنند، در صورت وقوع تحولاتی که به سود آمریکا و اسرائیل نباشد، افکار عمومی جهان را آماده ضربه زدن به ایران کنند. ما با این تبلیغات عمیقاً مخالفیم، با همه توانی که داریم در برابر آن می ایستیم و از هیچ تبلیغات منفی هم که بفرمان سرازیر شود، نمی ترسیم و با صراحت هم می گوئیم که وجود سلاح و تولید سلاح در ایران به سود مملکت ماست. با تبلیغات تحریک آمیز روی این که ایران موشک درست کرده و برد این موشک مثلاً تا فلان جاست، این برد به "تل آویو" می رسد و یا نیروگاه اتمی درست کرده و ممکن است سلاح اتمی هم درست کند، اینک هوائیما و یا هلیکوپتر درست کرده، تانک تولید کرده، اینها را تبلیغاتی علیه میهن خودمان می دانیم و با آن مخالفیم و دیگران را هم فرا می خوانیم با دقت بیشتری به این تبلیغات و هدفی که در پشت آن دنبال می شود، توجه کنند. ما واقعاً تعجب می کنیم، که آن همت ملی و عرق ملی که ما ایرانی ها به آن شهره هستیم، کجا رفته است! مگر اسرائیل که کانون مرکزی این تبلیغات است، به کسی درباره سلاح اتمی که دارد حساب پس می دهد؟ چرا باید جمهوری اسلامی، و ایران، در درجه اول ایران، به اسرائیل حساب پس بدهد؟ چرا ما باید در این هو و جنجال بیفتیم و فراموش کنیم که باید از موجودیت و تمامیت ارضی کشورمان، در اوضاع بسیار بغرنج و پرتنش منطقه دفاع کنیم و تولید هر نوع سلاح در ایران، که در خدمت این هدف باشد، پیش از آنکه موفقیت جمهوری اسلامی باشد، یک موفقیت ملی است. چشمش کور شود، هر کس نمی تواند ببیند! ما می گوئیم بارک! الله به آن سیاه پاسداران که تجربه باقی مانده از جنگ با عراق را در خدمت تولید سلاح گذاشته است. مبارزه برای ایجاد تحولات در ایران، یک حرف است، دفاع از این مسائل یک حرف دیگر. مخالفت با اعمال غیر قانونی فرماندهان سیاه پاسداران یک حرف است و دفاع از مرزهای کشور، که وظیفه همه نیروهای مسلح است، یک حرف دیگر. آنها را باید از هم تفکیک کرد.

س: اخیر مقاله جالبی را ما در اینجا خواندیم، که حالا با این مطالبی که شما مطرح می کنید، نکات مهم آن بیشتر مطرح می شود. در رابطه با مسائل هسته ای و صلح خاورمیانه، در این مقاله اشاره شده بود، که آمریکا سالها سوریه را مرکز تروریسم جهانی معرفی کرده بود، اما هرگز آنرا تحریم اقتصادی نکرد، اما ایران را تحریم اقتصادی کرده است. مخصوصاً از ایران نام برده بود و نه جمهوری اسلامی. نظر شما هم اینست که مسائل ایران را باید از دیدگاه منافع ملی اول مورد بررسی قرار داد و بعد مسئله نظام را؟

ج: قطعاً! مسئله ملی ما در درجه اول اهمیت قرار دارد. ما واقعاً تعجب می کنیم، وقتی می بینیم و می خوانیم که چگونه در دام این تبلیغات افتاده اند، که مثلاً در جمهوری اسلامی تانک تولید می شود و یا اینکه رژیم تانک تولید می کند! و بعد بی توجه به خطری که ایران را تهدید می کند و ضربه ای که به تمامیت ارضی و منافع ملی ما می خواهند بزنند، خوشحال هم هستند، که بالاخره می خواهند یکی بوی سر جمهوری اسلامی بزنند. نغیر آقیان، می خواهند ضربه را به ایران بزنند! مگر با عراق جز این کردند، زیر گوش ما یک کشور فروتند را دیدید با همین تبلیغات و توطئه ها به دام انداختند و به خاک سیاه نشانند و صدام حسین را هم بالای سر این ملت نگهداشتند. افغانستان را با خاک یکسان کردند. این جهانی است که امروز در برابر ما قرار دارد. وقتی از توطئه ها درباره تحولات مثبت در ایران صحبت می کنیم، هیچ چاره ای جز پرداختن به همه این مسائل نداریم.

پی نویسی ها

* از جمله این مدعیان حزب ماست، که از فردای پیروزی در خرمشهر شجاعانه و به قیمت انواع قیمت ها و محدودیت هایی که برای فعالیت بوجود آمد و سرانجام به قیمت پورش به آن تمام شد، با ادامه جنگ مخالفت کرده بود و بعد هم سران نهضت آزادی ایران، مانند مهندس بازرگان که رسماً در این باره به دولت و آیت الله خمینی نامه نوشته بود و همچنین کسانی مانند آیت الله منتظری که بعداً با انتشار برخی اسناد مشخص شد، که مخالف ادامه جنگ بوده و حتی خواهان توبه مشوقان سیاست ادامه جنگ از اشتباهات عظیم شان بوده است!

** هزاران زندانی سیاسی، در زندان ها و در جریان قبول این برنامه و در استقبال از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قتل عام شدند و سانسور مطبوعات تشدید شد. در عین حال، زندانیان سیاسی را کشتند تا زبان مقدان سیاست خائمان براننداز "جنگ جنگ تا پیروزی" و در حقیقت "جنگ جنگ تا نابودی کشور" و آرمناخواهان انقلابی را بریده باشند.

"نفی در نفی"

به چه مفهوم است؟

مقابله، در امور مشترکی با یکدیگر یکجا عمل می کنند... و خاطرنشان می سازد: «از اینجا بهیچوجه نمی توان تئوری نادرست بورژوازی و سوسیال دموکراسی را درباره اتحاد طبقات توجیه کرد، زیرا جدایی طبقات ممتاز و محروم اصلی و عمده و برخی وجوه مشترک آنها فرعی و غیرعمده است و لذا اتحاد بهره کش و بهره ده محال است، ولی از اینجا می توان به این نکته پنی برد، که مثلاً ناسیونالیسم، روش ها و آداب پاتریکال و طرز تفکر و جهان بینی ها (مانند باور به مذاهب و خرافات) اکثریت مطلق جامعه را فرا می گیرد. و این وجوه اشتراک موجب واکنش هائی نظیر و فعل و انفعالات همانند طبقات از لحاظ اقتصادی متناقض می شود، که اگر بحساب گذارده نشود، می تواند موجب دید غلط و لذا درک غلط و عمل غلط گردد.»

دوم- نفی در نفی دیالکتیکی

به نکته دیگری بنگریم: (این نگاه که جامعه نو بر زیرانه های جامعه کهنه ساخته می آید، با حقیقت تاریخ بیگانه است. ... جستجوی امکان و مصالح در دنیای واقعیت و در درون سیستم های موجود برای دگرگون کردن جامعه و جهان بگونه ای که زندگی بشر را انسانی تر و شخصیت انسان را شکوفاتر سازد، راه اتوپیسیم [که منظور نظرات سوسیالیسم علمی است] را مسلود می کند...).

البته برداشت مقوله «دیالکتیکی نفی در نفی» که یکی از عناصر عمده رشد و زائیده شدن نو از کهن است، در نظرات سوسیالیسم علمی چنین نیست. در توضیح ارزیابی علمی و دقیق مارکسیسم از مقوله نفی در نفی بیان قانون سوم دیالکتیک بجاست: قانون نفی در نفی که برپایه آن مرحله عالی تر رشد بوجود می آید، به معنای تخریب سناده مرحله کهن نیست، بلکه در روند دیالکتیکی نفی، مرحله کهن پشت سر گذاشته می شود، درعین حال که تمامی جوانب مثبت و قابل رشد آن بکار گرفته شده و به مرحله نو رشد داده می شود.

برای درک عمیق «ساده» نبودن تخریب باید دیالکتیک رشد «غیرتدریجی - انقلابی» و تدریجی - زرفرمیستی» را در پدیده ها مورد توجه قرار داد. اگر تنها رشد غیرتدریجی Diskontinuität - یعنی تخریب کامل: «ویرانه های جامعه کهنه» مورد نظر طاهری پور برقرار می بود، امکان رشد پدیده همانقدر منتفی بود - زیرا آغاز و پایان حرکت رشد بر روی هم، بر روی «تخریب»، قرار می گرفت، حرکت و رشد دورانی می بود -! اگر تنها رشد تدریجی Kontinuität برقرار می بود، نه از دانه ای، گندم می روئید - زیرا در چنین صوری دانه گندم تنها از رشد کمی برخوردار می بود و تنها تا به ابعاد بی نهایت بزرگ می شد - و نه از گرمی، شاهره ای. در شرایط فقدان هر یک از این دو قطب دیالکتیکی در رشد هر پدیده، رابطه بین حال و آینده قطع می شد. نسبت دادن این برداشت که گویا «لنینیسم» خواستار ساختن جامعه نو بر «ویرانه های جامعه کهنه» است توسط محافل پوزیتیویست با این هدف همراه است، که ضرورت و امکان گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نفی شود. این نکته را «روبرت اشتیگروال» مارکسیست آلمانی، در کتاب خود تحت عنوان «خدا حافظی از ماتریالیسم؟» توضیح می دهد و نشان می دهد، که «کارل پوپر» می کوشد به کمک این تز، تصورات خود درباره «مهندسی اجتماعی» social engineering را ثابت کند.

درک مارکسیستی مقوله نفی در نفی دیالکتیکی، بی پایگی این نظر را می رساند، که چند خط پائین تر عنوان می شود: «از بنیادهای تفکر سنتی چپ یکی هم این بود که نقطه بستن و تکوین عناصر و ارزش های سوسیالیستی را در بطن شیوه تولید سرمایه داری انکار می کرد...». برای اثبات این نظر، نویسند از «شکل گیری و تثبیت برخی ارزش های سوسیالیستی در پیشرفته ترین دموکراسی های جهان غرب...» خبر می دهد که گویا «... یکی از بنیادهای تفکر سنتی چپ را قویا در معرض تردید و تکذیب قرار می دهد...». البته نمونه هایی از «برخی ارزش های سوسیالیستی در پیشرفته ترین دموکراسی های جهان غرب» در مقاله ذکر نمی شود. عام گوئی، بجای بررسی خاص و مشخص! این، یکی از معمول ترین اسلوب های جریان های پوزیتیویستی است. هدف اینجا برشمردن چنین ارزش هائی در درون جامعه کهن، آنطور که بانیان سوسیالیسم علمی آنرا نشان داده اند، نیست، اما اشاره به ایجاد و انتقال «آگاهی سوسیالیستی» به درون طبقه کارگر، که موضوع اصلی کتاب «چه باید کرد؟» لنین را تشکیل می دهد، بطور قطع آن ارزش ها مورد نظر نویسند نیست!

سوم- طبقه کارگر با آزادی خود، بشر را آزاد می سازد

وقتی طاهری پور می نویسد: «این فکر که گویا سوسیالیسم امری منحصرا مربوط به مقدرات طبقه کارگر است، خلاف حقیقت تاریخ است»،

در «کار» شماره ۱۶۳ «جمشید طاهری پور»، از رهبران سابق سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مقاله ای تحت عنوان «استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دموکراسی»، به نقل نظرانش در «اجلاسی به ابتکار تلاشگران جامعه باز» می پردازد. این نظرات، آنجا که مربوط به برداشت های او از نظرات مارکسیستی می شوند، و او آنها را نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» می نامد، نیاز به تدقیق دارند.

سه نکته در این نظرات موجب گمراهی از برداشت های مارکسیسم و لنینیسم شده است:

اول- تضاد قطب های دیالکتیکی

او می نویسد: «در دیدگاه گذشته ... ما حرکت تاریخ را در تضاد و ستیز میان طبقات خلاصه می دیدیم، درحالی که دیالکتیک مناسبات طبقات، هم تضاد و هم وحدت منافع میان آنان است.» طاهری پور «دیدگاه گذشته ما» را که پیش تر مترادف با نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» معرفی می کند، «تضاد» میان طبقات خلاصه می کند. بدین ترتیب او چیزی را به مارکسیسم نسبت می دهد، که با الفبای آن نیز همخوانی ندارد.

طبق قانون اول دیالکتیک، قانون «وحدت» و «تضاد»، دو قطب یک پدیده هم در رابطه «وحدت» و هم در رابطه «تضاد» با یکدیگر قرار دارند. بخش اول آن، بیان تظاهر وجود پدیده در مقطع تاریخی معین است، که عمدتاً ناشی از «وحدت» دو قطب آن است. در این مرحله که دوران رشد تدریجی - زرفرمیستی پدیده است، «وحدت» در برابر «تضاد» الویت دارد. بخش دوم، آنجا که «تضاد» درونی دو قطب تدریجاً و نهایتاً عمدتاً نسبت به «وحدت» آنها برتری می یابد، دوران رشد انقلابی پدیده فرا می رسد. نباید این دو بخش را با یکدیگر اشتباه گرفت و یا یکی را حذف و یا مطلق نمود. آنچه طاهری پور از این مقوله دیالکتیکی به «لنینیسم» نسبت می دهد، فاصله عمیقی دارد، با برداشت لنینیستی و مارکسیستی از آن [۱].

در مورد جامعه انسانی مسئله تضاد دو قطب بسی بغرنج تر است. زنده یاد احسان طبری در کتاب «یادداشت ها اجتماعی و فلسفی» از جمله به شیوه های «دگماتیزاسیون فلسفه اجتماعی مارکس و انگلس که منجر به نوعی سکولاستیک گردید (یعنی حل مسائل باتکاء مشتی مقولات از پیش آماده شده)» اشاره می کند. او یکی از این شیوه ها را بیش از ۳۰ سال پیش توضیح می دهد، و گویا روی سخنش با امثال طاهری پور است، او می نویسد: «باتکاء آنکه مارکسیسم پدرستی ساخت طبقاتی جوامع را مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار، و مبارزه طبقاتی را بمثابة اهرم تحول این اجتماعات متذکر شده و ماهیت ثابت انسانی را در ورا، چارچوب مشخص اجتماعی و طبقاتی رد کرده، مطلق کردن این مسائل و رد هرگونه بررسی انتروپولوژیک تاریخ که محتوی ثابت Constant تحولات جامعه بشری را تازمانیکه بازایگر اصلی صحنه Homo Sapiens هست، نه Homo دیگر، روشن می سازد... در محیط های اجتماعی عقب مانده، تحت فشارها و نیازهای پراتیک، در پولیک های پرشور متعصبانه و شتابزده، بدست تئورسین هائی که فاقد صلاحیت درجه اول علمی بودند» (صفحه ۲۴)، این دگماتیزاسیون روی داد. همانجا (صفحه ۴۳ و ۴۴)، او در همین زمینه ادامه می دهد: «... تئوری ساخت طبقاتی جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی افزار تولید و مبارزه طبقاتی در این جوامع بعنوان حربه و وسیله توضیح پدیده های اجتماعی نباید به شکل صوری و مکانیکی درک شود. مثلاً برقراری رابطه مستقیم و بلاواسطه بین محتوی برخی پروسه های اجتماع با این یا آن طبقه، یا دیدن جدائی طبقات و ندیدن وجوه مشترک آنها در یک پروسه تاریخی - یعنی دو اشتباهی که در تحلیل های متداول بسیار دیده می شود، می تواند ما را به نتایج شماتیک و نادرست بکشاند.» در ادامه مطلب طبری به «دیدن جدائی طبقات و ندیدن وجوه مشترک آنها» یک بار دیگر اشاره کرده و اضافه می کند: «وجوه مشترک روحیات عمومی جامعه از سطح مشترک رشد مادی و معنوی و وضع مشترک تاریخی و اجتماعی جامعه ناشی می گردد. طبقاتی که در این یا آن امر با هم

درک ناتمامی از این نظر مارکسیستی ارائه می دهد، که طبقه کارگر «عامل - سوبیکت - تاریخی» برای ساختمان سوسیالیسم است.

«سوسیالیسم امری منحصر به مقدرات طبقه کارگر است»، برداشتی مکانیکی از یک اندیشه عمیقاً دیالکتیکی مارکس است. منظور مارکس از بیان این نکته که طبقه کارگر به عنوان سوبیکت (عامل) تاریخی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در جامعه نقش ایفا می کند، و با آزادی خود، کل بشریت را به آزادی می رساند، از تحلیل مشخص شرایط صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری ناشی می شود.

اسلوب و شیوه مارکس برای دست یافتن و نائل شدن به «آرمان»، یک اسلوب و شیوه ماتریالیستی، ماتریالیست-دیالکتیکی است. او ساختار صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری را تجزیه و تحلیل می کند، آنرا کالبد شکافی می کند، اجزاء آن، ارتباطات، وحدت و تضاد قطب های آنها را کشف می کند و برمی شمرد، و سپس از درون این بررسی علمی این نتیجه گیری را ارایه می دهد، که برای پایان دادن به استثمار طبقه کارگر، باید به استثمار بطور کلی پایان داد، باید طبقاتی بودن جامعه را برانداخت، باید جامعه بی طبقات سوسیالیستی (کمونیستی) را برقرار ساخت. البته این «سوسیالیسم» با «مقدرات طبقه کارگر» - در کلیه قشر بندی های امروز آن- عجین است، اما در عین حال این امر «منحصراً» مربوط به طبقه کارگر نیست، بلکه امری است مربوط به کل بشریت. به همین دلیل هم برقراری آن تنها با شرکت وسیع ترین اقشار اجتماعی و متحدان تاریخی طبقه کارگر، ممکن خواهد بود. درک و شناخت «سوبیکت تاریخی»، یعنی طبقه کارگر به عنوان عامل تاریخی گذار به سوسیالیسم توسط دیگر اقشار و نیروهای اجتماعی، به ویژه روشنفکران، و شرکت فعال و خلاق این متحدان تاریخی در نبرد برای براندازی جامعه طبقاتی و پایان دادن به استثمار انسان از انسان و برقراری سوسیالیسم، تبدیل شدن سوسیالیسم به «مقدرات» همه اقشار و طبقات ترقی خواه جامعه است. این امر اما تغییری در جا و مقام «عینی» و ماتریالیستی طبقه کارگر به عنوان «سوبیکت تاریخی» در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نمی دهد. این به مفهوم شرکت دیگر «گروه بندی های اجتماعی» با مواضع قشر خودشان در نبرد برای گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نیست، بلکه یعنی پذیرفتن مواضع پرولتاریا، در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری و پذیرفتن جا و مقام «سوبیکت تاریخی» [۲]!

برخلاف مارکس، و آن مارکسیست هایی که اسلوب و شیوه بررسی مارکس را بکار می گیرند، پوزیتیویست ها برای تعریف «آرمان» خود، از واقعیت موجود و بررسی آن حرکت نمی کنند. «آیده آل» آنها «ذهنی» است. «دمکراسی» مورد نظر آنها «غیرتاریخی» است، «سوسیالیسم» پیشنهادی آنان، کوچکترین اشاره ای به «روابط تولیدی» در جامعه ندارد، و در سطح «سیاسی» باقی می ماند. «سوسیالیسم» آنها آشتی طبقاتی را تجویز می کند و هدف آن پشت سر گذاشتن سرمایه داری نیست، و به این ترتیب ایدئولوژی پوزیتیویستی عیان می شود. بدین ترتیب «سوسیالیسم» آنان، «سوسیالیسم» همزمان استثمارشوندگان و استثمارکنندگان از کار در می آید: «سوسیالیسم» نه تنها امری بیگانه با مقدرات دیگر گروه بندی های اجتماعی نیست، بلکه می توان آنرا برآمده از مقدرات گروه بندی های اجتماعی در تکامل یافته ترین شکل هستی اجتماعی شان تصور کرد. کما اینکه ظهور ارزش های سوسیالیستی در برخی جوامع پیشرفته معاصر [۳] سیاست نئولیبرالیسم اقتصادی؟ گلوپالیسم؟، بر زمینه نبرد طبقات، اما بر پایه وفاق اجتماعی و قشرهای این جوامع صورت ظهور پیدا کرده است.

«سوسیالیسم» مورد نظر، یک جامعه بدون استثمار انسان از انسان نیست، بلکه «به دولت های تامین اجتماعی» محدود می شود، که همان «دولت رفاه عمومی» مورد نظر محافظان دمکرات مسیحی آلمان غربی پس از جنگ دوم جهانی است، که اکنون به دولت هارترین محافظ سرمایه داری این کشور برای برقراری «جامعه دوسومی» در جهان «شمال جنوبی» تبدیل شده است. نظرات سیاسی و برنامه های «چپ» جدا از واقعیت عینی، به اینجا ختم می شود: «اهمیت مبارزه چپ در راه شکل گیری و تثبیت ارزش های سوسیالیستی در جامعه مدنی و فراورشی دولت ها به دولت تامین اجتماعی»!

متأسفانه هیچ شرکت کننده ای از پنجره سالن «اجلاس تلاشگران جامعه باز» در فرانکفورت آلمان (۲۸ ژوئیه سال ۱۹۹۷) نگاهی به بیرون و واقعیت «در برخی جوامع پیشرفته معاصر» نمی اندازد، تا با واقعیت «وفاق اجتماعی»، آنطور که بطور عینی در این جوامع حاکم است، و نه آنطور که آذهان پندارگران را انباشته است و آنرا آرزو می کنند، آشنا شود [۳].

۱- برای «سهراب میثری»، از رهبران فعلی سازمان فدائیان اکثریت نیز مفهوم و دیالکتیک «انقلاب» و «درفرم» تاحل بالی مانده است. او در جوابیه خود به «فرخ نگهدار» در «کار» شماره ۱۶۷ (دبلیه «خلع ید» از چپ واقفا موجود)، تعریف خود را از «چپ انقلابی» چنین عنوان می کند: «بخشی از چپ انقلابی نیز فراموش کرده است که خود با مبارزات ۱۰ سال پیش خویش، اکنون دیگر انقلابی نیست، چرا که به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقادی ندارد، با رفرمیست ها نسبت و برخاست می کند و غیره». به نظر او «چپ انقلابی» کسی است که به «دیکتاتوری پرولتاریا» اعتقاد دارد و با «درفرمیست ها نسبت و برخاست» ندارد. به عبارت دیگر در ذهن او، تعریف «انقلابی» بودن مترادف و محدود می شود به چهارچوب «فهر»، برداشتی که ظاهراً از رسوبات دوران چریکی دانش او است. توضیح دیالکتیک «انقلاب» و «درفرم» را باید به زمانی دیگر موکول ساخت، اما توجه به این نکته ضروری است، که میثری بجای تعریف تئوریک این مقوله، یکی از اشکال ممکن حاکمیت انقلابی طبقه کارگر را عنوان می سازد. برای او جدا تکه داشتن «تعریف» Definition یک مقوله از یکی از اشکال بروز آن هنوز ممکن نیست. بی جهت هم نیست، که تکرانی او، آنطور که از عنوان مقاله اش نیز برآورد می شود، نه برای صحت سیاست چپ مورد نظرش است، بلکه متوجه آنست که از این چپ «خلع ید» بعمل نیاید و ضدلی «رهبری» را از دست ندهد.

۲- زنده یاد جوانبیر در کتاب «سیمای مردمی حزب توده ایران» تأکید می کند: «در حزب ما هرگز دهقانان و پیشه واران و روشنفکران با حفظ مواضع و با برنامه و مشی خاص خود شرکت نکردند. هرکس به حزب ما آمده، برنامه و مشی آنرا پذیرفته است».

۳- طبق گزارش روزنامه سرمایه داری بزرگ آلمان «فرانکفورت آلمینه»، روسای «اتحادیه صنایع آلمان»، «اتحادیه کارفرمایان آلمان» و «اتحادیه بازرگانی»، «هنگل»، «اشتوفه» و «اشتیل» «حق» استعاب کارگران را دیگر در انطباق با شرایط فعلی نمی دانند، حق انتخابات، سیستم فدرالی در آلمان و قراردادهای دستمجمعی را مورد علامت سوال قرار می دهند. همین روزنامه از «رئیس» اندیشمند فراکسیون حزب دمکرات مسیحی آلمان در مجلس، «شویبه»، نقل می کند، که طالب «جسارت برای دمکراسی کمتر» شده است.

ابتداء تحریف لنینیسم، سپس روبه آن؟!!

با تمام احترامی که زنده یاد احسان طبری برای «احمد کسروی» [۱] قائل بود، ارزیابی او را از «حافظ» نادرست اعلام می کرد، زیرا آنرا برخوردی «غیرتاریخی» می دانست. به گفته او، کسروی ارزیابی از نظرات حافظ ۷۰۰ سال پیش زیسته را جدا از شرایط آنروز انجام می دهد و لذا دره ای بین آن نظرات با شرایط امروز می بیند، و ارزیابی نادرست از شخصیت حافظ اجتناب ناپذیر می شود.

منظور از برخورد «غیرتاریخی» قرار ندادن پدیده و مقوله مورد بحث و بررسی در شرایط اجتماعی آن مقطع تاریخی است که در شرایط مشخص آن، بررسی مقوله انجام می شود و یا دقیقتر باید انجام شود. به عبارت دیگر، بررسی «غیرتاریخی»، بررسی مقوله و پدیده ای خاص است، تنها در ارزیابی عام از آن و ارزیابی جدا از واقعیت تاریخی تحقق آن. این شیوه در سال های اخیر به ابزار استدلال روزانه در دست مدافعان سرمایه داری تبدیل شده است، از جمله برای به اصطلاح بررسی مقوله «دمکراسی».

برداشت پوزیتیویست ها از مقوله دمکراسی، در تحلیل نهایی، نفی این امر است، که دمکراسی دوران برده داری - نمونه کلاسیک آن در رم قدیم [۲] - نه شکل حاکمیت برده داران (دیکتاتوری علیه بردگان) بوده است، بلکه گویا «تلاقی و توافق ارزش های اصیل... در هرچه انسانی تر کردن جامعه بشری بوده است». به همین منوال هم نباید حق دمکراتیک صاحبان ۲۰۰۰ میلیارد (۲ بلیون) دلار نقدینگی را که روزانه در بورس های توکیو، هنگ کنگ، فرانکفورت، لندن و نیویورک و... در گردش اند، و گلوگاه اقتصاد سراسر جهان را در چنگ خود گرفته اند، و سیاست اقتصادی دولت های «دمکراسی های پیشرفته جهان غرب» را نیز تعیین می کنند، دمکراسی برای «سرمایه مالی و صنعتی جهان غرب» و دیکتاتوری طبقاتی آنان علیه زحمتکشان کشورهای خودی و همه خلق های جنوب دانست، بلکه باید آنرا هم وسیله مطمئنی برای «انسانی کردن جامعه بشری» ارزیابی کرد.

یکی از جولانگاه های این نظرات پوزیتیویستی، نشریه «کار»، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. یکی از نمونه های اخیر این کوشش را می توان در مقاله «استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دمکراسی» در «کار»

نبرد برمی خیزد، گوشه و بخشی از بار مشترک همه را به سوی سرمنزل مشترک به پیش می برد، متحدان تاریخی یکدیگرند و این، جان مایه همبستگی ملی و طبقاتی در سطح هر کشور و در سطح بین المللی را تشکیل می دهد.

این برداشت مارکسیستی از دموکراسی و مبارزه برای برقراری دموکراسی سوسیالیستی، بهیچ وجه منظور نظر پوزیتیویست های مدرن نیست. «دموکراسی» مورد نظر آنها، دموکراسی ناب و جدا از واقعیت پیکار اجتماعی در هر جامعه مشخص امروز بشری است، و در سطح «دموکراسیسم سیاسی» محدود می ماند، «آشتی طبقاتی» شالوده آنرا تشکیل می دهد و ظاهری ماوراء طبقاتی دارد، و بالاخره مرحله رشد «دموکراسی بورژوازی» را ابدی قلمداد می سازد. «سوسیالیسم» مورد نظر آنها، شالوده اقتصادی جامعه سرمایه داری، شکل مالکیت آن را مورد علامت سوال قرار نمی دهد، و بدین ترتیب به توجیه پوزیتیویستی صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری و ابدی ساختن آن تبدیل می شود. تهمت های ناروا و بنی پایه به «چپ سنتی»، «لنینیسم» و بدفهمی های آگاهانه و یا ناآگاهانه از مارکسیسم-لنینیسم، به عنوان کوشش های ناموفقی برای توجیه این مواضع تجدیدنظرطلبانه در مارکسیسم و برای توجیه پذیرش ایدئولوژی سرمایه داری است که اینگونه بیان می شود: «دموکراسی را باید به مفهوم یک ارزش عام، یک ارزش عموم بشری ... درک کرد ... مشخصه هایی که علایق و منافع گروه بندی های اجتماعی موجود در جامعه را ... بازتاب دهد و اعمال اراده شهروندان را ممکن گرداند ... دموکراسی پدیداری فراایدئولوژیک [۱] و آن نظام سیاسی باز و فراگیری است که نمی توان و نباید با علایق و منافع یک گروه بندی معین اجتماعی [۲] آن را مشروط و تعریف کرد.»

این تعریف ماوراء طبقاتی و غیرتاریخی از «دموکراسی» در خدمت کدام ایدئولوژی است؟ در مقاله، در تعریف «موضع جنبش چپ [که] موضع آرمانخواهی سوسیالیستی» نامیده می شود، و در چارچوب «طراحی استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دموکراسی»، به این پرسش، چنین پاسخ داده می شود: «آرمان سوسیالیسم از رهگذر مبارزه برای برپایی، تحکیم و تکامل جامعه مدنی دست یافتنی خواهد بود. ... در پرتو این آگاهی تئوریک ... چپ ایران با پاهای واقعیت - [که همان] ضرورت های ناشی از تحکیم و تکامل دموکراسیسم سیاسی [هستند] - به سوی آرمان سوسیالیسم - بر پایه یک منطق عقلی - راه خواهد سپرد ...». با این مقدمات و بمنظور دسترسی به «سوسیالیسم» مورد نظر، «دو مولفه اساسی [عنوان می شوند] که دموکراسی بر پایه آن ها تحقق می یابد و رشد و تکامل پیدا می کند: اول ساختار نظام سیاسی حاکم بر کشور، دوم، شرایط و امکاناتی که اعمال اراده شهروندی را ممکن می سازند. ... دموکراسی فقط در حق انتخاب و رای اکثریت مردم خلاصه نمی شود و اتفاقاً اصالت دموکراسی از آنجاست که به شرایط و امکاناتی که اعمال اراده شهروندان را هر اندازه بیشتر مقدور و میسر کند، متکی است. ... نه تنها مفاد منشور حقوق بشر ... بلکه مجال مشارکت فعال و موثر در تعیین سرنوشت خود و میهن خود و جامعه را [در بر می گیرد که از طریق] تشکیل آزادانه جمعیت و اجتماع، سازمان های سیاسی و صنفی [و برخورداری] از حق آزادی اندیشه و معتقدات و آزادی بیان و قلم، و بالاخره حق انتخاب قدرت سیاسی و دخالت در نظارت بر امر رهبری جامعه ...» اعمال می شود.

آنچه که اینجا از نظرات طاهری پور نقل شد، بی کم و کاست، مرحله رشد سرمایه داری ای است، که بدون تردید دسترسی به آن امروز برای میهن ما ایران هدف عاجل و واقع بینانه ای را تشکیل می دهد، و می تواند با تدقیق ضروری، نقطه مشترک مبارزاتی برای میهن دوستان و ترقی خواهان امروز جامعه ایران باشد، اما تکیه بر تضاد مصنوعی بین این نظرات و نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» به چه معنی است؟ کدام هدف را دنبال می کند؟ سیاست حزب توده ایران قبل و به ویژه پس از پیروزی انقلاب بهمن، شرکت فعال آن در «نبرد که بر که» و سیاست فعال «اتحاد و انتقاد» برای تحکیم آزادی های دموکراتیک و قانونی و حقوق دموکراتیک نیز برای تحقق این هدف انجام شد. ایجاد جبهه مشترک نیروهای چپ و ترقی خواه برای به عقب راندن و طرد نهایی نیروهای ارتجاعی و راست به همین منظور ضروری بود. کوشش نسبتاً موفقیت آمیز کنونی «راه توده» با فاصله چشمگیر در پیش آیش تمامی آنانی که بر ضرورت تحقق تغییرات تدریجی در جمهوری اسلامی در دوران اخیر رشد جنبش نوین مردم پای می نشاندند، نیز از همین منطق پیروی می کند. پس اختلاف در کجاست؟ ریشه های بدفهمی نظرات مارکسیستی نزد خواستاران رشد سرمایه داری در ایران امروز، که به آن رنگ و روغن سوسیالیستی می زنند، در چیست؟

شماره ۱۶۳ ملاحظه کرد. در این مقاله «جمشید طاهری پور» به نقل نظرانش در «اجلاسی به ابتکار تلاشگران جامعه باز» می پردازد.

مخاطب طاهری پور آن بخش از «چپ» است، که از جمله در سازمان فدائیان اکثریت طرفدار براندازی جمهوری اسلامی است. طاهری پور می گوشت این بخش از «چپ» را «متقاعد سازد، که به طور عینی در ایران امروز توده های میلیونی سرگرم مبارزه برای برقراری «جامعه مدنی» - که او آنرا مترادف با «دموکراسی» عام مورد نظر خود و مورد قبول همین بخش از «چپ» می داند - در شرایط همین جمهوری اسلامی هستند [۳].

طاهری پور می گوشت برای نزدیکی به این بخش از «چپ» [۴]، به پندار خود «چپ سنتی» و «لنینیسم» را بی اعتبار نشان دهد. «رنسالیسم» عین گرای فوق در انتقاد به مواضع «رهبران» متأسفانه پیگیر نیست، شاید به این امید که «رهبران» آنچنانی را به ضرورت مبارزه برای برقراری «جامعه مدنی» در شرایط همین جمهوری اسلامی متقاعد سازد؟! اما نمی توان در نیمه راه واقع بینی و عین گرایی از حرکت بازایستاد، در عین حال با ذهن گرایی به مبارزه ای جدی پرداخت؛ نمی توان به نادرست با پیگیرترین مواضع عین گرا و واقع نگر به ستیز پرداخت، ولی در مبارزه علیه ذهن گرایی سیاسی، موفق بود. این شیوه در عین حال پرده از روی اسلوبی برمی دارد، که برای تمام جریان های پوزیتیویستی، چه ایرانی و چه غیرایرانی، «تیبیک» است؛ ویژگی این اسلوب، همین برخورد «غیرتاریخی» به مقولات است. برخورد انتقادی به این شیوه را در این مقاله باید به مفهوم تقویت «رأیسمی» درک کرد، که طاهری پور مدافع آنست.

دموکراسی، مقوله ای تاریخی

پیوند دموکراسی و سوسیالیسم بلا تردید است. برقراری سوسیالیسم، بدون حاکمیت وسیع ترین، عمیق ترین و همه جانبه ترین شرایط دموکراتیک در جامعه، غیرممکن است. اگر بتوان تنها یک درس از تجربه بزرگ ۱۹۸۹-۱۹۱۷ آموخت، اگر بتوان تنها یک علت برای ناکامی این تجربه برشمرد، باید بیان این تجربه باشد، که برقراری روابط تولیدی سوسیالیستی - چه در شکل تعاونی، دولتی و یا هر شکل ممکن دیگر - بدون حاکمیت شرایط همه جانبه و عمیق دموکراتیک در جامعه، به معنای برقراری نهایی سوسیالیسم نیست و نخواهد بود. زیرا بدون دموکراسی، تضمینی برای جلوگیری از استقلال غیرضروری و ضد ارزش های سوسیالیستی حاکمیت ارگان های انتخابی - حتی پس از مرگ دولت - از یک سو، و از خود غریبه شدن شهروندان از سوی دیگر، وجود نخواهد داشت.

عناصر دموکراتیک در جامعه بشری، که چکیده آن در جدایی سه قوه قانون گذاری، قضاییه و اجرایی در انقلاب کبیر فرانسه و با برقراری «پارلمانتاریسم» به دستور کل بشریت تبدیل شد و اکنون با محتوای «منشور حقوق بشر» و «حق تعیین سرنوشت» انسان و گروه ها و خلق ها تدقیق و تکمیل شده است، باید در تکامل خود به دربرگرفتن حقوق دموکراتیک بانجامد و رشد «پارلمانتاریسم» باید به حاکمیت شورایی فراروید. برپایه تکمیل دموکراسی سیاسی با حقوق دموکراتیک، جامعه بی طبقات سوسیالیستی تشکیل می شود. این جامعه بدون برقراری این دموکراسی و به ویژه بدون رشد بلامنازع و همه جانبه آن، تضمین تاریخی برای دسترسی به جامعه آزاد بشری و فارغ از ستم طبقاتی ممکن نیست. جامعه ای که در آن «تساوی حقوق همه افراد جامعه، صرف نظر از جنس، نژاد، مذهب و ملیت در همه شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و حق مساوی در شرکت در رهبری «خودگردانی اجتماع» تأمین می گردد» (زننده یاد «آمریک نیک آئین»، مراجعه شود به زیرنویس شماره ۲) و برای همیشه به استثمار انسان از انسان پایان داده می شود.

برقراری چنین دموکراسی سوسیالیستی بدون شرکت فعال و خلاق همه اقشار و طبقات ترقی خواه در جوامع طبقاتی در جهان امروز ممکن نیست. اشکال و محتوای این مبارزات، از مبارزات زحمتکشانی ددی و فکری گرفته، تا مبارزات زنان برای تساوی حقوق، و جوانان برای برخورداری از امکانات فرهنگی، ورزشی، آموزشی و شغلی، تا مبارزه برای تأمین بهداشت و تندرستی همه شهروندان و حفظ محیط زیست، مبارزه خلق ها برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت - در سرزمین های مستقل و یا آنجا که ریشه تاریخی سرزمین های مشترک یا خلق های دیگر وجود دارد، در ترکیب این خلق ها -، تا مبارزه علیه دیکتاتوری سرمایه مالی امپریالیستی، علیه تحمیل «گلوبالیسم» و «نظم نوین امپریالیستی» و مبارزه برای حفظ استقلال ملی، همه و همه اشکال و محتوای مبارزاتی را تشکیل می دهند، که شرایط گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را آماده می سازند، و لذا کمک و مکمل یکدیگراند. هر یک از گروه های شرکت کننده در این مبارزات، آنجا هم که برای اهداف گروهی، تشر و طبقه خود به

تعطیل نبرد طبقاتی؟

اختلاف در آن است، که آنها خواستار انکار نبرد طبقاتی هستند! از موضع «چپ» طلب می کنند و می خواهند آنرا در «استراتژی نوین چپ» بگنجانند، که باید «مقدم شناختن منافع رشد اجتماعی را بر منافع طبقاتی...» پذیرفت: «مقدم شناختن منافع رشد اجتماعی بر منافع طبقات و بر این پایه، الزام پابندی به مصلحت عام جامعه».

به عبارت دیگر «استراتژی نوین چپ» مورد نظر این محافل برای «گذار کشور به دموکراسی»، برای نیروهای چپ دقیقا آن استراتژی را پیشنهاد می کند، که یک جریان بورژوا-دموکراتیک می طلبد و آنرا تأیید می کند. به سخنی دیگر این «چپ» به تبلیغ آن خواست و آرزویی می پردازد، که ریشه در این برداشت ذهنی دارد، که نبرد طبقاتی در جامعه، نه یک امر عینی و واقعی است، بلکه باید آنرا فکری مخرب دانست، که مارکسیسم و بدتر از آن لنینیسم آنرا می خواهد ابقاء کند! بدین ترتیب بدفهمی از «لنینیسم» انشا می شود. درعین حال مشخص می شود، که منظور از ایدئولوژی زدانی تجویز شده، مارکسیسم-لنینیسم زدایی است، نه عدم پذیرش ایدئولوژی سرمایه داری، تحت عنوان «راسیونالیزه کردن و رئالیزه کردن تفکر چپ».

کسی که نبرد طبقاتی را در چهارچوب جامعه سرمایه داری انکار می کند و مطرح می سازد و چپ انقلابی را به پیروی از خود فرا می خواند، یا از واقعیت بی اطلاع است و یا موضع طبقاتی سرمایه را تبلیغ می کند. تبلیغ چنین موضعی حتی برای آن نیروهای میهن دوست و ملی غیرسوسیالیستی که برای حفظ استقلال ملی سرگرم پیکار ضدامپریالیستی و ضد «نظم نوین» آن هستند، مضر است، زیرا این پیکار بدون شرکت وسیع ترین اقشار زحمتکش ممکن نیست. چگونه می توان بطور جدی پنداشت، که می توان طبقات زحمتکش را از نبرد برای منافع روز و آینده خود بازداشت، اما آنان را در کنار خود در پیکار ضدامپریالیستی حفظ نمود؟ چگونه می توان مدافع این فکر بود که در جامعه احزاب همه طبقات مجاز به فعالیت قانونی باشند، اما حزب توده ایران از فعالیت قانونی برای دفاع از منافع حال و آینده کارگران و دیگر زحمتکشان برخوردار نباشد؟

پذیرفتن واقعیت نبرد طبقاتی در جامعه، احترام به حق دموکراتیک زحمتکشان برای دسترسی به حقوق روزمره و دورزمانی آنها است، و بالاخره پذیرفتن حق طبقه کارگر به سازماندهی خود و تعیین برنامه خود برای دسترسی به خواست های روزمره و دورزمانی خود. پذیرش این حق دموکراتیک زحمتکشان شرط تحکیم وحدت ملی در پیکار برای حفظ استقلال ملی است. در چنین شرایطی است که می توان از زحمتکشان انتظار از خودگذشتگی داشت، انتظار داشت برای دوران های معینی، بفع «رشد اجتماعی»، خواست های بحق خود را محدود کنند و...

اگر چنین موضعی را نیروی چپ اتخاذ نکند، چه کسی باید این امر را به عهده بگیرد؟ موضع حزب توده ایران در دفاع از منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان را زنده یاد ف. م. جوانشیر در کتاب «سیمای مردمی حزب توده ایران» چنین توضیح می دهد:

«نخستین مشخصه حزب طبقه کارگر، وفاداری آن نسبت به امر طبقه کارگر-دفاع از منافع این طبقه و در پیوند با آن، دفاع از منافع همه زحمتکشان است. طبقه کارگر درست به این دلیل در حزب خود متشکل می شود که از منافع کوتاه مدت و بلندمدت خود دفاع کند؛ رابطه و تناسب درست میان وظایف دور و نزدیک خود برقرار سازد، متحدین خود را بشناسد و با آن ها در درجات گوناگون همکاری کند. برای حزبی که در شرایط سلطه استبداد و بقایای فئودالیسم (در کشورهای نظیر کشور ما) علیه امپریالیسم می رزمند، وظایف نزدیک، به طور عمده عبارت از وظایف دموکراتیک است و وظایف دور، سوسیالیستی. این دو را باید با دقت علمی به هم پیوند داد.

لنین در این باره می نویسد: «وظیفه ای که سوسیال دموکرات ها در زمینه فعالیت عملی در برابر خود قرار می دهند، عبارت است از رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سازماندهی این مبارزه در هر دو شکل آن، یعنی هم در شکل سوسیالیستی (مبارزه علیه طبقه سرمایه داران برای برانداختن نظام طبقاتی و پی ریزی جامعه سوسیالیستی) و هم در شکل دموکراتیک آن (مبارزه علیه سلطنت مطلقه برای به دست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراتیزه کردن نظام سیاسی و اجتماعی روسیه) ... بار دیگر تکرار می کنیم که فعالیت دموکراتیک با فعالیت سوسیالیستی پیوند ناگسستنی دارد.» [۵]

لنین این مطلب را در سال ۱۸۹۷، یعنی زمانی که تازه حزب طبقه کارگر روسیه پایه ریزی می شد، نوشته و در آن زمان وظایف سوسیالیستی را به شرح زیر توصیف می کند: «فعالیت سوسیالیستی سوسیال دموکرات های روسیه عبارت است از ترویج سوسیالیسم علمی، یعنی روشن ساختن افکار

کارگران درباره مفهوم صحیح نظام اجتماعی-اقتصادی امروزی، درباره طبقات گوناگون جامعه روسیه و مناسبات میان آنان، درباره مبارزه این طبقات با یکدیگر، درباره نقش طبقه کارگر در این مبارزه، برخورد آن به طبقات زوال یابنده و رشدیابنده و گذشته و حال سرمایه داری، درباره وظیفه تاریخی سوسیال دموکراسی جهانی و طبقه کارگر روسیه».

برای آنکه سوسیال دموکرات ها (مارکسیست ها) بتوانند وظایف سوسیالیستی بالا را به ویژه در سطح آن روز «ترقی توده های کارگر» به انجام برسانند، لنین توصیه می کند که: سوسیال دموکرات ها در تمام مظاهر خودپوی مبارزه طبقه کارگر، در تمام تصادمات میان کارگران و سرمایه داران بر سر ساعات کار روزانه، دستمزد کار، شرایط کار و غیره شرکت می ورزند. وظیفه ما عبارت است از درآمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و معیشتی زندگی کارگری، کمک به کارگران برای پی بردن به مفهوم این مسائل ...

درباره وظایف دموکراتیک که با وظایف سوسیالیستی پیوند ناگسستنی دارد، لنین می نویسد: «سوسیال دموکرات ها ضمن فعالیت ترویجی خود در میان کارگران، نمی توانند از مسائل سیاسی طفره روند و هرگونه تلاش برای طفره رفتن از این مسائل یا حتی در ره عقب نهادن این مسائل را اشتباهی عمیق و عدول از احکام بنیادی سوسیال دموکراتیسم جهان خواهند شمرد».

چنان که می بینیم، لنین از همان نخستین روزهایی که پایه های حزب طبقه کارگر روسیه را می ریزد، این حزب را به صورت حزب سیاسی فعالی که باید در زندگی سیاسی کشور حضور داشته باشد [۶]، وظایف سوسیالیستی را با وظایف دموکراتیک و وظایف آینده را با وظایف عاجل روز و کارهای بزرگ را با کارهای به ظاهر کوچک روزمره به هم مربوط سازد، در نظر می گیرد «...»

چنین است تفاوت بین برداشت چپ انقلابی و پوزیتیویسم، در تعیین وظایف امروز و آینده در برابر زحمتکشان و کلیه نیروهای ترقی خواه ایران!

۱- احمد کسروی در دادگاه پنجاه و نه نفر، که طبری جوانترین -نوزده ساله- فرد آن بود، دفاع از متهمین را به عهده داشت.

۲- زنده یاد امیر نیک آیین در «واژه نامه سیاسی و اجتماعی» که به عنوان ویژه نامه چهل و پنج سالگی حزب توده ایران تنظیم کرد، از جمله می نویسد: «برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی-اقتصادی برشالوده استثمار فرد از فرد است... بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هندوستان پدید گشت، ولی در یونان و روم باستان به شکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد، در شرق و از جمله در مین با بردگی بیشتر خصلت پدرشاهی و خانوادگی داشت. دو طبقه اصلی این صورت بندی اجتماعی-اقتصادی بردگان و برده داران بودند...».

۳- او ضرورت شرکت در این مبارزات مردم را در سخنانش توصیه می کند و به انتقاد از آن بخش از «رهبران» می پردازد که سیاست «تحریم» انتخابات ریاست جمهوری را به سازمان تحمیل کردند: اگر «رهبران» ای وجود دارند، که «نتوانستند نقش مردم را در انتخابات اخیر ببینند و در نتیجه موضع و تاکتیک نادرستی در قبال انتخابات ریاست جمهوری اتخاذ کردند از ایترو بود، که «رهبران» ما سمت اصلی نبرد را از درون علایق، تمایلات و ایده آل های سیاسی خودشان بیرون می کشند، و زاویه نگاهشان به مردم نیز، تماشای مردم چونان ابزار و وسیله تحقق تمایلات و ایده آل هاشان است. این نگاه ... مروج قدرت است... یا همه چیز را در بالا و در درگیری جناح های حکومتی خلاصه می کنند... یا دنباله رو حرکت مردم است و یا - در خیال دفاع از ایده آل های خود - در تقابل با حرکت واقعی مردم قرار می گیرد».

۴- بخشی که همانند «سهراب میری» در «کار» شماره ۱۶۲، مقاله «ایران به چپ نیرومند نیاز دارد»، او و همفکرانش را در سازمان فدائیان «اکثریت» دراست» می نامد.

۵- همه نقل قول ها از لنین از کتاب «وظایف سوسیال دموکرات های روسیه»، جلد اول قسمت اول.

۶- وظایف امروز حزب ما، یعنی شرکت فعال و خلاق در مبارزه و افشا موجود امروز مردم برای برقراری «جامعه مدنی» در ایران. وظیفه روزی که جوانشیر آنرا در فوق چنین برجسته می کند: «به ویژه در سطح آن روز «ترقی توده های کارگر»، طرح شعارها و خواست های بعضی که اکنون برای توده ها قابل هضم نیست، یعنی با «سطح روز» ترقی توده های کارگر» در انطباق نیست، و در سطح فردی «ترقی توده های کارگر» قرار دارد، جدا شدن از توده هاست. شیوه «رهبرانی» است، که بقول طاهری پور «دنباله رو حرکت مردم» از کار درمی آیند، «همه چیز را در بالا و در درگیری جناح های حکومتی خلاصه می کنند»، نزد این «رهبران» «تین سمت اصلی نبرد، کماکان برشت ذهنی دارد» و با «سطح روز» ترقی توده های کارگر» بدون ارتباط است.

مبارزات مردم مین ما تا سطح رشد آن به انقلاب بهمن، تجربه زنده ای است در صائب بودن نظرات واقع بینانه زنده یاد جوانشیر در «سیمای مردمی حزب توده ایران» و علیه برداشت های ذهنی «رهبران».

مصاحبه فرخ نگهدار با رادیو ایرانیان مقیم امریکا

*** برخی ها جمهوری اسلامی را با رژیم شاه یکی تصور کرده و معتقدند تحولات مانند زمان شاه که با سرنگونی آن رژیم پیش برده شد، در این رژیم نیز با سرنگونی پیش می رود. با انتخاباتی که انجام شد، آنها به نظر من باید دوباره تصمیم بگیرند!**

فرخ نگهدار، بعنوان عضو شورای مرکزی فدائیان خلق اکثریت، در یک مصاحبه تلفنی با رادیو ایرانیان در لس آنجلس، در مورد انتخابات اخیر ریاست جمهوری نقطه نظراتش را اینگونه تشریح کرد:

- فکر می کنم در تمام جمهوری اسلامی و تمام نیروهای که به نوعی تعلق به این نظام حاکم دارند، شاید بتوان گفت ایشان بهترین شانس را برای ایجاد تحول و تغییر در جامعه ما داشت و بنظر من، آقای خاتمی بیشترین ظرفیت را در جهت دموکراتیزه شدن و در جهت تامین حقوق مردم و تقویت نهادهای مدنی و قانونمند شدن جامعه دارد. بنظر من آقای خاتمی روی مسائلی که بنظر من عمده است در جامعه ما برای تحول، انگشت گذاشت و این مسائل را می بیند و می فهمد. البته این دیدن و فهمیدن به فعل و یا تحول جدی در دنیای واقع تبدیل خواهد شد یا نه، بستگی به تصمیم و نظر خود ایشان و از جنبه دیگر به آینده نیروهای که در جامعه عمل می کنند دارد. تاکید ایشان بر اینکه مردم وجود دارند در جامعه و مردم نقش دارند و خودش هم بوسیله مردم انتخاب شده و نه به فرموده، یا براساس توافقی پشت پرده که سکان قدرت را بدستش سپرده باشند.

* با توجه به این نظرات شما در مورد آقای خاتمی، چگونه شورای مرکزی سازمان از یکی دو ماه پیش از انتخابات، آن را تحریم کرد و به مردم گفت که نباید رای بدهند؟

- شورای مرکزی بر اساس موازین دموکراتیک و براساس ضوابطی که خودمان مقرر کرده ایم، تصمیم می گیرد، یعنی بر اساس رای اکثریت شورا. پیشنهاد من به شورای چیز دیگری بود. پیشنهاد من بطور مشخص این بود که اگر در جمهوری اسلامی یک شکافی که یکسوی آن روحانیت مبارز و ولی فقیه و نهادهای سرکوبگر و در سوی دیگر ائتلافی از ناراضیان قدرت ولایت فقیه، مردم بسی طرف نخواهند بود. ارزیابی من بطور مشخص این بود، که اگر کارگزاران، روحانیون مبارز و همانها که در اطراف روزنامه سلام جمع شده اند، یک کاندیدای واحد ارائه دهند، شورای نگهبان در وضعیتی نیست که بسادگی حذف کند؛ بنابراین یا حکومت دچار بحران شدید خواهد شد و یا اگر حذف مردم برآمد خواهند کرد و مداخله خواهند کرد و کاندیدای مورد تائید ولایت فقیه را کنار خواهند زد. ارزیابی من این بود و درنامه ها و مطالبی هم که برای شورای مرکزی نوشتم براین پایه بود، که این امکان نظر به شناختی که از جامعه ایران دارم و نظر به تحلیلی که از تناسب قوا دارم در درون حکومت، این ارزیابی که در راس حکومت هر تصمیمی که گرفته شود، همان پیش خواهد رفت خطاست. از طرفی نهادهای جامعه مدنی رشد پیدا کرده و در حد معینی هویت پیدا کرده اند و اینها تبدیل به نهاد قدرت شده اند. منظورم احزاب، سازمان ها، انجمن های فرهنگی و بخصوص مطبوعات و رسانه های گروهی و ارتباطی در بین جامعه بوجود آمده است. مناسباتی که در پائین بطور افقی شکل گرفته، سطح دانش سیاسی و سواد که در جامعه رشد پیدا کرده این امکان را نه به ولایت فقیه و نه به اعلیحضرت آریامهر و نه هرکسی دیگر که بخواهد به شیوه تصمیم گیری فردی و فشار از بالا خواسته خودش را به جامعه تحمیل کند می بندد. البته آن زمان هنوز آقای خاتمی مطرح نبود و لی وقتی آقای خاتمی کاندیدا شد نظر به سوابق و شناخت شخصی که از خصوصیات او داشتم فکر می کردم به هیچ وجه پایه اجتماعی سازمان ما، یعنی روشنفکران، فرهنگیان، هنرمندان، دانشجویان و کسانی که از دیدگاه مدرن با مسائل سیاسی آشنا هستند، بی طرف نیستند و ما اگر بخواهیم دموکراتیک برخورد کنیم، ما بعنوان شورای مرکزی سازمان دارم صحبت می کنم، این را باید بفهمیم که وظیفه رهبری دین خواست و تمایل توده ای است که به ما اعتماد کرده و ما منعکس کننده خواست و تمایل آن جمعی باید باشیم که ما را بعنوان شورای

مرکزی می پذیرد و می فهمد و توجه دارد به گفته ما. ما هم باید او را بفهمیم، بدانیم که چه می خواهد و همان را منعکس کنیم و ما مطلع بودیم که در پایه اجتماعی ما، سازمان ما در ایران بی طرف نبود نسبت به این قضایا و می خواست مشارکت داشته باشد و مشارکت هم داشت.

* وقتی آقای خاتمی اکثریت آراء را تحصیل کرد شما شگفت زده نشدید؟
- نظر من این بود که آقای خاتمی حذف شدنی نیست و حداکثر انتخابات به دور دوم می کشد ولی این انتخاب من را ذوق زده کرد نه شگفت زده!

* شورای مرکزی در باب این اشتباهش هیچ بیانیه ای یا مقاله ای منتشر کرده است؟

- من نمی توانم این ارزیابی را با این کلمه بیان کنم، چون این نظر رسمی شورا است، ولی ارزیابی نادقیق از تناسب نیروها از سطح مشارکت مردم در مصاحبه ها و صحبت های درونی شورا، این عنوان را گفته اند و طرح کرده اند. کسانی که رای داده اند به تحریم که ارزیابی نادقیق و دست پاتین را گرفتن مثلاً نقش مردم در انتخابات. من شخصا اینطور برداشت می کنم که امروز نظر غالب در شورای مرکزی سازمان ما، اکنون طرفدار این است که خوب بود در انتخابات مسئله "شرکت نکنید" (تحریم) را طرح نمی کرد و می گفت: «مردم به ناطق نوری رای ندهید» یعنی یک نوع حمایت ضمنی، به برداشت من از خاتمی و البته این نظر من نیست. معیار من که تاکید کردم این ارزیابی بود که روشنفکران، آدم های فهمیده، بخصوص نیروهای که طرفدار سازمان ما هستند، در داخل کشور تصمیم گرفتند که رای بدهند و اگر ما آدم های دموکراتی باشیم به این رای باید احترام بگذاریم. تصمیم یک سازمان سیاسی دموکراتیک فقط این نیست که در راسش اتخاذ می شود، تصمیم درست آن تصمیمی است که انعکاس دهنده خواست های پایه های همان سازمان باشد.

* با توجه و نگرش به امید آفرینی های ناشی از گزینش های خاتمی، حتما شنیده اید که بعضی ها می گویند اپوزیسیون برون مرزی منجمد شده و یا منتظر است مثل بسیاری از مردم تا ببیند که دولت خاتمی چه خواهد کرد. در شرایط فعلی وظائف نیروهای مخالف رژیم را چه می دانید؟

- بنظر من اینست که سمت اصلی مبارزه باید به سمت استبداد مذهبی و طرفدارانش و ولایت فقیه باشد. به نظر من آن کسانی دچار بن بست یا دچار مسئله یا دچار توقف و یا دچار انتظار شده اند که مشی دیگری را دنبال می کردند. به این مشی فکر می کردند که برای هر نوع تحول مثبت در ایران، دگرگونی کامل جمهوری اسلامی ضروری است، یعنی همان درسی را که در رژیم شاه آموخته بودند که رژیم شاه تحول ناپذیر نیست و هر نوع تحولی را باید با سرنگونی رژیم شاه پیش برد. همین الگو و استراتژی را با رژیم جمهوری اسلامی میخواستند پیاده کنند. سازمان مجاهدین و افراطی های چپ و راست را من در این زمره قلمداد می کنم و این گونه افراد و سازمان ها دوباره باید تصمیم بگیرند.

* در ارتباط با امکان فعالیت آزاد احزاب در داخل کشور، فرخ نگهدار گفت:

- به مجرد اینکه فضا برای آزادی احزاب باز شود، من فکر می کنم سازمان ما تصمیم خواهد گرفت ستاد رهبری خودش را بدخل کشور منتقل کند.

گردهمایی جنبش الهیات رهائیبخش

انجمن تعلیمات دینی هواداران نرییکی مذاهب" در امریکا لاتین و کارائیب، پنجمین کنفرانس خود را در نیمه دوم ماه ژوئن ۱۹۹۷ در ایالت "ماتانزاس" کوبا برگزار کرد. هدف اصلی این کنفرانس که با شرکت ۱۳۰ نماینده از کشورهای منطقه پر پا شد، عبارت بود از ارزیابی مسائل مربوط به جنبش الهیات رهائیبخش" در جهان امروز.

شرکت کنندگان در این کنفرانس، به بررسی موضوعاتی مانند مهاجرت، فمینیسم و جهان بینی مذهبی، اثرات سیاست های تئولیرالی بر زندگی توده های میلیونی پرداخته، پیرامون اتخاذ سیاست های مشخص در رویارویی با چالشهای جدید به تبادل نظر پرداختند.

جستجوی حقیقت، یا جستجوی تشکیلاتی

رفقای راه توده

... کپی نامه‌ای را که در تاریخ ۲۹-۷-۹۷ برای نشریه "کار" نوشته بودیم، اینک برای شما ارسال می‌داریم. این نامه را به این دلیل با تاخیر برای شما ارسال داشتیم، زیرا امید داشتیم که حداقل این دومین نامه ما در "کار" منتشر شود، که متأسفانه چنین نشد. همانطور که ملاحظه می‌کنید، نامه ضمیمه در پاسخ به جوابی است که نشریه کار، به نامه نخست ما، منتشر ساخته است. البته در پاسخ به ما نیز، اصل نامه را منتشر ساخته، بلکه پاسخ به آن را منتشر ساخته‌اند، که این خود بدعتی دموکراتیک است! می‌دانیم، که با کپی نامه ضمیمه مسئولانه برخورد خواهید کرد.

جمعی از دوستداران سازمان در برلین-آلمان

«در نشریه کار شماره ۱۶۲، به نامه ما که در آن به سیاست تحریم انتخابات از سوی شورای مرکزی (و بالطبع تحت نام سازمان فدائیان) اعتراض کرده بودیم، پاسخی در سه جمله داده شده است.

جمله اول: «نامه‌ای به امضای گروهی از هواداران سازمان در برلین دریافت شد...»

این اعتراض نامه از سوی «جمعی از دوستداران سازمان» فرستاده شده است و نه از سوی گروهی از هواداران! ما این اشتباه را دال بر بی‌دقتی‌تان نمی‌دانیم، بلکه حساب شده و برای توجیه شیوه برخورد غیر مسئولانه به معترضین می‌بینیم، که در جملات دوم و سوم عیان‌تر می‌باشد.

جمله دوم: «رفقای ما در برلین نسبت به وجود چنین گروهی از هواداران اظهار بی‌اطلاعی کردند.» ابتدا، انتظار داریم حداقل بدین امر آگاه باشید که بیان و تفسیر رابطه منان به سازمان عاقلانه نخواهد بود. در ضمن، این شیوه برخورد با معترضین کجا (کنو کاو شبه تفتیشی در تشکیلات) و ادعای وجود رابطه دموکراتیک و احترام به نظرات گوناگون در سازمان کجا؟

جمله سوم: «این نامه در نشریه‌ای بنام "راه توده" به چاپ رسیده است.»

انگاری، این بی‌اطلاعی شما فقط به بودن ما معترضین ختم نمی‌شود، بلکه در باره نشریه "راه توده" هم صدق می‌کند. چرا که از آن با حرف تعریف نامعین نام می‌برید!

فکر می‌کنیم، برای همه مشخص است که این هم یکی دیگر از تاکتیک‌های برخاسته از خط مشی حاکم در شورای مرکزی است، همان سیاستی که تحریم انتخابات را تبلیغ کرد و نتیجه‌اش، این شگفت‌زدگی شد. و حال جای بیان و بررسی صادقانه این واقعیت که "راه توده" تنها نشریه‌ایست که توانست تحلیلی درست از شرایط بدهد، (براستی چرا؟) سعی در سم‌پاشی و در اصل همان برخورد کهنه شده می‌کنید.

شناخت این واقعیت که تحریم انتخابات فقط یک اشتباه تاکتیکی نبوده، بلکه ریشه در دید پوپولیستی‌ناشی از ایدئولوژی‌زدایی و همگامی با سوسیال دموکرات‌ها دارد، برای شما هنوز سخت است.

ادامه آن سیاست غلط دیروزی را می‌توان بعنوان مثال در مقاله "بهباد کرمی" (کار ۱۶۰) باز یافت.

وی ضمن بلند کردن چماق خود ساخته "سیاست گذشته سازمان" بر روی سر کسانی که جرعت اعتراض کردن را به خود داده‌اند (برخورد با مقاله فرخ نگهدار) می‌نویسد: «... اما آنچه که من شخصا از انتخابات آموختم...» «... ما نه مجاز بودیم که مردم را به قرار گرفتن در پشت سر کاندیداتی دعوت کنیم که اعتقاد به ولایت فقیه را جزء اصول و مشی خود می‌داند و نه که بروز مخالفت مردم با حکومتگران را تنها به یک شکل محدود کنیم.» آیا این چکیده همان تاکتیک تحریم نیست که مردم ایران با عمل خود پوچ بودن آنرا به اثبات رساندند؟

وی می‌نویسد: «... تاکتیک درست ما ... باید با این تیترو محتوای تنظیم می‌گردید که: مردم! در انتخابات ضد دموکراتیک با ناطق نوری نماینده ولایت فقیه مخالفت کنید!»

عجب حکم داهیانه‌ای! در اصل یعنی هم از آخور و هم از کیسه خوردن! بعبارتی دیگر چه مردم شرکت می‌کردند و یا نمی‌کردند، در هر صورت آقای کرمی می‌توانست فردای انتخابات ادعا کند که شعار ما درست بود! این شعار به همان میزان که کلی است، بی‌ارزش و بی‌محتوا هم می‌باشد. چنین برخوردی اپورتونیستی در طول تاریخچه فعالیت سازمان بی‌نظیر است!

شاید حالا بتوان وی را درک کنیم و بدانیم منظورش از نوشتن «... آنچه که من شخصا از انتخابات آموختم... چیست! هیچ؟!»

جمعی از دوستداران سازمان در برلین

بقیه مصاحبه "اشپگل" با نخست وزیر آلبانی (از ص ۱۱)

نانو: من آرزو می‌کنم که در حدود سه ماه دیگر در این باره امکان اظهار نظر پیدا کنیم و آنگاه کوشش می‌کنیم تا پاسخ گوئی بریسا را مشخص کنیم و دیگر سیاستمداران را در صورت لزوم به دادگاه بکشانیم.

- در مرحله مبارزه انتخاباتی شما قول‌هایی دادید، چگونه می‌خواهید این همه پول را فراهم آورید و به کسانی که در این رابطه زیان‌های مالی شدید دیده‌اند، بپردازید؟

نانو: من گفتم که جبران خواهد شد! توجه شما باید به آینده باشد و نه گذشته. بازار آزاد این شانس را در آینده بوجود خواهد آورد، که چند برابر گذشته سود ببرند.

- چگونه سرمایه‌گذاران خارجی در آلبانی عمل خواهند کرد، در حالی که فساد و بوروکراسی همه جا گیر است؟

نانو: باید بگویم روحیه مالی باید تغییر کند، اما نه تخت فشار یک رژیم استبدادی. ما باید مانع رشد فساد شویم و آنرا روز به روز مخدودتر کنیم و شرایطی را فراهم آوریم تا هیچ هیچکس به فساد کشانده نشود.

- شما به عنوان یک سوسیالیست هیچ مشکلی نخواهید داشت وقتی که سرمایه‌داری را سر مشق اقتصاد خود قرار می‌دهید؟

نانو: اقتصاد ما شامل بخش خصوصی و مناطق آزاد تجاری نیز خواهد بود، مثل دیگر کشورهای غربی. شما هر نامی که می‌خواهید برای آن انتخاب کنید. سرمایه‌گذاران خارجی ضمانت می‌کنند تا تولیدات را به کشورهای دیگر نیز حمل و نقل کنند.

- استان "کوزوو" در داخل صربستان یوگسلاوی و "ماکسی دونا" کوشش دارند تا به آلبانی ملحق شود، شما از رهبر این جمعیت "ابراهیم روگووا" می‌خواهید تا عقیده خود را در رابطه با خود مختاری کوزوو تغییر دهد؟

نانو: در یک اروپای بدون مرز، خود مختاری چه معنایی دارد؟ البته اگر آن‌ها خود را جزو اروپا می‌دانند. خود مختاری یعنی عدالت اجتماعی و اتحاد برای حقوق بشر. من با "روگووا" صحبت می‌کنم و او را قانع خواهم کرد که او نیز برای ملت آلبانی یک راه حل اروپائی پیدا کند. از طرفی من شک دارم که رئیس جمهور صرب‌ها میلووسویچ آماده انجام رفرم‌هایی باشد.

- در انتخابات ۱۹۹۲ شما از بریسا شکست خوردید. آیا نگران تکرار این شکست نیستید؟

نانو: آن موقع غربی‌ها از بریسا حمایت کردند. آن‌ها امیدهای واهی به او بسته بودند تا توسط او ما را به عنوان "پست کمونیست" در تمام منطقه شرق اروپا زیر کنترل بگیرند. این نوع رژیم‌های راست در هر جا محکوم به شکست هستند. البته من هم از اشتباهات انورخوچه و بریسا تجربه‌های زیادی کسب کرده‌ام!

کنگره حزب کمونیست چین!

اومانیتة ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه:

بود تا در ارزیابی حوادث میدان "تیان آن من" تجدید نظر شود. او که در ژوئن ۱۹۸۹ بدلیل خودداری از اعزام ارتش برای مقابله با تظاهر کنندگان از مقام خود برکار شد، تقاضا کرد، تا صفت "ضد انقلابی" که به این حوادث داده می شود، مورد تجدید نظر قرار گیرد. بنظر او این اتهامی است که نادرستی آن دیرتر و یا زودتر روشن خواهد شد، زیرا مردم از آنچه گذشته بخوبی آگاهند.

در برابر این خواست "ژانوزیانگ"، وزیر دادگستری چین "خیانوانگ" گفت: «ارزیابی ما درست بوده و آنرا تغییر نخواهیم داد.»

اما درعین حال "شننگ خیتونگ" شهردار پکن و یکی از چند چهره اساسی در برقرار حکومت نظامی و حمله به تظاهرات دانشجویان در میدان "تیان آن من" و یکی از چهره های اناسی برقرار حکومت نظامی، با اتهام فساد ملی از حزب اخراج گردید. او در راس لیست تظاهر کنندگان میدان "تیان آن من" قرار داشت، که دانشجویان خواهان رسیدگی به سوء استفاده های مالی وی بودند!

کنگره حزب کمونیست چین، درعین حال ۶۰ درصد اعضای کمیته مرکزی را تعویض کرد و ترکیب رهبری حزب را جوانتر کرد. "خیانوشی"، رئیس مجلس ملی و یکی از سه رهبر اصلی حزب نیز از ترکیب کمیته مرکزی کنار گذاشته شد. او آخرین بازمانده نسل انقلاب در رهبری حزب بود.

پیروزی سوسیالیسم در چین

"عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان:

کنگره حزب کمونیست چین با شرکت ۲۰۷۴ نماینده، در حالی در سالن بزرگ خلق برگزار شد، که دوران ۵ ساله بغرنجی را حزب و جمهوری خلق چین پشت سر گذاشته است. کنگره چهاردهم حزب در سال ۱۹۹۲ در حالی برگزار شد که کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و اتحاد شوروی درهم پاشیده شده و ارتجاع جهانی برای فروپاشی کوبا، چین و ویتنام روز شماری می کرد.

در گزارش کمیته مرکزی حزب از جمله آمده است: حزب و ۱٫۲ میلیارد خلق های چین دوران توفانی اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ را با سمت گیری سوسیالیسم نوع چینی پشت سر گذاشتند. چین به سوی افق های نوین اندیشه گام برداشت و پیشگام راهی ناشناخته شد، تا ساختار اجتماعی را نوسازی کند. تغییرات بزرگ در بخش اقتصادی و بازار سوسیالیستی و برپایه رفهم های متوازن که با رشد و ثبات همراه بود انجام شد. بدین ترتیب موقعیت جهانی چین در دورانی دشوار برای تمامی جهان، تحکیم یافت. در بخش اقتصادی تولید ناخالص ملی در فاصله ۱۹۹۶-۱۹۹۱ به میزان ۱۲ درصد رشد کرد و سطح درآمد اهالی شهرشین ۷٫۲ درصد و در روستاها ۵٫۷ درصد بالا رفت. تولید و توزیع مواد غذایی، لباس، خانه و دیگر مایحتاج روزانه مردم و امکانات رفت و آمد بشکل قابل توجهی بهبود یافت و سطح زندگی ۳۲ میلیون نفر از مردم کم درآمد کشور بالا رفت. اما درعین حال نازل بودن سطح تولید اقتصاد ملی، ساختارهای عقب مانده اقتصادی، بویژه در بخش دولتی، شیوه کار حزب و ارگان های دولتی، شیوه عملکرد بوروکراتیک، برخوردهای سطحی به مسائل ومشکلات و روحیه تلق و چاپلوسی از جمله مشکلاتی است که نباید به آنها برخورد جدی کرد.

کنگره در بخش سیاسی چهار اصل را مورد تاکید قرار داد:

تحکیم سوسیالیسم، بکار بردن اصول مارکسیسم، برقراری قدرت سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان و تحکیم رهبری حزب کمونیست برای انجام رفهم های سیاسی و اقتصادی و بالا بردن کیفیت دموکراسی سوسیالیستی. کنگره وظائف اساسی برای تحقق بخشیدن به این چهار اصل را اینگونه برشمرد: تثبیت و تحکیم ساختارهای جامعه، رشد و تحکیم دموکراسی و احترام هر چه بیشتر به حقوق انسانی، تکمیل سیستم حقوق اجتماعی برپایه قانون اساسی تا سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۲۰۰۰. کنگره همچنین تاکید کرد که تا یکصدمین سالگرد پایه گذاری جمهوری توده ای چین در سال ۲۰۴۹، در سراسر کشور باید مدرنیزاسیون پایان یافته باشد. اصل یک کشور، دو سیستم" که درباره هنگ کنگ عملی شده است، قرار است درباره "ماکائو" (۱۹۹۹) و تایوان نیز مورد تاکید کنگره قرار گرفت. تصمیم بر اهمیت دیگر کنگره افزون تر "دن شیائوپینگ" به برنامه حزب بود. براساس این تر "جهان بینی" مارکس-انگلس" به عنوان کلید راهنمای عمل و تحلیل ماتریالیستی-دیالکتیکی برای شرایط ویژه چین- سوسیالیسم نوع چینی- راهنمای عمل حزب کمونیست چین است.

حزب کمونیست چین با ۵۴ میلیون عضو، در کشوری که یک پنجم جمعیت جهان را می خواهد به قرن ۲۱ برسد، در راهی بسیار بغرنج و دشوار و درعین حال ناشناخته و نو گام گذاشته است. چین در پی ایجاد جامعه ای نو می باشد که هنوز آینده آن کاملاً آشکار نیست، اما تردید نیست که پیروزی چین در عین حال گام بلندی است در جهت تقویت موضع زحمتکشان سراسرجهان!

پانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین، در ماه سپتامبر گذشته در پایتخت چین، "پکن" برگزار شد. در این کنگره یک سلسله مسائل اساسی کشور مورد بررسی قرار گرفت که از جمله آنها می توان از تجدید ساختار اقتصادی، مبارزه با فساد، تغییر ترکیب رهبری و در حاشیه آن، بحث های مربوط به دموکراتیک ساختن اداره حزب و جامعه اشاره کرد.

چنانکه می دانیم، مسئله تجدید ساختار بخش صنایع دولتی در چین ازجمله مسائلی است که از ۱۵ سال پیش تاکنون همواره مورد توجه و تبادل نظر رهبران چین بوده است. براساس برنامه ای که در کنگره اعلام شد، از مجموعه موسسات دولتی کنونی تنها حدود هزار موسسه بزرگ و استراتژیک، یعنی یک دهم آنها در اختیار دولت باقی خواهد ماند و درباره مابقی موسسات براساس وضعیت موجود و سلامت اقتصادی آنها تصمیم گرفته خواهد شد. یعنی برخی از این موسسات ورشکسته اعلام خواهند شد، برخی دیگر در موسسات سود آور ادغام خواهند شد و یا به موسساتی تبدیل خواهند شد که سهام آنها متعلق به کارگران و کارکنان آنها خواهد بود. گفته می شود که در اکثر موسسات دولتی سیستم اخیر توزیع سهام اعمال خواهد شد.

زیانگ زمین، دبیرکل حزب کمونیست چین، تاکید کرده است که این انطباق استراتژیک" به معنی خصوصی سازی نیست، بلکه بطور دقیق تر، تعیین مجدد جایگاه بخش عمومی در مجموعه اقتصاد چین است. اقتصادی که از ۲۰ سال پیش بدینسو تحولاتی عمیق را از سر گذرانده است. از نظر دولت چین مسئله آن است که مالکیت دولتی را کارآمدتر و بویژه سودآورتر نمود.

در حال حاضر از حدود ۱۰۰ هزار موسسه بخش دولتی در چین، هفتاد درصد آنها دارای مشکلات مالی هستند. این مشکلات یا ناشی از نامشخص بودن مسئولیت ها در امر مدیریت است و یا به زیر ساخت کهنه و نفاقد منابع کافی برای نوسازی موسسات مربوط می شود که دارای اضافه تولیدی هستند که فروش آن روز به روز دشوارتر می شود. آن هم در بازاری که هر چه بیشتر به کیفیت کالاها اهمیت می دهد.

تجدیدی سازمان این بخش صنعتی عظیم که ۴۱ درصد کل تولید کشور را (به نسبت ۳۵ درصد در بخش تعاونی و ۲۴ درصد در بخش خصوصی) برعهده دارد. بالطبع کاری بسیار ظریف و پیچیده است. بحث بر سر سرنوشت ۱۲۰ میلیون مزدبگیر است و مشکلات جدی وجود دارد که زیانگ زمین نیز در گزارش خود به آن اشاره کرد و هشدار داد. با اینحال نباید فراموش کرد که برنامه تجدید ساختار بخش دولتی در چین از صفر آغاز نخواهد شد و در این زمینه آزمایش هایی تا به امروز صورت گرفته است که ظاهراً موفق بوده اند. در حدود ۶۰ شهر از هم اکنون تحویل موسسات دولتی جریان دارد، حدود هزار موسسه ورشکسته و ۱۲۰۰ موسسه دیگر ادغام شده اند. درعین حال حدود یک میلیون مزدبگیر شاغل در این موسسات بشا بر منابع رسمی به سمت بخش خدمات سوق داده شده اند. تجربیات موجود باید تا پایان سال به ۱۱۰ شهر دیگر تسری یابد.

اما مسئله نوسازی بخش عمومی در چین از این جهت دشوار است که یک گسست کامل در سازمان اقتصادی-اجتماعی دوران برنامه ریزی محسوب می شود. در چین "واحد کار" برای مجموعه کارکنان تنها محل تولید نبود، بلکه واحدی بود که ضامن مسکن، بهداشت و بازنشستگی کارکنان را نیز تامین می کرد و برای هر مزدبگیر و خانواده وی زندگی روزانه را مهیا می نمود. در نتیجه لازم است که نظام جدیدی از تامین اجتماعی برقرار شود تا مانع از به خطر افتادن آینده زحمتکشان گردد.

از جمله مسائل دیگری که در کنگره طرح شد، اصلاحات سیاسی و دموکراتیک بود. "زیانگ زمین" در گزارش خود به کنگره تاکید کرد: «تجدید ساختار نظام سیاسی در مرحله آتی از طریق توسعه دموکراسی دستگاه قانونی، جدائی وظایف دولت از وظایف مدیریت موسسات عمومی، خردمندانه ساختن ارگان های حکومتی و سرانجام بهبود نظام نظارت بر اعمال دولت، عملی خواهد شد.»

در جریان کار کنگره نامه دبیرکل سابق حزب کمونیست چین "ژانوزیانگ" خطاب به هیات رئیسه کنگره قرائت شد. وی در نامه خود خواسته

گام های بلند حزب کمونیست ژاپن!

بیست و یکمین کنگره حزب کمونیست ژاپن، از ۲۲ تا ۲۶ سپتامبر در شهر "آتالی" این کشور برگزار شد. در این کنگره، "برقراری یک حکومت دمکراتیک در ابتدای قرن ۲۱" هدف حزب اعلام شد.

در ژاپن، کشور "خورشید فروزان"، که دومین قدرت اقتصادی جهان است، خورشید خوشبختی و رفاه برای بخش فزاینده ای از مردم پیوسته در حال غروب است. در این کشور ۱۲۰ میلیونی، بیش از ده میلیون خانوار از فقر، نابرابری، دشواری در تامین مسکن، دستمزدهای ناچیز و... رنج می برند. اولترا لیبرالیسم در همه سیمائی یگانه را به نمایش می گذارد. در آینه انسان های محرومی که در توکیو به سختی روز را به شب و شب را به صبح می رسانند، هیچگاه نمی توان تصویر ساختمان های عظیم محلات مجلل ژاپن که علامت قدرت و موسسات این کشور است، نمایان نیست. تضادهای زندگی در ژاپن روز به روز نمایانتر و حادتر می شود، بویژه آنکه سیاست نخست وزیر کنونی "اوتارو هاشیموتو" با از بین بردن مقررات ناظر بر کار مزدبران و شاغلین، عملاً فشار بیشتری را بر آنها وارد می آورد. افزایش اخیر مالیات های غیر مستقیم، آزاد سازی واردات برنج، تغییرات منفی در نظام بازنشستگی، دگرگونی نظام بیمه درمان به زیان بیمه شدگان و زحمتکشان آشکارترین جنبه های این سیاست را نشان می دهد. دیگر گروه ها و احزاب ژاپن، نظیر "حزب افق های نوین" که بزرگترین حزب به اصطلاح اپوزیسیون محسوب می شود، و یا "حزب دمکراتیک ژاپن" (مرکز) و یا "حزب سوسیال دمکرات" که همان حزب سوسیالیست سابق است که در ژانویه ۱۹۹۶ نام خود را تغییر داده است، همگی از سیاست های حزب لیبرال دمکرات پشتیبانی می کنند!

پیشرفت خارق العاده حزب کمونیست ژاپن در انتخابات مجمع عمومی توکیو در ژوئیه گذشته نشان می دهد که از این پس بخش فزاینده ای از مردم ژاپن، کمونیست های این کشور را تنها نیروی معتبر اپوزیسیون محسوب می نمایند. حزب کمونیست ژاپن با کسب ۱۳ درصد آراء در انتخابات مجلس نه تنها بهترین نتیجه را از زمان تاسیس خود در سال ۱۹۳۲ بدست آورد، بلکه برای نخستین بار پس از ۴۰ سال توانست حزب سوسیالیست را پشت سر گذارد. حزب سوسیالیست ژاپن پس از آنکه در سال ۹۶-۹۴ در ائتلاف حکومتی با محافظه کاران لیبرال دمکرات شرکت کرد، غالب رای دهندگان خود را از دست داد.

حزب کمونیست ژاپن ضمناً تنها حزب ژاپن است که تاکنون نتوانسته اند آن را به فساد مالی متهم کنند و توانسته است در سیاست و موضع گیری های خود، نارضایتی ها و خواست تحول اجتماعی را منعکس سازد و بدین ترتیب به نیروی تبدیلی شده است که در شطرنج سیاسی ژاپن دیگر نبی توان آن را نادیده گرفت.

حزب کمونیست ژاپن دارای ۲۶۰ هزار عضو و ۲۰ هزار حوزه یا سازمان پایه است. روزنامه آن "آگاهان" ۳ میلیون و سیصد هزار نفر آبرونه هستند. این حزب ریشه های محلی و منطقه ای عمیق دارد و استراتژی آن بر کمک روزمره به محروم ترین ها مبتنی است. چنانکه مثلاً مراکز راژگان مشورت های بهداشتی و حقوقی را اداره می کند و از سوی دیگر با سازمان های توده ای مختلف نظیر کنفدراسیون ملی سندیکائی، "فدراسیون جنبش های کشاورزی"، "فدراسیون های تولید کنندگان"، "مجمع نوین زنان ژاپن"، اتحادیه دمکراتیک جوانان و یا "فدراسیون اتحادیه های دانشجویی ژاپن" مناسبات تنگاتنگی دارد.

هدف حزب آن است که بتوان "طیور مشترک" مطالبات مورد قبول مشترک را تدوین کرد و از این طریق "جبهه وسیع" متحدی را برای تحقق تحولات دمکراتیک بوجود آورد. به نظر حزب کمونیست ژاپن، این حق مردم است که راه خودشان را به سمت تحول و دگرگونی برگزینند و در آرای خود آن را منعکس سازند. بدین ترتیب و در چارچوب این اقبال عمومی است که بیست و یکمین کنگره حزب کمونیست ژاپن برگزار شد. "تئوسوزندووا"، رهبر حزب کمونیست ژاپن در گزارش خود به کمیته مرکزی تاکید کرد که "نتایج بدست آمده تنها گام نخست در راه دستیابی به هدفی است که در برابر چشم قرار دارد و این هدف عبارتست از برقراری "یک حکومت اتحاد دمکراتیک" از ابتدای قرن آینده! رهبر حزب تاکید کرد" در وضعیت فعلی، این حزب نمی تواند با هیچ یک از دیگر احزاب همکاری کند ولی این وضع جاودان نمی تواند باشد و باید درها را بر روی همکاری و اقدامات مشترک با حزب نوین سوسیالیست بازگذاشت، به شرطی که این حزب بتواند یک خط مشی سیاسی منسجم تری را در پیش بگیرد.

بازسازی حزب کمونیست کانادا در "کبک"

حزب کمونیست کانادا، تصمیم به حضور مجدد سیاسی در منطقه کبک گرفت. در نتیجه بحران درونی سال های ۱۹۹۲-۱۹۹۰، سازمان حزب کمونیست کانادا در کبک، در سال ۱۹۹۱ از آن جدا شده و بعنوان سازمان سیاسی مستقل و بنام حزب کمونیست کبک اعلام موجودیت کرد.

تصمیم به بازسازی تشکیلات کبک، متأثر از پیروزی نامزد حزب کمونیست کانادا از "مونتreal" در انتخابات اخیر فدرال در کاناداست. بدنبال این پیروزی، افراد و محافل بسیاری در کبک نسبت به حزب کمونیست کانادا، فعالیت ها و برنامه آن اظهار علاقه کرده اند.

در اکتبر ۱۹۹۳ حزب کمونیست کانادا و حزب کمونیست کبک با امضای موافقتنامه ای پذیرفتند که ضمن برقراری مذاکرات دائم، از فعالیت های مورد علاقه دو طرف حمایت کنند. فعالین هر دو حزب امینوار بودند که امضای این موافقتنامه که قرار بود همه ساله تجدید شود، به وحدت مجدد نیروهای کمونیست در سراسر کانادا بیانجامد. با این وجود، بععلت اختلافات سیاسی در مورد بحران کنفدراسیون و مواضع ناسیونالیستی حزب کمونیست کبک در مورد آینده کمک، روابط دو حزب تیره شده و موافقتنامه مشترک از ۱۹۹۵ به بعد، تمدید نشد.

میکوئل فیگوروا، رهبر حزب کمونیست کانادا، به این مناسبت گفت: «اکنون زمان باز سازی حزب در کبک فرا رسیده است. ما برای وحدت عمل نزدیک با حزب کمونیست کبک و دیگر نیروهای کمونیست و چپ در کبک مبارزه می کنیم، در این لحظات حساس از مبارزه طبقاتی و دمکراتیک، وحدت نیروهای کمونیست در سراسر کانادا از هر زمان دیگر حیاتی تر است.»

اعتصاب پیروز، در امریکا

اعتصاب کارگران و کارمندان شرکت امریکائی حمل محموله های پستی، با موفقیت نسبی به پایان رسید. رئیس سندیکای ترابری امریکا، این پیروزی را برای کارگران امریکا دستاورد بزرگی علیه سیاست تقلیل دستمزدها و ایجاد مشاغل ذکر کرد، که تامین اجتماعی ندارد. در جریان این اعتصاب، برخورد های متعددی بین اعتصاب کنندگان و پلیس روی داد. در "یوستون" و "زمرویل" ایالت ماساچوست، پلیس علیه اعتصابیون از گاز "CS" استفاده کرد. این شرکت با ۱۸۵ هزار کارگر و کارمند و با ۱۲ میلیون محموله پستی روزانه، بزرگترین شرکت ترابری امریکائی است، که از کارگران نیمه وقت که تحت پوشش بیمه های بیکاری، درمانی و غیره قرار ندارند، استفاده می کند. یکی از خواست های اعتصابیون، تساوی حقوق و مزایا بین کارمندان و کارگران تمام وقت و نیمه وقت بود. در این مورد صاحبان شرکت به اعتصابیون تعهد سپردند که در ۵ سال آینده مزایای ۱۰ هزار کارگر و کارمند نیمه وقت را مشابه کارگران و کارمندان تمام وقت کنند. بخش عمده مشاغل که در سال های زمامداری کلینتون، در امریکا ایجاد شده، مشاغل اینگونه اند و هیچ نوع تامین اجتماعی شامل آن نمی شود. برای مثال یکصد هزار محل شغلی در شرکت UPS اینگونه است.

نشست دو جانبه

احزاب کمونیست هند و بنگالادش

در بیانیه مشترکی که در پی نشست اخیر (۱۶-۱۷ ژوئن ۹۷) احزاب کمونیست هند و بنگالادش در "داکا" پایتخت بنگالادش صادر شد، طرفین توافق خود را در مورد مجموعه ای از مسائل، منجمله نکات زیر اعلام داشتند:

- احزاب و جنبش های چپ و دمکراتیک در تمامی جهان، در حال تحکیم مجدد مواضع خود هستند. احزاب و نیروهای چپ در کشورهای چندی به پیروزی هائی دست یافته اند. این تاکیدی است بر اعتقاد زحمتکشان سراسر جهان که سرمایه داری بدلیل سوسیالیسم نیست. آینده بشریت در گرو بنای سیستم سوسیالیستی است. هر حزب کمونیست و کارگری بایستی با بکار گرفتن مارکسیسم - لنینیسم و تطبیق آن با شرایط مشخص اجتماعی و اقتصادی و سنن هر کشور، راه خود را طی می کند.

- گسترش هرچه بیشتر روابط بین المللی و همکاری بین احزاب کمونیست و کارگری سراسر جهان، بویژه در جنوب آسیا، ضروری است.

- اهمیت مقاومت رو به رشد خلقها در مقابل توطئه های امپریالیستی علیه کشورهای در حال توسعه، بویژه در زمینه های اقتصادی و فرهنگی، مورد تاکید قرار گرفت.

فرانسه آغاز شده بود. دموکراسی به سبک موبوتو، در ایجاد چند صد حزب کاملاً منطقه‌ای و مبتنی بر تعلقات قومی که فاقد محتوای سیاسی روشن بودند، انعکاس یافت. ضمن اینکه چندین حزب نیز توسط خود وی سرهم بندی شدند.

مثلاً "امریکا-فرانسه-بلژیک" که قرار بود پس از ۱۹۹۰ تداوم روند دموکراسی را تضمین کند، بسرعت ازهم پاشید. اساس رقابت‌ها بر سر کنترل زیر قرار گرفت، که ثروتمندترین کشور قاره افریقا از نظر منابع طبیعی - حتی نسبت به افریقا جنوبی - است، بویژه معادن "مس" و "کوبالت" در "شبابا" (کاتانگای سابق) و معادن الماس، نفت و گاز، طلا، اورانیوم و هم چنین ظرفیت عظیم کشاورزی این کشور اوج گرفت. زیر ضمن سرزمین بسیار وسیعی را در مرکز افریقا تشکیل می‌دهد که در آن زمان، از نظر کشورهای غربی می‌توانست وزنه‌ای در برابر یک "آفریقای مترقی" محسوب شود. (مرکب از نامی‌ها، موزامبیک، بتسوانا و افریقای جنوبی، پس از انتخاب نلسون ماندلا در سال ۱۹۹۴)

در سال ۱۹۹۱ ایالات متحده آمریکا و بدنال آن صندوق بین المللی پول، از حمایت زیر که خواستار برچیده شدن پایگاه عملاً آمریکائی "کامینا" در جنوب این کشور گردیده بود، دست کشیدند. زیر خواهان خروج مشاوران این پایگاه ضد انقلابی شد، پایگاهی که در آن بسیاری از ضد انقلابیون منطقه و از جمله "یوناس ساویسی" و "یونیتا" آموزش دیده و تجهیز می‌شدند. آمریکا و سازمان "سیا" موفق شدند، که در برابر کمک‌های سخاوتمندانه به اوگاندا، این پایگاه را به آن کشور منتقل کنند. در این پایگاه جدید مشاوران آمریکائی آموزش و تجهیز "جبهه میهنی رواندا" اپوزیسیون زیر و هم چنین نیروهای سرهنگ "گارتنگ"، رهبر چریک‌های جنوب سودان را آغاز کردند. ضمناً باید دانست که فرودگاه "کیگالی" (پایتخت رواندا) که قادر است هواپیماهای بزرگ را بپذیرد، و هم چنین شبکه وسیع جاده‌ها که پس از ۱۹۹۴ احداث گردیده است، اکنون یک تکیه گاه نظامی استراتژیک برای ایالات متحده در افریقای شرقی و اقیانوس هند محسوب می‌شود که حتی به پایگاه قبلی در "کامینا" نیز برتری دارد. "روبرت گریبون"، وابسته جدید نظامی آمریکا در آنجا از ماموران سابقه "سیا" و "ریچارد اورث"، سفیر جدید آمریکا، مقام دوم سرویس مخفی وزارت دفاع آمریکاست.

برای درک میزان تسلط آمریکا بر منطقه، لازم است این را نیز در نظر داشته باشیم که دولت "یوری موسونی" در اوگاندا، از ابتدای دهه ۹۰ با اتیوپی و ارتیره که حکومت‌های پیرو آمریکا در آنجا بر سر کار هستند، متحد گردیده و هر سه علیه کشور همسایه "سودان" بسیج شده‌اند. هم چنین معاون رئیس جمهور رواندا "پل کاکام"، رهبر "جبهه میهنی رواندا" است. همان جبهه‌ای که در پایگاه‌های آمریکا در اوگاندا تعلیم دیده است و خود گل کاکام در ایالات متحده آموزش دیده و همین اواخر، در ابتدای درگیری‌های رواندا، میهمان اسرائیل بود و اسرائیل تعهد کرده است که به رواندا اسلحه بفرستد.

در این مجموعه فرانسه از ابتدای دهه ۱۹۹۰ دریافت که سیاست آمریکا سرعت گرفته و این کشور می‌کوشد فرانسه را برای دوران پس از موبوتو از تقسیم غنایم منطقه کنار بگذارد. بنابراین فرانسه بازی با برگ‌های خود در منطقه را آغاز کرد و تصمیم گرفت آتش رقابت‌های شدید قومی را تیزتر کند. برگ اصلی فرانسه در منطقه "رواندا" بود که توانسته بود نقش مرکزی را در آن منطقه ایفا کند. فرانسه که در چارچوب مثلث فرانسه-آمریکا-بلژیک منزوی شده بود، سیاست حمایت بی قید و شرط از موبوتو را درپیش گرفت. در سال ۱۹۹۲ مرحله مهم دیگری شروع شد. اپوزیسیون رواندا مبارزه مسلحانه را آغاز کرد. موبوتو حاضر به پذیرش خواست‌ها نشد. و اپوزیسیون زیر خود را برای ایجاد شرایط تحول سازمان داد. برخی از مناطق که به اپوزیسیون وابسته بود، از پذیرش قیومیت حکومت موبوتو سر باز زدند که در میان آنها باید از "کاسی" (منطقه معادن الماس) و همچنین منطقه غنی "شبابا" نام برد که خود را ایالت خودمختار اعلام کرد. بنابراین قانون جنگ و هرج و مرج کامل در این کشور فوق‌العاده ثروتمند حاکم شد. موبوتو خود نیز دیگر از ارتش ۵۰ هزار نفری که به ارتش گدایان تبدیل شده بود دست کشید و آن را به حال خود رها کرد.

در شرایط حاکمیت هرج و مرج و آشفتگی موبوتو تصمیم گرفت تنش‌ها را افزایش دهد. در این زمان بود که اخراج کسانی که تابعیت زیری نداشتند از مناطقی که قدرت‌های بزرگ آن را از نظر منافع خود "پراهمیت" محسوب می‌شد، آغاز گردید.

تراژی رواندا

در آوریل ۹۴ با کشته شدن رئیس جمهور منتخب رواندا، نسل کشی وسیعی در این کشور آغاز گردید، که گفته می‌شود بین ۵۰۰ هزار تا یک

"موبوتو" سرانجام درگذشت. زیر، این سرزمین وسیع و ثروتمند، نام تاریخی خود را باز یافت و از این پس، بار دیگر "کنگو" نامیده می‌شود. حکومت تازه، در دل تاریخ خونین مفاصل کنگو بیرون آمده است. شواهد و نشانه‌هایی از آغاز تحریکات و توطئه‌ها علیه دولت جدید به چشم می‌خورد. طرح تقسیم غنایم ناشی از پایان جنگ سرد، بین متحدان سرمایه داری، تاکنون میلیون‌ها قربانی و آواره و گرسنه در افریقا برجای گذاشته است. در گزارش نسبتاً مشروحی که در زیر می‌خوانید، نشان داده می‌شود، که چگونه آمریکا و فرانسه بر سر تقسیم غنایم افریقا، مردم بی‌پناه افریقا را به خاک سیاه نشانده‌اند و همچنان به جگ اقتصادی ادامه می‌دهند. این گزارش، هم چنین نشان می‌دهد، که چگونه مردم لروتمندترین کشور افریقا، محکوم به گرسنگی، فقر، آوارگی و مرگ هستند، تا منابع کشورشان به سود بزرگترین انحصارات نظامی-صنعتی جهان غارت شود. این گزارش، که منبع تهیه آن، چند گزارش مستند و پسایی "اوامنشه"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه می‌باشد، هم چنین آن نظری را ناپدید می‌کند، که بر اساس آن، بزرگترین کشورهای سرمایه داری جهان و امپریالیسم آمریکا، مردم یک قاره را محکوم به مرگ کرده‌اند، تا هم برای غارت افریقا مدعی ملی نداشته باشند و هم مثلی بنام شکم‌های گرسنه و سرزمین‌های سوخته در افریقا نداشته باشند. این همان واقعیتی است که در کنفرانس اخیر ۲۰۰ پژوهنگر مارکسیست و چپ که در آمریکا گرد آمده بودند، با آمار و ارقام مستدل آنرا بیان داشتند.

تراژدی در قلب افریقا

کشور "زیر" و منطقه افریقای مرکزی، در سال‌های اخیر، بعلت رقابت‌های ایالات متحده آمریکا و فرانسه، بر سر تقسیم منابع این منطقه، به صحنه درگیری‌ها و مداخلات خونین تبدیل شده است. این کشور از ۲۵۰ گروه و قوم تشکیل شده و با ۱۱ کشور دارای مرز مشترک است و در نتیجه وسعت بسیار زیادی که دارد، هم به منطقه جنوب افریقا راه دارد، هم بخش غربی نفت خیز و هم به منطقه استراتژیک موسوم به "شاخ افریقا" و به همین دلیل حوادث این کشور مستقیماً روی همسایگان آن نیز تاثیر می‌گذارد. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که صنایع تسلیحاتی آمریکا، به میزان هفتاد درصد وابسته به منابع طبیعی و ثروت‌های زیر زمینی زیر است.

درعین حال باید به حوادث و رویدادهای داخلی دو همسایه کوچک زیر، یعنی "رواندا" و "بروندی" نیز توجه داشت. وسعت این دو کشور صد بار از زیر کمتر است، اما هم در هردوی آنها و هم در نواحی مرزی غربی زیر با این دو کشور، دو قوم "توتی" و "موتو" زندگی می‌کنند که بعلت مناسبات خویشاوندی که بین این دو قوم و اهالی این دو کشور با اهالی مرزی زیر وجود دارد، حوادث این سه کشور همواره روی یکدیگر تاثیر می‌گذارند.

برای اینکه علل اوضاع کنونی در این منطقه بهتر درک شود، لازم است که نگاهی به سابقه حوادث، بویژه حوادث مهم سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۴ نگاهی انداخته شود.

نقش موبوتو

موبوتو متحد با وفای غرب، در جنگ صلیبی ضد کمونیستی محسوب می‌گردید و در فاصله ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ در تمام اقدامات ارتجاعی منطقه، به عنوان مجری و همدست غرب عمل کرد. او علاوه بر اعمال سیاست‌های ضد ملی در زیر، پشتیبان غیر ملی‌ترین حکومت‌ها در قاره افریقا بود. موبوتو از سال ۱۹۷۵ در توطئه تجاوز به آنگولا، که بتازگی از یوغ استعمار پرتغال آزاد شده بود، شرکت کرد. حکومت "نسل کش" در "رواندا" چه قبل و چه پس از حوادث ۱۹۹۴ و کشتار صدها هزار نفر در آن کشور مورد حمایت کامل او قرار داشت.

در سال ۱۹۹۰ با تحولات بین المللی، خروج نیروهای کوبانی از آنگولا و استقلال نامیبیا، چرخشی در اوضاع منطقه بوجود آمد. این چرخش ضمناً انعکاسی از تغییر تناسب نیروها در عرصه جهانی و از دست رفتن اهمیت ژئواستراتژیک قاره افریقا بود، که موج به اصطلاح "دموکراتیزاسیون" را به دنبال داشت. موبوتو که اوضاع را دریافت بود، بازی دموکراسی خود را شروع کرد و منتظر نماند تا به این بازی به او دیکته شود. اما زیر در بحران عمیق قرار داشت و دوران پس از موبوتو، بویژه از نظر حکومت آمریکا و در رقابت با

بودن مرزها و بازگشت قطعی همه پناهندگان شرط موفقیت این برنامه است. همه پناهندگان رواندانی جانی و آدم کش نیستند، ولی همانطور که رهبران کنونی رواندا پیشنهاد می کنند، باید حدود ۵۰۰ نفر از سران اصلی آنها را محاکمه و مجازات کرد.

"دمکراسی، عدالت، اتحاد"

"دوبورزا"، دبیرکل اتحاد نیروهای دمکراتیک آزادی کنگو-زئیر به همراه چهار مشاور دیگر در کینشازا، برنامه های دولت جدید کنگو را اعلام داشت. وی اعلام داشت که از این پس "دمکراسی، عدالت، اتحاد" شعار مقدس کنگوی نوین خواهد بود. وی از همه تبعیدی های دیروز و امروز خواست که به میهن خود باز گردند و از نظامیان نیز خواست که سلاح ها را بر زمین بگذارند. بورزا سپس از ضرورت باز گرداندن اتحاد به جامعه و مبارزه قاطعانه برای حیثیت انسانی و افریقائی دفاع کرد. به گفته وی «ما نمی خواهیم شیوه همیشگی آنها را که به قدرت دست می یابند، دنبال کنیم.» و «آزادی های فردی، بیان، انتخابات، انجمن ها، اجتماعات از ارزش های مقدس ما محسوب می شود.»

برنامه اجتماعی زمامداران تازه کنگو، به گفته بورزا بر اساس «قدرت ناشی از خلق حاکم، آزاد و متحد بنا شده است. جامعه ای که در آن قدرت دولتی تحت نظارت و مسئولیت مردم قرار داشته باشد.» بنظر می رسد که بنای سیاسی نوین، عمدتا متکی به دهقانانی خواهد بود، که هشتاد درصد اهالی را تشکیل می دهند.

افق های نوین

پایان کار موبوتو دیکتاتور زئیر، یکی از موانعی را که بر سر راه صلح در افریقا وجود داشت، برداشت. اگر حادثه جونی های جدید و حادثه جویان نوین وارد صحنه نشوند، آنگولا باید بتواند به صلح داخلی دست یابد و از منابع نفتی خود استفاده کند. همانطور که نشریه "هرالد تریبون" نوشته است، رهبر "یونیتا" (سازمان ضد انقلابی که علیه حکومت آنگولا می جنگد)، ساویسی، آخرین پشتیبان محلی خود را از دست داده است. در جنوب شرقی، کشور زامبیا نیز که زیر تهدیدهای دائمی موبوتو قرار داشت و صدها هزار نفر از پناهنده اهل "شایا" که موبوتو آن ها را اخراج کرده بود، را در خود پذیرفته، اکنون می تواند راحت تر نفس بکشد. در جنوب زامبیا، کشورهای بئسوآنا و زیمبابوه که با افریقای جنوبی هم مرز هستند، اکنون می توانند به امنیت و همکاری های منطقه ای فکر کنند. هم چنین اعتبار نلسون ماندلا و کشور افریقای جنوبی به خاطر اقدامات دیپلماتیک آن در حل مسئله زئیر افزایش یافته است. گرچه، اکنون نگاه توطئه می تواند از در کنیا، جانشین موبوتو را جستجو کند؛ یعنی دیکتاتور "آرپاماسی". البته او نیز با مرگ موبوتو تنها مانده است، چرا که موبوتو بهترین متحد او بود. وضع یک تعداد دیگر از مستبدین و خودکام های منطقه، که تحت حمایت فرانسه هم چنان بر سر قدرت باقی مانده اند، به همین شکل است. به همین دلیل است، که خلق های منطقه، با امید تحولات زئیر سابق و کنگوی کنونی را دنبال می کنند. این درحالی است، که دولت فرانسه هم چنان سقوط و مرگ موبوتو را ضربه به منافع فرانسه ارزیابی می کند.

امریکا، موبوتو را مهره ای سوخته می شناخت و به همین دلیل از سقوط و مرگ او همانقدر استقبال کرد، که از انتقال قدرت به "کابیل". اکنون نشان های نگران کننده ای در محافل متخصصین نزدیک به کاخ سفید به چشم می خورد که معتقدند زمان تغییر یافته است و جانشین موبوتو را دیگر نمی توان مانند او به سادگی "بازی" داد.

واقعیت ها به راستی نیز دگرگون شده اند. موج امپلوراری که پس از استقرار دمکراسی در افریقای جنوبی پدید آمده است و نقش این کشور در هفت ماهه پیش از سقوط موبوتو، همگی در سطح سرتاسر قاره تاثیر گذاشته است. اما از سوی دیگر، با سقوط موبوتو، یک بخش بزرگی از افریقا - کنگو یکی از ثروتمند ترین کشورهای جهان از نظر منابع معدنی است - مجددا به قطب توجهات قدرت های بزرگ سرمایه داری در جنگ اقتصادی میان آنها تبدیل گشته است. آیا حکومت نوین در کنگو خواهد توانست پیوستن این کشور به اقتصاد جهانی را به شیوه ای رهبری کند که به سود مجموعه مردم باشد؟ ثبات و وحدت کشور به نحوه پاسخ زمامداران تازه کشور به این مسئله بستگی دارد.

میلیون نفر کشته از "توتی" ها برجای گذاشت. بدنبال آن جبهه میهنی رواندا که از اکثریت "توتی" تشکیل شده اند و اعضای آن در اوگاندا به حال تبعید بسربرده و در اردوگاه های آن کشور آموزش دیده بودند، توانستند ارتش و نظامیان موبوتو را شکست داده و خود قدرت را بدست گیرند. موبوتو، که جامعه بین المللی او را نمی پذیرفت، تصمیم گرفت از حوادث رواندا استفاده کرده و برای خود مشروعیتی دست و پا کند. زئیر و فرانسه در نقش حامی رژیم پیشین رواندا ظاهر شده و طی عملیات موسوم به "تورکواز" بیش از یک میلیون اهالی "موتو" و از جمله مسئولین کشتار برنامه ریزی شده در رواندا را به دیگر کشورها و عمدتا به زئیر منتقل ساختند. در طی دو سال مسئولین کشتارها در حفاظت دولت زئیر قرار گرفته و با همدستی این کشور، در پشت دیگر پناهندگان پنهان شده و با ایجاد تماس از بازگشت این پناهندگان به رواندا جلوگیری کرده و می کنند.

از سوی دیگر در صفوف "جبهه میهنی رواندا" بخشی از اهالی زئیر نیز وجود دارند، این عده همان هائی هستند که دولت موبوتو آنها را به این بهانه، که تابعیت زئیری ندارند و پدرانیشان در چند نسل قبل اهل زئیر نبوده اند، آنها را از کشور اخراج کرده بودند. این عده به اوگاندا تبعید شده و برخی از آنها به اردوگاه های آموزشی "جبهه میهنی رواندا" در اتحاد با گروه های مختلف زئیر و موافقت ضمنی دولت رواندا سلاح بدست گرفته و تصمیم گرفتند با یک تیر دو نشان بزنند: هم موبوتو را برکنار سازند و هم امنیت را در مرز میان زئیر با رواندا و بروندی برقرار نمایند.

در اینجا لازم است به اوضاع در "بروندی" نیز توجه شود. در پایان سال ۱۹۹۳ نخستین رئیس جمهور منتخب این کشور، از "هوتو" ها کشته شد. بدنبال آن درگیری های قومی در این کشور به راه افتاد و "هوتو" ها بعنوان انتقام رئیس جمهور مقتول، قتل عام "توتی" ها را آغاز کردند. بیش از ۵۰ هزار نفر کشته شده و ۸۰۰ هزار تن دیگر به کشورهای همسایه رواندا، زئیر و تانزانیا پناهنده شدند. در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۶ یک کودتای نظامی قدرت را بطور کامل در اختیار "توتی" ها قرار داد و "جبهه دمکراتیک بروندی" را که بطور دمکراتیک انتخاب گردیده بود، بکلی از قدرت کنار گذاشتند.

در حالیکه فرانسه سیاست حمایت از حکومت تازه را در پیش گرفت، کشورهای همسایه تحریم بروندی را آغاز کردند که هم چنان ادامه دارد. بخشی از درگیری ها در بروندی نیز ناشی از آن بازی است که کشورهای غربی برای تسلط بر ذخایر زئیر پیش می برند. مأمورهای کشورهای غربی، تقسیمات دروغین قومی و درگیری های ناشی از آن را دامن زد، که بصورت کودتاها و درگیری های نظامی متعدد ظاهر شد. درعین حال مسائل قومی بتدریج شکل مستقل به خود گرفت و اختلافات موجود غالبا جنبه قومی پیدا کرد. در جریان کشتار "رواندا" این توتی ها بودند که عمدتا قتل عام شدند، اما "هوتو" های مرفقی که خواهان تقسیم قدرت بر مبنای غیر قومی بودند، نیز دقیقا جزو نخستین قربانیان نسل کشی قرار داشتند. قومی شدن درگیری ها، هم چنین موجب شد که نتوان بر روی حل پایدار و با دوام درگیری ها اندیشید. ضمن آنکه مسئولیت قدرت های غربی را می پوشاند. مثلا با برنامه ریزی کشورهای بزرگ سرمایه داری، نرخ قهوه که تنها منبع درآمد صادراتی کشورهای رواندا و بروندی بود، بشدت سقوط کرد، که خشم عظیمی را در میان دهقانان در بروندی بوجود آورد و در رواندا پیامدهای برنامه "تعدیل اقتصادی" صندوق بین المللی پول نیز به آن اضافه شد. این خشم و نارضایتی ها به شکل درگیری های قومی سرریز کرد. هم چنین بروندی مانند سومالی و لیبیا تا قبل از ۱۹۹۳ از برنامه های کمک به توسعه استفاده می کردند، که بعدا جای آن را کمک های انساندوستانه غذایی گرفت. در حالیکه بنظر کارشناسان، این کمک ها در دراز مدت اقتصاد کشاورزی محلی را ویران خواهد ساخت.

در هر حال، اکنون شبه نظامیان مشغول نسل کشی در رواندا، در نتیجه گسترش منازعات در منطقه مرزی رواندا با زئیر و زیر فشار مداخله نظامی فرانسه، امریکا ناچار شدند هرچه بیشتر به داخل زئیر پناه ببرند. از سوی دیگر پناهندگانی که توانسته بودند از جانیان جان سالم بدر برند، بدون خوراک و مسکن، آواره شده اند. این پناهندگان اینک تصمیم گرفته اند که بجای بازگشت به اردوگاه ها در زئیر یا کشورهای دیگر، به میهن خود (رواندا) باز گردند. این تصمیم امر مشیتی است و می تواند به از بین رفتن وضعیت کنونی در سرتاسر منطقه کمک کند. با اینحال این تنها یکی از عناصر حل بحران در منطقه است. ستون فقرات پایان دادن به بحران در این منطقه عبارتست از تقسیم قدرت و البته تقسیم آن فقط در مذاکرات بین خود افریقائی ها. از سال ۱۹۹۳ رئیس جمهور سابق تانزانیا "زولیسو نایره" در همکاری و مشورت با تقریبا همه طرف ها می کوشید تا توافق حاصل گردد. موافقتنامه موسوم به "آروشا" که حاصل این تلاش بود، در نتیجه نسل کشی سال ۱۹۹۴ در رواندا و حوادث پس از آن نابود گردید. با اینحال این تلاش ها را باید ادامه داد. اصل خدشه ناپذیر

"کابیل" کیست؟

اسرائیل "کانون تروریسم دولتی"!

ترور ناتمام یکی از رهبران حماس در پایتخت کشور پادشاهی "اردن"، که با دستور کتبی و امضای تأیید طرح توسط شخص نخست وزیر اسرائیل، "نتانیاهو" صورت گرفته بود، یکبار دیگر توجه محافل بشر دوست و مترقی جهان را متوجه بزرگترین کانون اتمی-تروریستی منطقه، یعنی اسرائیل کرد. مأموران سازمان امنیت اسرائیل با گذرنامه‌های کشورهای کانادا و بدستور "نتانیاهو" وارد اردن شده و با تزریق زهر در بدن "خالد مشعل"، رئیس دفتر سیاسی حماس در اردن قصد خروج از این کشور را داشتند که بدام افتادند. دولت اردن در یک معامله سیاسی، تروریست‌ها را به خواست شخص "نتانیاهو" به اسرائیل برگرداند و در برابر اسرائیل نیز رهبر ربوده شده حماس شیخ احمدیاسین را که در اسرائیل زندانی بود، آزاد کرد.

گرچه عملیات تروریستی توسط دولت اسرائیل، عملی غیرمترقبه و غافلگیرکننده نیست و در طول موجودیت اسرائیل پیوسته توسط دولت‌های مختلفی که در این کشور بر سرکار بوده‌اند، تکرار شده است، اما اینبار و در اوج تبلیغاتی که اسرائیل پیرامون "تروریسم دولتی" در سراسر جهان سازمان داده و خود را قربانی این ترور معرفی می‌کند، این ترور ناکام معنی و مفهومی ویژه دارد. نخستین نتایج این عملیات ناکام، حداقل برای ایرانیان میهن دوست و مبارزان راه آزادی در ایران، باید این باشد، که دلسوزی اسرائیل برای تروریسم دولتی جمهوری اسلامی، نه در مخالفت با نفس چنین اعمالی، بلکه استفاده از این عملیات برای فراهم ساختن شرایط جهانی و آماده سازی افکار عمومی برای دخالت مستقیم نظامی و سیاسی در امور داخلی ایران است.

حمله به پایگاه‌های مقاومت چپ!

بدنبال عملیات تروریستی دولت اسرائیل در کشور اردن، ارتش اسرائیل به بهانه مبارزه با حماس و پایگاه‌های طرفداران سوریه در لبنان، مناطق تحت کنترل و نفوذ جبهه نجات، تحت رهبری "جرج حبش" را در شمال لبنان بصورت وسیع بمباران کرد. این بمباران وحشیانه، که نخستین گزارش‌ها حکایت از کشته و مجروح شدن صدها نفر دارد نیز، یکبار دیگر نشان داد، که اهداف اسرائیل برای تسلط بر منطقه خاورمیانه در چارچوب مبارزه با حماس و باصطلاح بنیاد گرایان مذهبی محدود نیست و محنوده عملیات آن، تمام نیروهای مقاومت و ویژه مبارزان طیف چپ فلسطین را در بر می‌گیرد.

اسرائیل قدرت اتمی منطقه!

نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، در آخرین شماره خود به تاریخ ۱۰ اکتبر ۹۷ از یک مهندس اسرائیلی یاد کرده است، که اکنون یازده سال است در اسرائیل و در یک زندان انفرادی به سر می‌برد. این مهندس "مردشای وانونو" نام دارد. او در سال ۱۹۸۶ اطلاعاتی را در اختیار روزنامه "سندی تایمز" انگلستان گذاشت، که پرده از تلاش‌های اتمی اسرائیل بر می‌داشت. براساس اطلاعاتی که وی در اختیار ساندی تایمز گذاشت، اسرائیل در زیرزمینی در "دیمونا" واقع در ۲۰۰ کیلومتری "تل آویو" سرگرم تولید بمب اتمی بوده است! سازمان ضد جاسوسی اسرائیل، در همان سال، "مردشای وانونو" را از انگلستان ربوده و به اسرائیل منتقل کرد. دادگاه او را به ۱۸ سال زندان انفرادی محکوم ساخت و اکنون یازده سال است که وی در زندان انفرادی به سر می‌برد. او اکنون در زندان "آشکلون" زندانی است. اخیراً از سوی کمیته دفاع از "مردشای وانونو" در برابر زندان آشکلون و مرکز اتمی "دیمونا" اسرائیل تظاهراتی بین‌المللی برگزار شد، که در هیچیک از رسانه‌های گروهی بازتاب نیافت. در این تظاهرات از بی تفاوتی افکار عمومی اسرائیل نسبت به سرنوشت وانونو و همچنین بی تفاوتی در برابر خطر جنگ هسته‌ای در منطقه انتقاد شد.

اولین کنگره صهیونیسم

از ۲۹ تا ۳۱ اوت ۱۸۹۷ اولین کنگره صهیونیسم، در کازینوی شهر "بال" در سوئیس برگزار شد و استراتژی خود را تشکیل دولت اسرائیل و گسترش نفوذ شبکه‌های خود در سراسر جهان اعلام داشت. این استراتژی، که به "برنامه بال" شهرت دارد با تأیید ۱۹۶ نماینده سازمان‌های صهیونیستی که در کنگره شرکت داشتند، روبرو شد.

یکصد سال بعد، با کمک سخاوتمندانه ۳٫۵ میلیون فرانکی دولت سوئیس (برابر ۲٫۳ میلیون دلار) یکصدمین سال این کنگره، بار دیگر در شهر "بال" سوئیس برگزار شد. این کشور بدلیل حمایتش از آلمان هیتلری، اخیراً تحت فشار صهیونیسم بین‌الملل قرار گرفته بود و به همین دلیل موافقت سوئیس با تشکیل این مراسم را می‌تواند نوعی باج سوئیس به صهیونیسم نیز تلقی کرد، گرچه بانک‌های این کشور، خود تحت نفوذ مالی صهیونیسم هستند.

"لوران دزیره کابیل" در جنوب شرقی زیر متولد شده است. در اواخر دهه ۵۰ برای تحصیلات عازم جمهوری دموکراتیک آلمان شد و به هنگامی که میهن وی در آستانه استقلال قرار داشت، به کنگو بازگشت. کابیل که قاطعانه در موضع ضد امپریالیستی قرار داشت، به حمایت از "پاتریس لوموبا"، نخست وزیر وقت پرداخت. لوموبا در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ با برنامه ریزی سازمان "سیا" آمریکا به قتل رسید. کابیل به شورای مقاومت ملی پیوست که مبارزه‌ای سرسختانه را علیه "موسی جومبه" آغاز کرد. فردی که در واقع نماد انتقام‌گیری استعمارگران بلوکی و شرکت‌های معدنی از مردم کنگو بود. در همین دوران، یعنی در ۲۵ آوریل ۱۹۶۵، چه گوارا انقلابی آمریکایی لاتین به همراه دوست داوطلب کوبانی به کابیل پیوست. مناسبات میان انقلابیون کوبانی و جنبش مقاومت ملی در آفریقا، از همان زمان دارای سابقه‌ای دیرینه بود. چه گوارا به همراه کابیل موفق شد تا یک گروه زیرزمینی کوچک در منطقه پراهمیت "کیود" تشکیل دهد و مبارزه در کنار دیگر گروه‌های پارتیزانی بپردازند. اما شرایط سیاسی برای آنکه بتوان این گروه زیرزمینی را به نیروی آزادی کنگو مبدل ساخت، آماده نبود. چه گوارا که توسط مزدوران آفریقای جنوبی به محاصره درآمده بود، در دسامبر ۱۹۶۵ کنگو را ترک کرد. بر اساس زندگی‌نامه "ژرژ کاستاندا"، انقلابی کوبانی، چه گوارا به هنگام عبور از الجزایر در سال ۱۹۶۵ در جمع عده‌ای از دوستان خود آرزوهای خود را درباره آینده آفریقا بیان داشته بود. به نظر او، قاره آفریقا قربانی یکی از وحشتناک‌ترین فجایع بشری و تبدیل دهها هزار از فرزندان آن به زمره بردگان است. بنظر چه گوارا، آفریقایی‌ها در صورت امکان باید بتوانند از آنکه در مدل‌های یکی از دو بلوک حاکم دوران محبوس شوند، اجتناب نمایند، ضمن آنکه مبارزه برای یک جامعه عادلانه و آزاد از هرگونه استثمار نباید یک لحظه فراموش گردد. بنظر چه گوارا، آینده آفریقا را باید در زنجیره گذشته و بر ستر تاریخ آن بنا کرد. جنبش آزادی آفریقا باید ریشه‌های خود را در این خاک بگستراند. پس از سرنگونی موسی جومبه، کنگویی‌ها از کوبا خواستند تا به منظور تسهیل در دستیابی به آشتی ملی، داوطلبان خود را فرا خواند. با اینحال در سال ۱۹۶۷ کابیل که هم‌چنان در شرایط مخفی زندگی می‌کرد، "حزب انقلابی خلق" را بنا نهاد که سازمانی کوچک بود که به مبارزه با "میبوتو" پرداخت. از این دوران به بعد است که وضع کابیل دیگر چندان روشن نیست. خود وی می‌گوید که در تمام این مدت بطور مخفیانه مبارزه می‌کرده است، اما به گفته یکی از نزدیکان وی، کابیل در این دوران در تانزانیا، کنیا و اوگاندا اقامت داشته و به تجارت مشغول بوده است. در سپتامبر ۱۹۹۶ هنگامی که موبوتو در اروپا بسر می‌برد، کابیل ناگهان به صحنه بازگشته و جنبش مقاومت مسلحانه را در چارچوب "اتحاد نیروهای دموکراتیک برای آزادی زیر" آغاز کرد. اتحادی که اکنون پس از سرنگونی موبوتو قدرت را در زیر بدست گرفته است. درباره کابیل باید اجازه داد تا زمان و عمل قضاوت کند.

اومانیته ۱۹ ماه مه ۹۷

آفریقا در اسارت وام‌ها

کشورهای قاره آفریقا، بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶ دو برابر قروض خارجی خود، بهره و اصل پرداخته‌اند. این کشورها در سال ۱۹۸۰ جمعاً ۸۴٫۳ میلیارد دلار بدهکاری خارجی داشته‌اند، و اکنون در پایان سال ۱۹۹۶ این بدهی به ۲۳۵٫۴ میلیارد دلار سر می‌زند! بدین ترتیب آنها ۱۷۰ میلیارد دلار از جمع ۸۴٫۳ میلیارد دلار قرض خارجی خود سود و اصل پرداخته‌اند. اگر این کشورها بخواهند قروض خود را بپردازند، جمعاً باید سه سال تمام درآمد صادرات خود را به این امر اختصاص دهند. بدین ترتیب، غیر از آفریقای جنوبی و سودان، بقیه کشورهای آفریقایی عملاً در جنگ صنوبر بین‌المللی پول، بانک جهانی و کلپ پاریس قرار دارند. این کشورها اکنون بیش از ۱۵ سال است که زیر فشار قطع اعتبارات، مجبور به اجرای سیاست "تعدیل ساختاری" هستند. این سیاست با فاجعه بزرگ اجتماعی و اقتصادی برای همه این کشورها همراه بوده است: محدود شدن امکانات دولتی برای تعدیل محرومیت‌ها، فروپاشی تولید در کشاورزی و سقوط بی‌وقفه سطح زندگی توده‌های وسیع مردم! وضع کشورهای آفریقایی، از نظر بدهی، به‌هیچوجه بدتر از دیگر کشورهای جنوب نیست.

(نقل از "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان)

طرح برنامه حزب کمونیست آلمان برای کنگره آینده

به سوی "سوسیالیسم" در تمام اروپا به پیش!

* طبقه کارگر که نیروی فکری و بدنی آن را سرمایه داری به خدمت گرفته، امروز قشر بندی های جدیدی یافته است.

انقلاب علمی-فنی در قرن حاضر امکانات وسیعی بوجود آورده است، که می توان به کمک آن شرایط بهتر زندگی را برای انسان تامین کرد. هیچگاه انسان از چنین امکان وسیعی برای شکوفائی قدرت تولید و خلاقیت خود همزمان با تقلیل فشار بدنی، برخوردار نبوده است. شرایط موجود این امکان را بوجود آورده است، که انسان از گرسنگی و فقر در سراسر جهان آزاد و از یک زندگی شایسته و بدون محرومیت برخوردار باشد، همزمان زمین به عنوان یک سیستم اکولوژیک زنده به نسل های آینده تحویل داده شود.

اما واقعیت چیزی دیگر است. رشد عظیم نیروهای مولده و ازدیاد ثروت اجتماعی در سیستم سرمایه داری تحقق یافت. این شرایط در ابتدا پیشرفت علمی و اجتماعی و -در کشورهای پیشرفته صنعتی- زیر فشار مبارزات طبقه کارگر شرایط اجتماعی پیشرفته را بوجود آورد. اما رشد نیروهای مولده تنها در خدمت بازده سود سرمایه قرار گرفت. بدین ترتیب این وضع به خطری برای حفظ حیات بشری تبدیل شده است. مثلاً امروز از طریق جنگ اتمی، شیمیائی و بیولوژیک، و یا تکنیک ژنتیک امکان نابودی بشریت و نابودی بازگشت ناپذیر محیط زیست وجود دارد. تحت شرایط حاکم ناشی از انباشت سرمایه -برنسب این فرمایشین اقتصادی-اجتماعی-، هیچ امکانی برای برطرف ساختن این خطر وجود ندارد.

تولید بر پایه کار انسانی قرار دارد. تقریباً هیچ چیز برای مصرف بلاواسطه تولید کننده، تولید نمی شود، بلکه برای تعویض آن به مثابه کالا در جامعه. اما تولید بصورت اجتماعی سازمان داده نشده است، بلکه بصورت خصوصی و سود آن نیز بصورت خصوصی تصاحب می گردد.

ابزار کار، مواد اولیه و نیروی کار باید در ابتدا به کالا تبدیل شود، تا سپس بتواند به سرمایه تبدیل شده و بدین ترتیب شرایط ضروری برای آغاز تولید را بوجود بیاورد؛ تولید برای صاحب سرمایه تنها یک هدف را دنبال می کند: ایجاد سود از طریق بیرون کشیدن هر چه بیشتر ارزش اضافه از نیروی کار، و تصاحب آن از طریق فروش کالای تولید شده، و تجدید دوباره تولید در یک مرحله بالاتر و وسیعتر!

از این طریق سرمایه داری قدرت تولید نیروی کار را بسیار ارتقاء داد. اما هر راسیونالیزاسیون تنها به معنای بالا رفتن سطح تولید و تولید بیشتر با کار کمتر نیست، بلکه همزمان به معنای ایجاد هرچه بیشتر بیکاری از یک سو و تشدید استثمار از سوی دیگر نیز هست.

همزمان، ابزار تولیدی که توسط کارگران برای تولید بکار برده می شوند، عظیم تر می شود، ثروت اجتماعی بیشتر در دست افراد کمتری متمرکز می شود، تا بتواند در روند رقابت سیستم سرمایه داری زنده ماند. برای سرمایه داری، هدف تولید، استفاده انسان از آن نیست، بلکه هدف سود است. انسان حاکم بر تولید خود نیست، بلکه تولید به حاکم بر جامعه تبدیل شده است و خود را به عنوان «ضرورت ها»، ضرورت های سرمایه داری، رقابت سرمایه و دستیابی به سود حداکثر، تحمیل می کند.

تمام شرایط حیات اجتماعی، که روابط زندگی افراد را تشکیل می دهد، به استقلال در برابر انسان دست یافته است. در شرایط سرمایه داری انسان از عامل (سویکت) به بنده (ابوکت) تاریخ تبدیل می شود؛ و روابط تولیدی، وسیله امکان سازمان دادن زندگی انسان، به فاعل و حاکم بر حیات اجتماعی و تاریخ تبدیل می شوند.

به سرمایه داری باید پایان داده شود

هدف نهایی کمونیست ها پایان بخشیدن به ریشه های استثمار و از خودبیگانه شدن انسان، جنگ و گرسنگی و بی خانمانی، فشار کار و بیکاری، تخریب محیط زیست، محرومیت انسان و برتری نژادی، ملیت گرایشی شونیستی و سرکوب است.

اما دسترسی به این اهداف ممکن نیست، اگر خود را در چهارچوب «ضرورت های» سرمایه داری محلود سازیم.

برای دسترسی به این اهداف باید بطور انقلابی به سرمایه داری پایان داده شود، براندازی مالکیت خصوصی بر ابزار عمده تولید، آزادسازی کار اجتماعی از قید استثمار، برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، تولید به منظور برطرف ساختن نیازی های انسان، که در ابتدا در یک برنامه اجتماعی تعیین شده اند و بالاخره مالکیت عمومی ثروت های اجتماعی ضروری است. امروز شرایط ضروری برای این هدف که همه انسان ها از حق کار برخوردار باشند، و حتی با کار روزانه براتب کمتری شرایط یک زندگی شرافتمندانه برای انسان ها تامین باشد، وجود دارد.

برای دسترسی به این اهداف باید شرایط اجتماعی دیگری برقرار باشد. دورنمای یک چنین نظم اجتماعی یک آرزوی خوابگونه نیست. این دورنما از درون تضادهای جامعه سرمایه داری زائیده می شود. رشد این تضادها است که ضرورت و امکان برقراری سوسیالیسم را بوجود می آورد. تضادهای درونی، سرمایه داری را به آن مرزهای حیات تاریخی آن می رساند، که او را مجبور می سازد برای حل تضادها به شیوه هایی متوسل شود، که خود علائم و ویژگی های دورنمایی جامعه دیگری را متظاهر می سازند. البته، برای دستیابی به آن به شرکت مبارزه جویانه انسان ها نیاز است.

سرمایه داری جامعه را به رودویی دو طبقه بزرگ اجتماعی تقسیم می کند: از یک سو آنهایی که مالکین ابزار مدرن تولیدی و از این طریق صاحبان ثروت اجتماعی می باشند؛ و از سوی دیگر آنهایی که از تمام اینها محرومند و چیزی برای فروش در اختیار ندارند، مگر نیروی بدنی و توانایی های فکری و نیروی کار خود. از اینرو این طبقه را ما طبقه کارگران می نامیم، با این آگاهی که امروزه این طبقه در خود قشر بندی شده است.

طبقه کارگر باید خود را با رسالت تاریخی خویش برای تبدیل شدن به نیروی اساسی برای نجات تمدن انسانی و تامین گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم آماده سازد. برای دسترسی به این هدف باید طبقه کارگر وارد اتحاد با همه آن طبقات و اقشار اجتماعی بشود، که منافع و یا بخشی از منافع آنان با منافع طبقه کارگر در انطباق است. جامعه نوین تنها زمانی تحقق خواهد یافت که بتواند از پشتیبانی تائیدآمیز اکثریت بزرگ توده مردم برخوردار شود. اکثریتی که بطور واقعی خواستار جانشینی برای سرمایه داری است.

چنین جامعه ای باید دارای ویژگی های دیگری فراتر از آنچه در اولین کوشش در قرن حاضر تحقق یافت، باشد. ما باید با آموزش از اشتباهات اولین کوشش، ساختارهایی بوجود آوریم، که راه تکرار اشتباهات شناخته شده را مسدود سازند.

با وجود این ما سوسیالیسم را از نو کشف نمی کنیم. پیورش جدید سوسیالیستی، که ضروری است، از چشمه های متعددی سیراب می شود:

- از این شناخت، که سرمایه داری باید طرد شود، شناخت نشست گرفته از امیدها، خشم و آرزوهای اکثریت قریب باتفاق بشریت. انسان آرزومند یک زندگی آزاد از نگرانی است، آزاد از گرسنگی و نیاز، بدون گرفتاری در چنگال استثمار و جنگ، و به ویژه آزاد از نگرانی برای نان روزانه.

- از شناخت وابستگی های اجتماعی و تاریخی ای که مارکس، انگلس و لنین پایه های آنرا بنا نهادند. این پایه ها باید دوباره بازشناخته شوند، توسط طبقه کارگر آموخته شوند و آینده را بسازند؛

- از بررسی تجارب آزمایش ۸۹-۱۹۱۷. هم بررسی علل شکست آن و هم بررسی علل دوام هفتاد ساله آن در یک جهان انباشته از دشمنان امپریالیستی و غارتگران.

دستاوردها و اشتباهات سوسیالیسم

پس از حیات کوتاه زمان کمون پاریس، در سال ۱۹۱۷ در روسیه برای اولین بار بشریت به ساختمان جامعه سوسیالیستی دست زد. انقلاب اکتبر برای بشریت شیوهر برای آغاز مرحله تاریخی نویسی را بصدا درآورد. علیرغم شرایط نامناسب در اتحاد شوروی و بعدها در دیگر کشورهای سوسیالیستی دستاوردهای چشمگیری تحقق یافت:

- جوامع سوسیالیستی برای دهها سال امکان رشد جامعه ای را به اثبات رساندند، که در آن رشد نیروهای مولده و تولید اجتماعی آزاد از بندهای دسترسی به سود، با نقشه ای اجتماعی ممکن است؛

- آنها به تجاوزگری امپریالیسم بند زدند. با اولین اعلامیه صلح دولت شوروی در سال ۱۹۱۷، که براساس آن جنگ جهانی اول از سوی روسیه پایان یافت، با پیروزی بر فاشیسم هیتلری، تا پیشنهاد های سازمان دفاعی ورشو برای تقلیل مسابقه تسلیحاتی، زنجیر طولانی سیاست صلح خواهی جهان سوسیالیسم را تشکیل می دهد؛

- رشد اقتصادی سوسیالیسم بدون شرکت در غارت کشورهای عقب نگذاشته شده، انجام شد. یکی از بزرگترین دستاوردهای سوسیالیسم همبستگی و کمک به خلق ها و کشورها در نبرد آزادی بخش آنان برای استقلال خود، علیه کلونیالیسم و نوکلونیالیسم بود؛

- سوسیالیسم دستاوردهای اجتماعی ای را به مردم ارزانی داشت، که در کشورهای مترویل سرمایه داری نیز در اختیار توده های مردم نبود:

ویژگی های سوسیالیسم آینده

هر برداشت آتی از سوسیالیسم گذرا خواهد بود. زیرا این تصورات بر پایه شناخت هایی از وضع اجتماعی قرار دارد، که پایه تکنیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن بی وقته در حال تغییر است. با وجود این می توان شروطی را برشمرد که برای جامعه سوسیالیستی آینده غیرقابل چشم پوشی هستند. برای ساختمان سوسیالیسم نیروهایی با منشأ متفاوت - که برداشت های آنان متفاوت اند - مشترکا عمل خواهند کرد و برای دسترسی به جامعه ای آزاد از کمبودهای سرمایه داری خواهند کوشید. جهان بینی غیرقابل چشم پوشی برای ما کمونیست ها برای دسترسی به این هدف، مارکسیسم، تحلیل علمی و نتیجه گیری های منتج از آن است. دیدگاه های دیگر برای همین هدف می توانند از موضع مسیحیت، هومانیزم - بطور کلی -، فمینیستی، پاسیفیستی، از مواضع ضد برتری نژادی و یا برای حفظ محیط زیست و یا اوکولوژیستی نتیجه شوند. سوسیالیسم آینده از اینرو بر پایه همکاری نیروهای متفاوت اجتماعی شکل خواهد گرفت.

همچنین باید به این امر توجه داشت که کمونیست ها در جهان و به ویژه در اروپا در احزاب ملی سازمان یافته اند. سرزمینی که به همه ما شکل می بخشد، یعنی جمهوری فدرال آلمان است. با وجود این ما مطمئن هستیم که: یورش برای ساختمان سوسیالیسم آینده، اقدامی در سراسر اروپا خواهد بود. از اینرو مایلیم تجارب و کوشش های خود را هم در زمینه تنویر و هم عملی در همکاری با دیگر کمونیست ها و بمنظور تقویت چپ و تمامی نیروهای ترقی خواه در اروپا و جهان، تشدید کنیم.

در تحلیل نهایی سوسیالیسم زمانی از نظر تاریخی موفق خواهد بود، که به صورت بندی ای در مقیاس جهانی تبدیل شود، جامعه جهانی با تنوع فرهنگی و با همبستگی اعضای متساوی الحقوق.

چه چیز جایگزین جامعه کنونی خواهد شد

هدف برای رشد جامعه سوسیالیستی، انسان دوستی سوسیالیستی است. هدف پشت سر گذاشتن «همه آن شرایطی است که در برقراری آن انسان یک موجود بی ارزش، در بند، منفرد، و تحقیر شده است»، تا از استثمار آزاد گردد، و «رشد آزاد هر فرد، شرط رشد آزاد همه باشد»، تا یک زندگی انسانی، با حق تعیین سرنوشت و سازمان دادن آن برای همه تامین باشد.

سوسیالیسم عبارتست از دسترسی هر روز بیشتر به آزادی برای انسان یعنی:

عدالت اجتماعی. سوسیالیسم حقوق اجتماعی انسان را برقرار می سازد: حق کار، حق تامین و امنیت اجتماعی، حق مسکن.

تساوی امکانات. سوسیالیسم حق برخورداری متساوی را برای آموزش و رشد انسان و دسترسی همگانی را در برخورداری از مواهب مادی و فرهنگ تضمین می کند.

آزادی و حق تعیین سرنوشت. سوسیالیسم برای اولین بار در تاریخ وحدت حقوق سیاسی و اجتماعی انسان را به مثابه زمینه عمده برای تاثیر گذاشتن آزادانه و آگاهانه او، یعنی همزمان با شناخت و احساس مسئولیت کامل هر فرد، را در جامعه تضمین می کند، به عنوان «شرط برای رشد همه انسان ها».

تساوی حقوق. در سوسیالیسم زمینه واقعی تساوی حقوق بین زن و مرد برقرار می شود. سوسیالیسم حقوق برابر را برای همه انسان ها، صرف نظر از تعلق ملی، مذهبی و جهان بینی او تامین می کند.

همبستگی. روابط انسان ها در سوسیالیسم از روحیه اجتماعی، کمک و پشتیبانی متقابل استوار است.

انترناسیونالیسم. در طول زمان جهان واحدی برپایه ایجاد اقتصاد واحد، ارتباطات و جابجایی گروه های انسانی ایجاد خواهد کرد. سوسیالیست های سراسر جهان با یکدیگر با این هدف همکاری می کنند، که جبهه مشترک نبرد علیه امپریالیسم، برای حفظ صلح را ایجاد سازند؛ تا همبستگی فعال با خلق های در بند و غارت شده را عملی سازند، به آزادی و رشد آنان کمک برسانند؛ زندگی مشترک همه خلق ها را در احترام متقابل تقویت کنند؛ همکاری ضروری احزاب و دولت هایی که برای برقراری سوسیالیسم مبارزه می کنند را برقرار سازند.

احساس مسئولیت برای آینده. همبستگی و انترناسیونالیسم یک برخورد مسئولانه را به محیط زیست و منابع جهان در خدمت منافع حیات انسانی برای بشریت در اقصی نقاط دنیا و برای نسل های آینده ضروری می سازد.

سوسیالیسم پر جاذبه ترین برنامه اجتماعی است، که برای آینده بشریت وجود دارد. سوسیالیسم قدم بزرگی است به پیش: بسوی «آزادی، برابری، برادری»، که بورژوازی آنرا شعار خود در نبرد علیه فئودالیسم اعلام کرد و آنرا بر پرچم خود نوشت، اما آنرا در پای سیستم سودجویانه سرمایه داری قربانی کرد.

بی خانمانی و بیکاری پایان یافت، شانس مساوی برای برخورداری از آموزش رایگان برای همه تامین شد، زنان از امکان پیشرفته دسترسی به شغل برخوردار شدند، بهداشت و پزشکی رایگان و امکان دستیابی به سطح بالای فرهنگ؛

- وجود سوسیالیسم و دستاوردهای آن، شرایط نبرد برای خواست های اجتماعی و رفاه های دموکراتیک را در کشورهای متروپل سرمایه داری بهبود بخشید. بورژوازی و دولت های آن مجبور شدند در چنین شرایطی آمادگی بیشتری برای عقب نشینی از خود نشان دهند.

اما علیرغم همه این دستاوردها، جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر در اروپا شکست خورد. دلایل داخلی و خارجی، اقتصادی و سیاسی، عینی و ذهنی برای این شکست وجود دارند:

- کشورهای سوسیالیستی از ابتدا با شرایط بسیار دشواری روبرو بودند. انقلاب در ابتدای در روسیه پیروز شد، کشوری با اقتصاد ضعیف و بدون هر نوع سنت آزادی های بورژوازی - دموکراتیک که در آن بطور عمده یک اقتصاد عقب افتاده دهقانی برقرار بود و مردم آن در اکثریت بزرگشان بیسواد بودند. عقب افتادگی و تهدید خارجی توسط امپریالیسم این امر را ضروری می ساخت، که در کوتاه ترین مهلت از طریق تمرکز تمامی امکانات و قدرت یک صنعت مدرن برپا شود، و یک انقلاب فرهنگی عملی گردد. نقش رهبری کننده طبقه کارگر در این شرایط می بایستی بطور عمده از طریق حزب کمونیست اعمال می شد.

اما این وضع زمانی که در نتیجه صنعتی کردن جامعه و انقلاب فرهنگی، شرایط تغییر یافته بود، ادامه یافت. حزب و دولت هر روز بیشتر به یک دستگاه بوروکراتیک - اداری بهم جوش خوردند. دموکراسی سوسیالیستی نه تنها عقب مانده باقی ماند، بلکه از طریق بی توجهی به قانونمندی ساختار دولتی سوسیالیستی، شدیداً صدمه دید. توطئه های خارجی که اتحاد شوروی را تهدید می کرد، موجب اعمال فشار و برقراری ترور در داخل کشور شد. دولتی کردن ضروری، جای اجتماعی شدن واقعی را گرفت و در نتیجه مالکیت سوسیالیستی از محتوا تهی شد!

- این «مدل سوسیالیسم» پس از پایان جنگ دوم جهانی به کشورهای دیگر نیز که راه رشد سوسیالیستی را انتخاب کرده بودند، منتقل شد. از جمله به کشورهای پیشرفته آلمان دموکراتیک و چکسلواکی. گرچه به کمک نوع بوروکراتیک - اداری مدل سوسیالیسم موفقیت های اقتصادی اولیه بدست آمد، اما این مدل بعدها متحجرتر از آن از کار درآمد، که بتواند به نیازهای انقلاب علمی - فنی پاسخ بگوید. در نتیجه کشورهای سوسیالیستی در بخش بازده تولید و سطح تولیدات مادی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری عقب ماندند. این امر با عدم ثبات آنها همراه شد!

- در کشورهای سوسیالیستی تولید ویژه سوسیالیسم، ایجاد نشد؛

- در طول زمان ارزش های سوسیالیستی نتوانستند بطور وسیع برقرار شوند؛

- روابط اجتماعی هر روز بیشتر متحجر گشتند و رشد سوسیالیسم در مراحل ترقی آن با شوک های انقلابی همراه نشد؛

- در این امر نیز برداشت دکماتیک و جزم گرایی از تئوری اجتماعی نقش داشت. بدین ترتیب، سوسیالیسم چنان قدرت خود را از دست داد، که نتوانست با تکیه به تحلیل واقع بینانه شرایط مشخص و با تکیه به آینده نگری، پیشنهاد های مستدل برای عملکرد در جهت رشد جامعه سوسیالیستی را آرایه دهد. علل عمده اقتصادی و سیاسی برای نارسائی ها را باید در اینجا جستجو کرد؛

- شکست سوسیالیسم در عین حال نتیجه تلاش ضد انقلاب داخلی و خارجی نیز بود. از تجاوز ۱۴ کشور امپریالیستی به قدرت جوان شوروی تا محاصره اقتصادی سال های بیست، از توطئه ضد کمینترن برای محاصره اتحاد شوروی تا تجاوز آلمان هیتلری، از سیاست تحریم اقتصادی تا تحمیل مسابقه تسلیحاتی بعد از جنگ جهانی دوم. در واقع کشورهای امپریالیستی از هیچ امکانی برای ایجاد عدم ثبات و تخریب سوسیالیسم چشم پوشیدند؛

- زیر فشار تاثیرات داخلی و خارجی بالاخره مواضع اپورتونیستی غلبه یافتند، بدین ترتیب قلب ماهیت انقلابی جامعه شوروی و تئوری سوسیالیسم علمی بیشتر و بیشتر عملی شد. این امر به نفوذ ایدئولوژی بورژوازی کمک کرد و نهایتاً موجب فروپاشی سیستم شوروی و بدنبال آن دیگر کشورهای سوسیالیستی شد.

جنگ اقتصادی جانشین جنگ سرد شده است!

ایالات متحده آمریکا، در دوران دوم ریاست جمهوری کلینتون، به‌نایب یگانه ابر قدرت جهانی پس از فروپاشی اردوگاه شرق، برای جهان استراتژی جدیدی را تدوین می‌کند. جنگ اقتصادی، اکنون جای جنگ سرد را گرفته است، اما با این همه، مسئله رهبری آن بر جهان همچنان بعنوان یک سؤال در برابرش قرار دارد. در حال حاضر سازمان جهانی بازرگانی به مرکز تصمیم‌گیری جهانی آمریکا بعنوان رهبر جهان تبدیل شده است. در این حوزه، منافع مشترک و در عین زمان متضاد قدرت‌های بزرگ اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. برای گریز از آن حصار که آمریکا در اطراف جهان کشیده است، خلق‌های کشورهای مختلف به ستیز با جهان ماورا، لیبرالی برخاسته‌اند و مبارزه برای عدالت و ترقی اجتماعی وارد مرحله نوینی شده است.

دستکاری پیمان‌های نظامی رهبری شونده بوسیله آمریکا، عمدتاً ناتو و پیمان استراتژیک آمریکا-ژاپن در این محدوده انجام می‌شود. هدف از این دستکاری‌ها آنست که یک نیروی پلیس ایجاد گردد، تا هر کجا که عواقب جنگ بازرگانی بنا مقاومت روسو شد و روند جهانی شدن استراتژی «ماورا، لیبرالی» را به خطر انداخت، به سود آمریکا وارد میدان شود. این دستکاری‌ها، نه تنها برخلاف آنچه آمریکا ادعا می‌کند، هیچ ارتباطی با خلع سلاح و امنیت جهانی ندارد، بلکه در بطن خود خطر برخورد‌های نظامی میان اعضای پیمان و آنها که خارج از این پیمان قرار گرفته‌اند را هر چه بیشتر تشدید می‌کند.

بحث‌های پرتنش اخیر پیرامون تصمیمات کمیسیون بروکسل، نشان‌دهنده حساسیت وضع است. این کمیسیون با کوچکترین امتیازی برای فقیرترین کشورهای آفریقا، اقیانوسیه و کارائیب مخالفت کرد. این کشورها در قرارداد همکاری با اتحادیه اروپا، موسوم به «لومی»، قرار دارند. کمیسیون بروکسل در اجلاس «denver» طرح خود را بنام «همیاری آفریقا-آمریکا برای توسعه» را اعلام داشت. براساس این طرح بازارها باید به روی کالاهای آمریکائی باز شده و محدودیت‌های گمرکی برچیده شوند و این به معنای ادامه تحمیل جنگ اقتصادی به فقیرترین کشورها و بی‌اعتنایی به تشدید فقر و مرگ انسان‌هاست. طبعاً این تصمیمات با اراده خلق‌ها برای مقابله با فقر و انتخاب راه حل‌های ملی برای نجات خویش در تضاد قرار دارد.

(اومانیته - ۹ ژوئیه ۹۷)

چه کسی صورتحساب را خواهد پرداخت؟

مسئله‌ای که آمریکائی‌ها مایل نبودند در کنفرانس مادرید مورد بحث قرار گیرد، عبارت بود از مصارف توسعه ناتو. آنها تاکید داشتند که این مسئله در پایان سال جاری و در جریان مذاکرات با کشورهایانی که هنگام اجلاس سران برای عضویت پذیرفته شده‌اند، طرح شود.

یک بررسی اجمالی که در ماه فوریه گذشته انجام شده، نشان می‌دهد که صورت حساب این گسترش بین ۲۷ تا ۳۵ (۱۰ میلیارد دلار) بر مبنی محاسبات دیگر (۶۰ میلیارد دلار) است و تازه رقمی است که بسیار پائین‌تر از ارقامی که چندین موسسه اختصاصی در این زمینه ارائه می‌دهند. کاخ سفید این ارقام را کمتر از واقعیت اعلام کند، تا موجب برخی بحث‌ها در کشور نشود. کنگره آمریکا که توسط جمهوریخواهان رهبری می‌شود، کنترل بودجه دولت کلینتون را وسیله اساسی فشار خود به این دولت قرار داده است. نمایندگان مجلس این بودجه را در ماه نوامبر آینده باید تصویب کنند. مشاورین کلینتون ناباورانه می‌گویند که صورت حساب آمریکا برای توسعه ناتو ۱۸ تا ۲۵ میلیارد دلار در طول ده سال خواهد بود. حتی مایکل مندل بوم، مشاور سیاست خارجی سابق رئیس جمهور آمریکا نیز می‌گوید که این ارزیابی بسیار خوشبینانه و دور از واقعیت است. در همین حال «ریچارد لوگر»، سناتور جمهوریخواه می‌گوید: «مسئله بر سر اینست که آیا اروپائی‌ها سهم خود را خواهند پرداخت؟» این سؤالی است که در متن خود مشاجرات و تضادهای جدیدی را بین آمریکا و اروپا در بر دارد. آمریکائی‌ها مانند همه معامله‌گران سرمایه‌داری می‌کوشند تا بار اصلی را بر شانه اروپائی‌ها بگذارند. این در حالی است که همقطاران اروپائی آمریکا، از ابتدا نیز برای سرعت روند توسعه پیمان ناتو به سوی شرق چندان هیجانی از خود نشان نمی‌دادند و این آمریکا بود که خواهان تسریع این گسترش بود. کانادائی‌ها نیز خیال خود را آسوده کرده و اعلام داشته‌اند بین ۵ تا ۷٫۵ میلیون دلار در طول دهسال برای این گسترش خواهند پرداخت، در حالیکه آمریکائی‌ها، آنرا بین ۳۲ تا ۴۲ میلیون دلار در سال و در طول ۱۲ سال برآورد کرده بودند.

بودجه جمعی ناتو دو میلیارد دلار در سال است. براساس کلیه تصمیماتی که پیشتر گرفته شده، ایالات متحده بزرگترین پرداخت‌کننده می‌باشد (۲۳٫۳۵ درصد) و این امر به آمریکا امکان می‌دهد تا بگوید: «آنکس که صورت حساب را می‌پردازد، تصمیم هم می‌گیرد!»

بعد از آمریکا، انگلستان با رقم ۱۸٫۸۲ درصد و سپس فرانسه با ۱۵٫۵۴، ایتالیا با ۵٫۷۵ و کانادا با ۵٫۶۰ درصد قرار دارند. کشورهای کوچک‌تر بعد از این چند کشور بزرگ سرمایه‌داری قرار می‌گیرند. کل مصرف توسعه عبارتست از سهم بندی مجموع آنچه این پیمان جهت مصرف بیشتر برای کشورهای تازه عضو، برای بالا بردن سطح و متجانس ساختن تجهیزات ارتش‌های اعضای تازه پیمان مانند جمهوری چک، مجارستان و لهستان.

(اومانیته ۹ ژوئیه ۹۷)

(بقیه "نامه مردم" نمی‌داند و یا... از ص ۹)

اقدامات فوق و حتی روند عکس آغاز شد و دوره‌های بعد شدت بیشتر یافت... مهمترین اقدامات انجام شده از نظر وضع قوانین و مقررات به شرح زیر است: تصویب لایحه قانونی دولتی کردن بازرگانی خارجی براساس اصل ۴۴ قانون اساسی در دولت شهیدرجانی در اواخر سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ و تقدیم آن به مجلس. لازم به ذکر است که این اقدام در عین حال در جهت استقلال و کاهش وابستگی اقتصادی نیز قابل ارزیابی بود. تصویب لایحه مزبور و تقدیم آن به مجلس، از همان زمان با عکس العمل‌های شدیدی از سوی جناح‌های وابسته به قشر سرمایه‌داری مواجه شد. تفسیر وزیر بازرگانی در دولت شهید باهنر [راه توده: برکناری عسگرآولادی، که اکنون باحکم علی خامنه‌ای عضو شورای تشخیص مصلحت شده و یکی از رهبران اصلی جمهوری اسلامی به شمار می‌رود] عموماً ناشی از عکس العمل‌های مزبور بود. این واکنش‌ها در عین حال سبب شد که لایحه فوق حتی پس از تصویب مجلس و در حالیکه نص صریح قانون اساسی آنرا تأیید می‌کرد، هرگز توافق شورای نگهبان را جلب نکند. [راه توده: همین اعضای شورای نگهبان که به حکم علی خامنه‌ای همچنان در این شورا نشسته‌اند و از ولایت مطلقه فقیه حمایت می‌کنند، در آن زمان اینگونه در مقابل قانون اساسی و فرامین آیت الله خمینی ایستادند!...] جناح طرفدار سرمایه‌داری دلال، در سال‌های ۵۹-۶۰، با احکام مصادره و همچنین قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران از این جهت که سبب توقف تولید و زیاندهی واحدها شده است، مخالفت کرده و شعار واگذاری واحدهای مزبور به بخش خصوصی، که در واقع نوعی جابجا شدن مالکین اموال مزبور و واگذاری سرمایه‌های سرمایه‌داران مدرن به سرمایه‌داران سنتی و دلال بود، آغاز کردند... قانون اصلاحات ارضی مصوب شورای انقلاب در اوایل سال ۱۳۵۹، در اثر فشار جناح‌های ارتجاعی به رهبر انقلاب [راه توده: طرفداران امروز ولایت مطلقه] از اواخر سال ۵۹، خصوصاً بنده «ج» آن، توسط امام موقوف‌الاجرا و منوط به تصویب مجلس شورای اسلامی شد... سهمیه بندی کالاهای اساسی و سایر جهت گیری‌های حمایتی از اقشار محروم و مستضعف، در حالیکه با حمایت عمومی جریان فکری و سیاسی طرفدار انقلاب و نظام برخورداری بود، ولی آنرا اقدامی در جهت اعمال تمرکزهای دولتی، و «گونیسم» مرادف با «گونیسم» تلقی کردند. همین که دامنه سهمیه بندی به کالاهائی که خرید و فروش آنها معمولاً در اختیار بخش خصوصی بود، نظیر برنج، تسری یافت، موج حملات سرمایه‌داری دلال و جناح‌های طرفدار، بر علیه سهمیه بندی آغاز و حتی برخی از دستگاه‌های مسئول اجرای آن در کابینه شهید باهنر و کابینه‌های بعدی که با جناح‌های مزبور در ارتباط بودند، نه تنها تلاشی در جهت اجرای صحیح و گسترش و تعمیم سیاست مزبور بعمل نیآوردند، بلکه با بی‌توجهی به آن، تلاش کردند اعتبار و ارزش سیاست مزبور در اذهان خدشه دار و زمینه‌های توقف آنرا فراهم کنند و طبیعی بود که زودتر از همه به طرح برنج پرداخته و آنرا متوقف کردند. توقف طرح برنج، سرآغاز حملات همه جانبه جناح‌های پیش گفته درون نظام و حاکمیت به ستاد بسیج اقتصادی و حتی مقدمه‌ای شد برای جناح بندی‌های اقتصادی در درون حاکمیت. جو سازی علیه این سیاست‌ها به گونه‌ای تشدید شد که دولت ناگزیر به مسکوت گذاشتن لایحه پیشنهادی خود به مجلس، در مورد مجازات جاعلین کوپن گردید!! [راه توده: عصر ما در اینجا نمی‌نویسد که بازار و سران آن، برای مقابله با طرح سهمیه برنج، و مقابله با دولت خود کوپن جعل کرده بودند و علی القاعده باید بعنوان جنایتکاران اجتماعی در دوران جنگ تسلیم دادگاه نظامی می‌شدند. همین جاعلین، امروز ارکان قوای قضائیه و مقننه را در اختیار گرفته‌اند!]

عصر ما ادامه می‌دهد: در سال‌های ۵۹-۶۰ به تدریج قشر سرمایه‌دار دلال، تحت رهبری عناصر مسلمان و طرفدار انقلاب این قشر، اقدام به ایجاد تشکلهای جدید اسلامی صنفی و احیای اتاق بازرگانی، کمیته امور صنفی و سازمان سیاسی وابسته خود [راه توده: مؤتلفه اسلامی] و حضور فعال‌تر در برخی از سازمان‌های سیاسی- اسلامی موجود کردند و با بهره‌گیری از حمایت اقشاری از روحانیت چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، تأثیرات منفی تعیین‌کننده‌ای در تصمیمات اجرائی و قانون گذاری‌های مربوط به تحقق عدالت اجتماعی و ضد سرمایه‌داری در داخل نظام، حاکمیت در موضع تدافعی قرار گرفته و اجرای اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی و قوانین اصلاحات ارضی، حفاظت و توسعه صنایع ایران، دولتی شدن تجارت خارجی، سهمیه بندی کالا و توزیع عادلانه، مصادره اموال طاعوتیان و ثروتمندان وابسته به رژیم سابق و... عملاً متوقف گردید.

ببینید چه کرده اید که ملت یکپارچه به شما "نه" گفت!

بخشی از نطق آیت الله فاضل لنکرانی، از اساتید حوزه علمیه قم، که پس از انتخابات ریاست جمهوری و در جمع شاگردان خود ایراد کرده است، در برخی محافل روحانیون حکومتی، تردیدها و شکاف هائی را در ادامه پیوند با موفقه اسلامی و بازار بوجود آورده است. آیت الله لنکرانی در این نطق، خطاب به روحانیون حکومتی و آن بخش از حوزه علمیه قم، که از نامزدی ناطق نوری حمایت کرده و در این ارتباط اعلامیه نیز صادر کردند، گفته است: «بروید، ببینید چه کرده اید، که ملت یکپارچه به شما "نه" گفت!»

اهمیت این موضع گیری آیت الله لنکرانی، که عملاً او را به صف منتقدان روحانیون حکومتی پیوند داده است، در آنست که امثال او می توانند برای مجلس خیرگان رهبری، کاندیدا معرفی کنند و خود نیز در چنین مجلسی می توانند به آن جهت بدهند! این درحالی است که نظرات و انتقادات آیت الله منتظری، بویژه در ارتباط به فساد روحانیون حکومتی، سیاست هائی که در سال های پس از جنگ در مملکت پیگیری شد، عدم صلاحیت بسیاری از حکام شرع که دستشان به خون بی گناهان بسیاری آلوده است، دادگاه و بویژه روحانیون، وابستگی قوه قضائیه به حزب بازار "موفقه اسلامی" و... روز به روز نفوذ و اعتبار بیشتری در میان روحانیون صاحب اعتبار و نفوذ در حوزه های علمیه پیدا می کند. موضع گیری های اخیر آیت الله طاهری خرم آبادی در اصفهان و حمایت بی تزلزل وی از محمد خاتمی پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری، انتقادهای برخی روحانیون عضو مدرین حوزه علمیه قم از موضع گیری این جامعه به سود ناطق نوری و دست ردی که مردم بر سینه او و حامیانش گذاشت... همگی نشان می دهد، که انتخابات مجلس خیرگان رهبری به یکی از عرصه های بسیار جدی مبارزه تبدیل خواهد شد، بویژه آنکه نمایندگان این مجلس باید با رای مردم انتخاب شوند و شرایط کنونی نشان می دهد که برای این انتخابات یک لیست واحد - مانند گذشته - وجود نخواهد داشت! وجود دو کانون روحانی، یعنی "مجمع روحانیون مبارز" و "روحانیت مبارز تهران" علنی ترین نمود جدائی خطوط سیاسی و اقتصادی میان روحانیون است و این جدائی، ظاهراً باید در ارائه لیست کاندیداهای مجلس خیرگان خود را نشان دهد. بحث مربوط به اختیارات قانونی "رهبری" بی تردید از کانون های اصلی بحث مجلس خیرگان آینده خواهد بود و از هم اکنون در مطبوعات (حتی سرمقاله روزنامه کیهان) افشاء شده است، که در جریان بازنگری قانون اساسی، بحث بر سر محدود کردن و یا محدود بودن اختیارات رهبری مطرح بوده و کسانی طرفدار آن بوده اند، اما رای کافی نیاورده اند!

در فاصله انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، آیت الله فاضل لنکرانی، که بدلیل بیماری در بیمارستان بستری بود و تحت عمل جراحی قرار گرفته بود، علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی در بیمارستان با وی ملاقات کرد. شایع است، که در این ملاقات و دیدار فاضل لنکرانی "بی طرفی" در انتخابات ریاست جمهوری را به علی خامنه ای توصیه کرده بود.

۸ تا ۹ میلیارد دلار کجا خرج شده!

تشریه "مبین" که مانند تشریه "توس" وابسته به طیف چپ مذهبی و منتقد برنامه اقتصادی دولت ائتلافی هاشمی می باشد، در شماره ۱۹ مهرماه خود و در اوج جنجال پیرامون محاکمه شهرداران (که آنرا در مقایسه با دزدی های واقعی در جمهوری اسلامی، آفتابه دزدی لقب داده اند!) نوشت: «۸ تا ۹ میلیارد دلار پول استقراضی صرف تجملات تشرهای خاص شده و نصیب بقیه افراد جامعه فقط دود کباب بوده است. بعضی بنیادها برای خودشان دولت تشکیل داده اند و دولت حتی نمی تواند از آنها مالیات بگیرد.»

چهره های جدید به دولت می پیوندند؟

از جمله زمزمه هائی که در ایران جریان دارد، ترمیم کابینه محمد خاتمی و پیوستن چهره های دیگری به دولت وی می باشد. این زمزمه ها، هم پیش و هم پس از پیوستن میرحسین موسوی به دولت خاتمی جریان داشته و دارد. هنوز معلوم نیست، که تغییرات احتمالی در ترکیب دولت، در سطح معاونان رئیس جمهور و از جمله معاون اول وی خواهد بود و یا برخی وزراتی که در ابتدای کار و بنا بر مذاکرات و تفاهم های پشت پرده به مجلس معرفی شدند، جای خود را به افرادی خواهند سپرد، که از ابتدا مورد نظر خاتمی بوده اند. تاکنون دو زن بعنوان معاون ریاست جمهوری به کابینه پیوسته و در جلسات هیات دولت شرکت می کنند! احتمال می رود، که ترکیب کابینه پر قدرت و چالش علنی بر سر صلاحیت آنها در مجلس اسلامی و عقب نشاندن فراکسیون حزب الله مجلس با حمایتی که مردم از پیشنهاد خاتمی خواهند کرد، از جمله انگیزه های این ترمیم کابینه و افشای بیشتر هیات رئیسه مجلس در اذهان عمومی باشد.

تشکیل یک فراکسیون مستقل در مجلس اسلامی که ارتباط سازمانی و تشکیلاتی با دو فراکسیون "حزب الله" - اکثریت مجلس - و "مجمع حزب الله" - اقلیتی مرکب از کارگزاران و طیف چپ مذهبی، که از خاتمی حمایت کرده - ارتباط سازمانی و تشکیلاتی ندارد، اما گرایش به دولت آن روز به روز بیشتر می شود، می تواند بر طرح ترمیم کابینه محمد خاتمی تاثیر بگذارد.

اعلامیه های افشاگرانه در صحن مجلس!

روزنامه "کاروکارگر" در شماره ۲۸ مهرماه خود، افشاء کرد که در صحنه مجلس اسلامی، اسناد و مدارکی، دال بر فساد و دزدی و غارت وابستگان به جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری بین نمایندگان توزیع شده است. این روزنامه به مفاد این اسناد و مدارک اشاره نکرده است، اما گفته می شود، بدنبال توزیع این اسناد و مدارک در مجلس، طرح جلوگیری از ورود خبرنگاران به مجلس به اجرا گذاشته شده است! روزنامه کاروکارگر نوشته است، که این افشاگری ها در ارتباط با کدامیک از سران جناح شکست خورده در انتخابات بوده است، اما برخی ایما و اشاره ها، فساد و دزدی در بنیاد مستضعفان را، در اذهان زنده کرده است. محسن رفیق دوست سرپرست بنیاد مستضعفان از اعضای شورای رهبری حزب موفقه اسلامی و تامین کننده اصلی هزینه انتخاباتی ناطق نوری بود!

ارتجاع و بازار در رویای حوادث سال ۶۰

از جمله انگیزه های کارشکنی در کار دولت خاتمی و تلاش برای ایجاد تشنج در جامعه، وادار ساختن مردم به واکنش های عصبی و شتابزده و سپس ورود نیروهای نظامی به صحنه، به بهانه بازگرداندن آرامش به جامعه می باشد. شکست خورده های انتخابات ریاست جمهوری، در رویای سال ۶۰ و برکناری بنی صدر بسر می برند. سالی که آیت الله خمینی در حیات بود، مردم هنوز نتوانسته بودند صف مذهبیون و حکومتیان را از هم جدا کنند و تحریرهای مذهبی هنوز دارای کاربرد بود و مهم تر از آن رای آگاهانه ایست که مردم به خاتمی و برنامه های او داده اند!

انجمن صنفی مطبوعات

نخستین مجمع عمومی خبرنگاران و دست اندکاران مطبوعات داخل کشور، تحت عنوان انجمن صنفی مطبوعات تشکیل شد. در این جلسه عباس عابدی، سردبیر سابق روزنامه "سلام" به سمت دبیر این انجمن برگزیده شد. با آنکه برخی از اعضای قدیمی خانواده مطبوعات، با تشکیل واحد صنفی جدیدی بنام انجمن، در برابر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات مخالف بوده و خواهان فعال شدن این سندیکا بودند، اما، این عده نیز اکثریت تشکیل این انجمن را گامی مثبت ارزیابی کرده و حتی برخی از آنها به تشکیل آن کمک کردند. بزرگترین ایرادی که به این انجمن گرفته شده، مخلوط بودن مدیران و صاحبان مطبوعات و کارکنان و خبرنگاران مطبوعات در یک واحد صنفی است. در حالیکه واحد صنفی، برای دفاع از حقوق یک صنف و یا قشر و طبقه که دارای منافع مشترک باشند، تشکیل می شود. در حالیکه در ارتباط با انجمن صنفی مطبوعات کارفرما و کارکنان را، که دارای منافع مشترک نمی باشند، در یک ارتباط و با هم در یک کانون صنفی پذیرفته اند!

Rahe Tude No. 65

Oktober 1997

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای کماس سریع با "راه توده" و ارسال
اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.